اشک تمساح

برای حقوق بشر

مروری بر توطئه های شکست خوردهٔ رژیم آخوندی
برای برگرداندن «برگ حقوق بشر» علیه مجاهدین ومقاومت ایران

خمینی و جانشینانش در طول مدت حاکمیتشان در اجرای خط بازگرداندن «برگ حقوق بشر» علیه مجاهدین و مقاومت ایران بسیار پیش رفتند. آنان برای اولین بار در تاریخ، طنز تلخی را به نمایش گذاشتند که در آن جلاد خود مدعی قربانی است. شش سال پیش وقتی گزارشگر ویژهٔ ملل متحد برای تحقیق پیرامون نقض حقوق بشر به ایران رفت، رژیم خمینی که به تازگی از یک قتل‌عام گستردهٔ زندانیان سیاسی فارغ شده بود، در نقش قربانی ظاهر شد و نزد گزارشگر ملل متحد از قربانیان خودش شکایت کرد که افرادش را شکنجه و اعدام کرده‌اند. این حرکت البته در میان آگاهان سیاسی و نمایندگان مردم کشورهای مختلف جهان با تعجب و تمسخر مواجه شد و رسوایی بزرگی را برایش به ارمغان آورد. همه می‌گفتند که رژیم آن چنان رفتار می‌کند که گویا خودش اپوزیسیون است و مجاهدین و شورای ملی مقاومت در ایران حاکم هستند.

اشک تمساح

برای حقوق بشر

مروری بر توطئه های شکست خوردهٔ رژیم آخوندی
برای برگرداندن «برگ حقوق بشر» علیه مجاهدین ومقاومت ایران

https://t.me/litera999

* اشک تمساح برای حقوق بشر
* انتشارات ایران کتاب
* تاریخ انتشار: مهرماه ۱۳۷۶
* بها: معادل ۳ دلار

فهرست

مقدمه

«این اهانتی به هوش و فراست ماست که از ما خواسته شود تا داستانهای خارق العاده یی را که توسط (رژیم) تهران ساخته و پرداخته شده ... باور کنیم» (لرد ایوبری)

شایـد ایـن جـمـلهٔ لـرد ایـوبری، رئـیس گـروه حـقـوق بـشر پـارلـمـان انگلستان، که در پـایان ضمیمهٔ دوم کتابش به نام «مـاشین جنایت تهران»، نوشـتـه شـده، تا حـدی بتـواند اقـدامـهـای توطئه گـرانهٔ رژیـم ضد انـسـانی آخـونـدهـا را برای مـتـهـم کـردن مـجـاهـدین و مـقـاومت ایـران بـه نقـض حقوق بشر و شکنجه و انواع اتهامهای ناروای دیگر توصیف کند. چرا که قلم از بیان و تصویر کردن رفتارهـای رژیم آخوندی درمی ماند. رفتارهایی که اوج وقاحت و اوج رسـوایی و در عین حال اوج درماندگی و اسـتیصال رژیم دربرابر مقـاومت را با هم به نمایش می گذارند. اکنـون براساس بیان لرد ایـوبری بـاید گـفـت کـه آخـوندهـای حـاکـم بـر ایران، تـاکنـون بارهـا،

سازمان ملل متحد و همهٔ سازمانهای بین المللی حقوق بشری را مورد اهانت قرار داده اند. چرا که با توطئه چینی، فریبکاری و دجالگری، آنها را به باورکردن دروغها و «داستانهای خارق العاده»یی دعوت کرده اند که توسط منفورترین دیکتاتوری دنیای معاصر «ساخته و پرداخته» شده تا جنایتهایش را بپوشاند و جای جلاد و قربانی را در رسیدگی به وضع حقوق بشر تغییر دهد.

ریشهٔ این اقدامهای بی سابقه را باید در ماهیت دجال و فریبکار رژیم آخوندی جستجو کرد. رژیمی ضد تاریخی و ضد انسانی که در اختراع روشهای شکنجه و کشتار و به ویژه در فریبکاری و دجالگری دست همهٔ دیکتاتوریهای معاصر را از پشت می بندد. به یاد داریم که خود خمینی در دوران مبارزهٔ سیاسی و هنگامی که شکنجه و دستگیریهای خودسرانه و غیر قانونی به یک رسوایی برای رژیم تبدیل شده بود، در مورد مجاهدینی که در زندانهایش به دست پاسداران شکنجه می شدند، می گفت خودشان خودشان را شکنجه می کنند و به گردن «جمهوری اسلامی» می اندازند. خمینی در آن روز برای استوار کردن پایه های یک دیکتاتوری سیاه مذهبی، این ابزار و پدیدهٔ جدید را خلق کرد. پدیده یی که از روشهای معمول توسط سایر دیکتاتوریها بسیار فراتر رفته بود. البته این خط دجالگرانه که خمینی بنیانگذاری کرد، هم چنان که در دروغ و فریب بی سابقه است، در رسوایی بین المللی نیز کم نظیر است. به جرأت می توان گفت که جدای از دولتهایی که در برقراری رابطه با رژیم آخوندی منافع اقتصادی را اصل گرفته اند، اکثر دولتها و سازمانهای بین المللی، تنفر خود را از این رژیم و روشهایش ابراز کرده و آن را محکوم کرده اند.

خمینی و جانشینانش در طول مدت حاکمیتشان در اجرای این خط بسیار پیش رفتند. آنان برای اولین بار در تاریخ، طنز تلخی را به نمایش گذاشتند که در آن جلاد خود مدعی قربانی است. شش سال پیش وقتی گزارشگر ویژهٔ ملل متحد برای تحقیق پیرامون نقض حقوق بشر به ایران رفت، رژیم خمینی که به تازگی از یک قتل عام گستردهٔ زندانیان سیاسی

فارغ شده بود، در نقش قربانی ظاهر شد و نزد گزارشگر ملل متحد از قربانیان خودش شکایت کرد که افرادش را شکنجه و اعدام کرده اند. این حرکت البته در میان آگاهان سیاسی و نمایندگان مردم کشورهای مختلف جهان با تعجب و تمسخر مواجه شد و رسوایی بزرگی را برایش به ارمغان آورد. همه می گفتند که رژیم آن چنان رفتار می کند که گویا خودش اپوزیسیون است و مجاهدین و شورای ملی مقاومت در ایران حاکم هستند. هدف رژیم خمینی این بود که محکومیتهای بین المللی به خاطر نقض شدید حقوق بشر را به سوی مقاومت ایران یعنی قربانی اصلی سرکوبهای خودش برگرداند و بدین ترتیب انتقام محکوم شدنهای پیاپی خود در کمیسیون حقوق بشر و مجمع عمومی ملل متحد را از مقاومت ایران باز ستاند.

این توطئه ها البته با موضعگیریهای هشیارانه، به جا و قاطعانهٔ رهبر مقاومت و نبرد سخت سیاسی که توسط فعالان مقاومت در صحنهٔ سیاسی کشورهای مختلف جهان به پیش برده شد، پس از مدت کوتاهی با محکومیتهای قاطعتری در ملل متحد و سایر سازمانهای بین المللی طرفدار حقوق بشر به خود رژیم بازگشت و مایهٔ رسوایی هرچه بیشترش گردید.

در این میان شایان توجه است که تلاش برای متهم کردن مجاهدین به نقض حقوق بشر، از سوی رژیمی صورت می گیرد که سردمدارانش هیچ احترامی برای مبانی حقوق بشر و اعلامیهٔ جهانی آن قائل نیستند و با اهانتهای صریح و وقیحانه به سازمان ملل متحد و دیگر سازمانهای مدافع حقوق بشر بارها تصریح کرده اند که حقوق بشر را جز «برگ»ی در بازی سیاسی تلقی نمی کنند. پاسخ این تلقی و رفتار ضد انسانی البته موج دم افزون محکومیت بین المللی و انزجار افکار عمومی مردم جهان از رژیم جنایتکار آخوندی است.

فصل اول

اولین توطئهٔ بزرگ رژیم
برای برگرداندن «برگ حقوق‌بشر»

سابقهٔ امر و محکومیتهای بین‌المللی رژیم

پروندهٔ نقض حقوق بشر در رژیم خمینی نخستین بار در زمستان سال ۱۹۸۲ در کمیسیون حقوق بشر ملل متحد در ژنو در دستور بررسی قرار گرفت و این رژیم به خاطر نقض ابتدایی ترین حقوق شهروندان ایرانی محکوم گردید. از آن پس همه ساله در نشست سالانهٔ کمیسیون حقوق بشر، پروندهٔ رژیم حاکم بر ایران از پرونده هایی بود که بررسی و به رأی گیری گذاشته می شد و تاکنون همه ساله این رژیم به خاطر نقض شدید حقوق بشر از جانب این ارگان محکوم شده است.

در سال ۱۹۸۴، کمیسیون حقوق بشر آقای آندرز آگیلار را به عنوان گزارشگر ویژهٔ حقوق بشر در ایران منصوب نمود، و قرار شد آقای آگیلار گزارشی برای ارائه به مجمع عمومی در سال ۱۹۸۵ در مورد حقوق بشر در ایران تهیه نماید. از آن جا که رژیم خمینی اجازه نداد که گزارشگر ویژه به ایران سفر کند، آقای آگیلار گزارش خود را بر مبنای شهادت شهود عینی و گزارشهای مستند رسیده از ایران تهیه نموده و در تابستان سال ۱۹۸۵ به مجمع عمومی ارائه نمود. بر مبنای این گزارش، مجمع عمومی در دسامبر ۱۹۸۵ برای اولین بار رژیم حاکم بر ایران را به خاطر نقض حقوق مردم ایران محکوم شناخت. مجمع عمومی و کمیسیون حقوق بشر هم چنین آقای آگیلار را موظف ساختند به مأموریت خود در جهت بررسی وضعیت حقوق بشر در ایران خمینی زده ادامه دهد و هر ساله گزارش خود را به مجمع عمومی ارائه نماید.

رژیم خمینی از همان زمان سیاست مشخص و ثابت درگیری و تخاصم کامل با سازمان ملل را در آن چه به مسألهٔ حقوق بشر در ایران بر می گردد در پیش گرفت. بالاترین مقامات این رژیم با رکیک ترین الفاظ، سازمان ملل متحد و کمیسیون حقوق بشر آن را به باد حمله گرفتند. از جمله رفسنجانی در نماز جمعه چنین گفت:

«مسألهٔ حقوق بشر در ایران که از حربه های زنگ زدهٔ دوران ماست، در یکی از کمیسیونهای سازمان ملل مسأله را مطرح کردند که در ایران حقوق بشر رعایت نمی شود... رأی اینها رأی آمریکا، فرانسه، کانادا یا انگلیس علیه ما چه ارزشی دارد؟ ... سازمان ملل خیال می کند با این کارش، کاری از پیش می برد».

در واقع رژیم خمینی از همان شروع بررسی مسألهٔ حقوق بشر، حرف آخرش را اول زد و تمام مدارك و اسناد مستدل و محکم ارائه شده به مراجع بین المللی را «تبلیغات ضدانقلاب و مخالفان رژیم» خواند، و خود را کاملاً از هر گونه پاسخگویی به قطعنامه ها و الزامات مجمع عمومی و کمیسیون حقوق بشر مبرا دانست.

آقای آگیلار بعد از یکسال در تاریخ ۳ژانویه۱۹۸۶ از مقام گزارشگری استعفا داد، و آقای رینالدو گالیندوپل از کشور السالوادر به عنوان نمایندهٔ ویژهٔ کمیسیون حقوق بشر جهت بررسی وضعیت حقوق بشر در ایران انتخاب گردید. وی بنا بر روال معمول، خواهان بازدید از ایران گردید، اما بنا به گزارش خود وی، دو نامه اش در این رابطه به رژیم خمینی بدون جواب ماند. آن گاه وی ناچار شد در سپتامبر۱۹۸۶ نامه یی خطاب به سفیر و نمایندهٔ دائمی رژیم در دفتر ملل متحد در ژنو بنویسد و خواهان ملاقات با وی در ژنو شود، اما این نامه هم بدون جواب باقی ماند. بعداً نمایندهٔ خمینی در دفتر اروپایی ملل متحد، در خصوص پذیرش گزارشگر چنین گفت: «ما فکر می کنیم وقتی که حکم ناصحیح لغو شد ما با مسألهٔ حقوق بشر روبه رو خواهیم بود. آن وقت است که ما این مسأله، مبنی بر این که چه کسی را بپذیریم و چگونه بپذیریم را مورد بررسی قرار خواهیم داد».

از سوی دیگر گزارشگر ویژه، چنان که در گزارش خود تصریح می کند، «اطلاعات مربوط به وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران را توسط سازمانهای مختلفی که در تقابل با رژیم حاضر هستند و به خصوص سازمان مجاهدین خلق ایران» دریافت کرد و برمبنای مدارك غیر قابل انکار از جمله فهرست ۱۲۰۲۸ تن از اعدام شدگان سیاسی توسط رژیم خمینی و گزارش ۶۴ نوع شکنجهٔ اعمال شده در رژیم خمینی و بر مبنای شهادت شهود عینی و قربانیان شکنجه که توانسته بودند از ایران بگریزند، گزارش خود به کمیسیون حقوق بشر و مجمع عمومی را تهیه کرد. این روالی بود که در سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ نیز از طرف گزارشگر دنبال شد و رژیم خمینی کماکان به عنوان یکی از بزرگترین نقض کنندگان حقوق بشر در کمیسیون حقوق بشر و در مجمع عمومی محکوم گردید.

رژیم خمینی اما دو تاکتیک را همواره طی همین مدت به کار می برد، اول این که

سعی می کرد با حمله به گزارشگر ویژه و ارگانهای سازمان ملل به خاطر اتکای بیش از پیش بر مدارك غیر قابل انکار مقاومت ایران و با زدن برچسب تروریسم به مقاومت عادلانهٔ مردم ایران، به خیال خود امتیاز سیاسی بگیرد و دوم این که طی نشستهای مجمع عمومی و کمیسیون حقوق بشر با مانورهای سیاسی و وعده و وعید به کشورهای مختلف رأی «بخرد» و از محکومیت قاطع و جامع خود جلوگیری کند. یکی از کهنه ترین مانورهای رژیم نیز این بود که هر سال در شب رأی گیری، اعضای کمیسیون حقوق بشر و مجمع عمومی را تحت فشار می گذاشت که از تصویب قطعنامه های پیشنهادی خودداری کنند تا در مقابل، رژیم نیز مسألهٔ سفر گزارشگر ویژه به ایران را مورد بررسی قرار دهد.

آغاز توطئهٔ رژیم
پس از زهر آتش‌بس و مرگ خمینی

تاکتیک یاد شده در بالا و دیگر تلاشهای رژیم نتوانست برای رژیم نتیجه یی به بار آورد. تا آن که خمینی در مرداد۱۳۶۷ (ژوییه۱۹۸۸) به قول خودش «جام زهر» آتش بس را در جنگ ایران و عراق سرکشید و به قطعنامهٔ۵۹۸ شورای امنیت ملل متحد که یکسال قبل از آن به تصویب رسیده بود و رژیم از پذیرفتن آن سر باز می زد، تن داد. خمینی که پس از سرکشیدن جام زهرآتش بس با عملیات کبیر فروغ جاویدان توسط ارتش آزادیبخش ملی ایران روبه رو شده بود و لرزهٔ سرنگونی را در ارکان رژیمش حس می کرد، کمتر از یکسال بعد، در خرداد۱۳۶۸ (ژوئن ۸۹) پس از انجام یکی از ضد انسانی ترین جنایتهایش یعنی قتل عام زندانیان سیاسی، در ننگ و ذلت تاریخی مرد. دعوای جانشینی خمینی، با تشکیل مجلس خبرگان و زدوبند سریعی در بالاترین سطح ممکن، منجر به معرفی خامنه ای به عنوان رهبر رژیم گردید و متعاقباً رفسنجانی نیز به عنوان رئیس جمهور رژیم بر مسند قدرت قرار گرفت. خلأ وجود خمینی در رأس رژیم، شهرت کاذب رفسنجانی به عنوان مرد زدو بندهای بین المللی رژیم، و توقف جنگ ایران و عراق پس از ۸سال این تصور کاذب را فراهم آورده بود که رژیم قادر به تغییر مسیر و به نوعی تغییر ماهیت (استحاله) می باشد. برخی صاحبان منافع و سوداگران استحاله از دامن زدن به این توهم سود می بردند و البته تا آن جا که به رژیم و رفسنجانی بر می گشت، سعی کردند حداکثر بهره برداری را از این توهم بنمایند. با این زمینه بود که رژیم در نشست مجمع عمومی در پاییز ۱۳۶۸ با کوتاه آمدن از حرفهای سابق خود، پذیرفت گزارشگر ویژهٔ سازمان ملل از ایران بازدیدی به عمل

بیاورد، و قرار بر این شد که گزارشگر ویژه بعداز انجام بازدید در زمستان سال ۱۳۶۸، گزارش خود را به کمیسیون حقوق بشر در ژنو ارائه نماید.

اما از آن جا که رژیم آخوندی همیشه و در هر معامله یی اولین نیاز حیاتی و خواستش از طرف یا طرفهای مقابل حمله به مجاهدین و مقاومت ایران است، در این جا نیز معاون امور بین المللی وزارت خارجهٔ رژیم ملایان در نامه های ۲۶ژوئن و ۱۲ سپتامبر ۸۹ خود خطاب به گزارشگر به طور صریح و روشنی شرایط خود را برای پذیرش وی برای سفر به ایران اعلام نمود و نوشت: «... با توجه به این که شما اینک با بخشی از حقایق مربوط به حضور و فعالیت تروریستها در ایران آشنا شده اید، بنابراین ما انتظار داریم که شما، به عنوان گزارشگر ویژه، از راههای مختلف دیگری که در دسترسی دارید، برای راهنمایی کمیسیون حقوق بشر در درك و حمایت واقعی از حقوق بشر استفاده نمایید. اجازه دهید که یکبار دیگر آمادگی جمهوری اسلامی ایران را برای همکاری با گزارشگر ویژه اعلام نمایم».

چنین بود که مهمترین توطئهٔ رژیم برای برگرداندن برگ حقوق بشر علیه مجاهدین و مقاومت ایران با کاربرد کثیف ترین شیوه ها و رذیلانه ترین حیله گریها که به راستی در تاریخ حقوق بشر بی سابقه است، آغاز شد.

دادخواهی و کارزار بین المللی مقاومت ایران

در پنجم دسامبر ۱۹۸۹، آقای رجوی، رهبر مقاومت ایران طی یک فراخوان که از رادیو سراسری مجاهدین پخش گردید، از مردم ایران خواست تا سفر احتمالی نمایندهٔ ویژهٔ کمیسیون حقوق بشر ملل متحد به ایران جهت تحقیق دربارهٔ نقض حقوق بشر توسط دیکتاتوری مذهبی حاکم را به مثابه یک دادخواهی بین المللی قویاً مغتنم شمرده و جنایتهای این رژیم را برای این هیأت افشا نمایند. آقای رجوی در پیام خود افزود: «وظیفهٔ مبرم کلیهٔ هم میهنان و شهود و خانواده های اعدام شدگان زندانیان سیاسی می باشد که با نمایندهٔ ویژهٔ ملل متحد تماس حاصل نموده و از او تقاضای دیدار و گفتگوی حضوری و خصوصی بنمایند، و آدرس کلیهٔ شکنجه گاهها و گورستانهای مخفی اعدام شدگان سیاسی را در اختیار وی قرار دهند».

از طرف دیگر مجاهدین که به روشنی طبق اطلاعاتی که از قبل از طریق منابع داخلی خود دریافت نموده بودند، می دانستند که رژیم تمام قوای خود را جهت صحنه سازیهای مورد لزوم برای ورود گزارشگر بسیج کرده، و حتی مشغول پاکسازی و رنگ زدن زندان گوهردشت کرج و زندان اوین می باشد. به همین دلیل بر ضرورت حضور نماینده یی از

جانب مقاومت ایران در هیأت تحقیق گزارشگر تأکید داشتند و به وضوح می دانستند که چنین هیأتی بدون حضور نماینده یی از جانب مجاهدین نمی تواند به یک تحقیق بی طرفانه و همه جانبه دست یابد. از این رو آقای مسعود رجوی، رهبر مقاومت ایران در تلگرامی به تاریخ ۶دسامبر۸۹ به دبیرکل ملل متحد نوشت: «آقای دبیرکل، تردیدی نیست که حکام ایران از هیچ تلاشی برای لاپوشانی جنایتهای خود و مخفی کردن آن از دید نمایندگان جامعهٔ جهانی و به بازی گرفتن معیارهای بین المللی فروگذار نخواهند کرد. لذا از سوی مقاومت عادلانهٔ مردم ایران برای صلح و آزادی قویاً و مصرانه خواستار آن هستم تا نمایندگان مقاومت ایران هیأت اعزامی ملل متحد را در سفر احتمالیشان به ایران همراهی کنند و فقط در این صورت است که عالیجناب گالیندوپل می تواند امکانات و شرایط لازم برای یک بررسی دقیق نقض حقوق بشر در ایران را در اختیار داشته باشد. بی شک آحاد مردم ایران در صورت حضور نمایندهٔ مقاومتشان راه را برای افشای جنایتهای رژیم خمینی و ارائهٔ اطلاعات و اسناد لازم به هیأت اعزامی هموارتر می یابند و بالطبع گزارش نمایندهٔ شما از غنا و سندیت مضاعف برخوردار خواهد شد. نمایندگان این جانب از هم اکنون با در دست داشتن اسناد و اطلاعات مکفی آماده اند تا هیأت اعزامی سازمان ملل به ایران را همراهی نموده و این هیأت را در تحقق مسئولیت خطیری که جامعهٔ جهانی به آنها محول نموده، یاری کنند».

به دنبال این درخواست و فراخوان، بیش از ۲۰۰۰ شخصیت برجستهٔ سیاسی ـ از جمله ۹۸۲ سناتور و نمایندهٔ پارلمان از ۱۶کشور جهان ـ از فراخوانهای داده شده توسط آقای رجوی برای دادخواهی بین المللی علیه جنایتهای رژیم ملایان حمایت کردند و بیش از ۱۵۰۰ تن از آنان خواهان حضور نمایندهٔ مقاومت ایران در هیأت تحقیق ملل متحد شدند. علاوه بر این هزاران ایرانی از هواداران مقاومت نیز با ارسال نامه هایی و توضیح تجارب شخصی خود از نقض حقوق بشر در ایران، برای گزارشگر، پاسخگوی این خواستهٔ رهبر مقاومت شدند.

گزارشگر در گزارش نهایی خود به ۱۵۰۰نامهٔ رسیده از جانب ایرانیان اشاره کرده و تنها به دسته بندی اطلاعات ارائه شده در ۷۰۰ نامه اکتفا کرده است. بنا بر نوشتهٔ او دعاوی ارائه شده در این ۷۰۰ نامه قابل دسته بندی به موارد زیر بوده است: حکم اعدام: ۱۵۲۹، شکنجه: ۱۴۵۰، ناپدیدشدگان: ۸۱۵، اطلاعات زندانیان و زندانها: ۱۰۲ مورد. وی هم چنین می نویسد: وقتی خبر دیدار از جمهوری اسلامی ایران علنی شد، نمایندهٔ ویژه شروع به دریافت نامه های زیادی کرد که حاوی نظرات، پیشنهادات و درخواستهایی درباره چگونگی انجام این دیدار بود. این نامه ها از طرف ایرانیان تبعیدی

و پناهنده و نیز از طرف اتباع سایر کشورها، انجمنهای حقوق بشر و ۴برندهٔ جایزهٔ نوبل در علوم رسید. نامه هایی که توسط ۳۲۹استاد دانشگاه و انجمنهای فرهنگی و دانشجویی امضاشده بودند نیز دریافت شد. علاوه بر این، ۸۳۳ نفر از نمایندگان پارلمانهای استرالیا، اتریش، بلژیک، کانادا، آلمان غربی، فرانسه، ایتالیا، لیختنشتاین، لوکزامبورگ، هلند، نروژ، سن مارینو، سوئد، سوییس، بریتانیا و آمریکا و هم چنین اعضای پارلمان اروپا و شورای اروپا نظرات خود را دربارهٔ وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران ابراز داشتند. درخواستی که افراد سرشناس بسیاری از کشورها از آن پشتیبانی کرده بودند این بود که یک یا چند تن از اعضای مجاهدین خلق در هیأت شرکت داشته باشند.

بعدها رئیس قوهٔ قضائیهٔ رژیم در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی در۱۲فروردین۶۹ به این فشارهای بین المللی اشاره کرد و گفت: «سفر گالیندوپل با موافقت جمهوری اسلامی بود و مسئولان کشور گفتند هیچ مشکلی از جانب ما نیست، منتها به شرطی که سازمان تروریستی مجاهدین، که از نظر ما با اسناد و مدارکی که زنده در دست داریم، و حقوق بشر حاضر نشده آن اسناد و مدارك را نشان بدهد، آنها حق هیچ نوع اظهار همکاری یا نمایندگی یا حضور در این مسائل را نداشته باشند... اینها به هیچ وجه نمی توانند در این جریانها حضور داشته باشند... ما می گوییم این سازمان به هیچ قیمت هیچ کجای دنیا حق این که در مورد حکومت و نظام ما، کمترین اظهار وجودی بکند ندارد».

به هرحال نتیجهٔ کار شبانه روزی اعضای بخش روابط بین المللی و مرکز تحقیقات شهیدان و اسیران مجاهدین خلق نیز هزاران برگ سند و مدرك شامل صدها کروکی از زندانها و شکنجه گاهها و قبرهای جمعی بود که به همراه کپی نامه های ارسال شده از جانب هواداران مقاومت در تاریخهای ۱۰ و ۱۷ژانویه قبل از سفر نمایندهٔ ویژه به ایران در ملاقاتهایی به وی داده شد. از جمله می توان از اسناد زیر نام برد:

۱ـ اسامی و آدرس و کروکی ۶۵۳ زندان و شکنجه گاه علنی و مخفی در سراسر کشور؛

۲ـ مشخصات و کروکی دقیق دهها گور جمعی در بیش از بیست شهر مختلف که هزاران زندانی سیاسی اعدام شده در این گورها دفن شده اند. اسامی بسیاری از دفن شدگان نیز قید شده است؛

۳ـ اسامی ۱۷۸۶تن از شکنجه گران رژیم خمینی که هر یک در شکنجه و اعدام تعداد زیادی از زندانیان سیاسی دست داشته اند؛

۴ـ اسامی قریب به ۵۰۰۰ تن از بی شمار زندانیان سیاسی موجود در زندانهای رژیم؛

۵ـ مواضع ننگین بالاترین مقامهای رژیم خمینی که صراحتاً به جنایتهای خود اعتراف نموده و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و سازمان ملل را در این رابطه مورد حمله قرارداده اند؛

۶ـ لیست و اسناد مجرمان غیرسیاسی که برای ایجاد رعب و وحشت عمومی در ملأعام اعدام می شوند و لیست اسامی زندانیان سیاسی که تحت عنوان جرائم غیرسیاسی از جمله قاچاق مواد مخدر اعدام شده اند؛

۷ـ بازتاب جهانی آخرین جنایتهای بقایای رژیم خمینی در ماههای اکتبر، نوامبر و دسامبر ۸۹؛

۸ـ مشخصات دقیق صدها شاهد عینی از جنایتهای خمینی در نقاط مختلف ایران و خارج از ایران که آماده بودند تا آقای گالیندوپل را در جریان جزئیات جنایتهای رژیم قرار دهند؛

۹ـ لیست اسامی و مشخصات قربانیان جدیدترین موج اعدامهای سیاسی؛

۱۰ـ دادخواست ۱۵ تن از خانواده های اعدام شدگان سیاسی؛

۱۱ـ لیست اسامی و آدرسهای شهودی که در ایران آمادهٔ شهادت در برابر گزارشگر ویژه بودند.

رو دررویی مزدوران رژیم و هواداران مقاومت در داخل کشور

رژیم خمینی به رغم اطمینانهایی که از قبل در رابطه با تحقیق گزارشگر گرفته بود، از صحنه سازیهای پیشگیرانه نیز خودداری ننمود. کما این که طبق اطلاعات رسیده از داخل ایران، علاوه بر زندان اوین که از سالها قبل قسمتهایی از آن را پاکسازی برای نشان دادن به میهمانان خارجی آماده کرده بودند، زندانهای گوهردشت و زندان شیراز را، با توجه به این که گزارشگر خواهان مسافرت به دو شهر دیگر غیر از تهران شده بود، را نیز پاکسازی و آماده کرده بودند. تنها کار باقیمانده در رابطه با این دو زندان در صورت تمایل گزارشگر به بازدید از آنها انتقال زندانیان به مکان دیگر بود که چنین کاری صورت نگرفت. در رابطه با زندان اوین، در تاریخ جمعه ۲۲دی۶۸ (۱۲ژانویه۹۰)، تنها ۹ روز قبل از ورود نمایندهٔ ویژهٔ ملل متحد به ایران، حدود ۱۱۰۰۰ تن از زندانیان سیاسی جابه جا شدند. پاسداران عده یی از آنان را به زندانهای

مختلف شهر کرج (۴۰ کیلومتری غرب تهران) منتقل نموده و حدود ۶ الی ۷ هزار تن دیگر را در ۲۶ واگن قطار مسافربری در نقطهٔ نامعلومی در استان تهران محبوس کردند، به طوری که در هر واگن ۲۰۰ الی ۳۰۰ زندانی سیاسی را گنجاندند.

درمقابل، هواداران مجاهدین همزمان با آغاز سفر گزارشگر، جهت همبستگی با زندانیان سیاسی و مردم تحت ستم ایران و افشای هر چه بیشتر جنایتهای این رژیم به یک اعتصاب غذای ۱۰ روزه در ۱۲ کشور جهان مبادرت نمودند.

شب ۲ بهمن ۶۸ (۲۲ ژانویه ۱۹۹۰)، صدها تن از خانواده های مجاهدین اعدام شده و زندانیان سیاسی به تحصنی که از صبح روز قبل در برابر دفتر سازمان ملل متحد در تهران آغاز شده بود، پیوستند. این تحصن که تا روز بعد ادامه داشت ازدحام بی سابقه یی را در این نقطه از پایتخت پدید آورد. تحصن مزبور توسط گروه زیادی از خانواده های شهیدان و زندانیان مجاهد که خواستار ملاقات با آقای گالیندوپل و ادای شهادت در رابطه با جنایتهای رژیم خمینی در مقابل وی بودند، آغاز شد. به رغم سرمای شدید زمستانی تحصن کنندگان که پدران و مادران سالخورده نیز در میان آنها حضور داشتند، شب را در همان محل به سر بردند. کلیهٔ متحصنان خواستار دیدار حضوری با گالیندوپل، نمایندهٔ ویژهٔ ملل متحد و سرپرست هیأت ملل متحد، بودند تا ضمن ادای شهادت، اسناد خود در افشای جنایتهای دیکتاتوری مذهبی حاکم را به وی ارائه دهند.

مجاهدین و خانواده های متحصنان و هم چنین بسیاری از شخصیتهای بین المللی که از طریق اطلاعات به دست آمده شاهد پر شدن وقت نمایندهٔ ویژه با ملاقاتها و بازدیدهای از پیش برنامه ریزی شده بودند، و می دیدند که مدت اقامت وی در ایران بدون انجام بررسی مشخصی در زمینهٔ حقوق بشر در شرف اتمام است، خواستار تمدید مدت اقامت گزارشگر (حتی برای چند روز) شدند. در همین رابطه، ۱۷۰ نمایندهٔ پارلمان از کشورهای ایتالیا، سوییس، آلمان غربی، اتریش، سوئد، هلند، نروژ، دانمارك، کانادا و آمریکا با ارسال تلگرامهایی به دبیرکل ملل متحد حمایت کامل خود از این درخواست را اعلام نمودند. تعدادی از شخصیتهای سیاسی و سازمانهای مدافع حقوق بشر نیز تلگرامهای مشابهی خطاب به آقای پرز دوکوئیلار ارسال کردند. نمایندگان مجلسهای مزبور تأکید نمودند که بررسی جنایتهای دیکتاتوری مذهبی حاکم طی ۱۰ سال گذشته درعرض یک هفته غیرممکن می باشد. به رغم تمام شدن مهلت اقامت آقای گالیندوپل در ایران، تنها تعداد بسیار محدودی از بی شمار قربانیان شکنجه و خانواده های اعدام شدگان و زندانیان سیاسی قادر

به ملاقات با وی شدند.

تلاش رژیم برای عوض کردن جای جلاد باقربانی

سردمداران رژیم خمینی برای انجام مقصد توطئه گرانهٔ خود و خنثی کردن تحصن خانواده های شهیدان و اسیران مقاومت، یک باند جنایتکار به فرماندهی حاجی بخشی را تحت عنوان «قربانیان تروریسم» روانهٔ مرکز سازمان ملل متحد در تهران کرد و بعد همین عده در مقابل هتل محل اقامت هیأت نیز تظاهرات کرده و حتی به هتل حمله کرده و وارد آن شدند و تا مرحلهٔ تهدید جان نفرات هیأت نیز پیش رفتند.

علاوه بر این، روزنامه های رژیم خبر ورود و موضوع کار گزارشگر را به گونه یی اعلام کردند که گویی وی برای بررسی مسألهٔ تروریسم یا برای انجام ملاقاتهایی با مسئولان رژیم جهت شناخت قوانین اسلامی به ایران می آید.

به این ترتیب رژیم خمینی که بر اثر شدت جنایتهای ضدانسانیش و در پرتو افشاگریهای مقاومت با محکومیت سالانه در بالاترین مراجع بین المللی و جهانی، روبه رو است، علاوه بر همهٔ صحنه سازیها و پنهانکاریها، سناریو شناخته شده یی را که از مدتها پیش برای بردن خبرنگاران دست چین شده و بعضی میهمانان خارجی به اوین در آستین دارد برای گزارشگر ویژهٔ سازمان ملل نیز به کار گرفت. برحسب این سناریو گزارشگر یا خبرنگار به جای مواجه شدن به زندانیان شکنجه شده و شهود جنایتهای رژیم، با عوامل دستچین شدهٔ حکومت آخوندی مواجه می شود که از تروریسم مجاهدین و نقض حقوق بشر توسط آنان صحبت می کنند و درنهایت وقاحت و بلاهت خواستار محکومیت مجاهدین و مقاومت ایران می شوند! این سناریو عمده شامل ملاقات هیأتها با زندانیانی است که مدتهاست زیر فشار شکنجه در اوین «بریده» و تبدیل به «تواب» شده اند، و در هنگام بازدیدها این افراد را به همراه پاسداران و نیروهای خودش به عنوان زندانی در چند سالن معدود که تمیز و رنگ آمیزی شده است به گفتگو با طرف حساب خارجی وادار می کنند. در این رابطه بد نیست به مقاله های دو روزنامه یی که خبرنگاران آنها یکی قبل از گزارشگر ویژهٔ سازمان ملل و دومی بلافاصله بعد از دیدار وی از زندان اوین قربانی این بازی سخیف قرار گرفته اند را مرور کنیم:

روزنامهٔ دی ولت ۳۰ آذر ٦٨

«وزارت کشور ایران چندی پیش با غرور تمام به چند تن از خبرنگاران غربی برخی

از زندانیان ـ انتخاب شدهٔ ـ زندان معروف اوین شمال تهران را نشان داد. (گفته شد که) زندانیانی که در این (زندان) به سر می برند، خوشبخت ترین زندانیان جهان هستند. از آنهایی که سؤال می شد این مسأله را در مقابل نگهبانان تأکید می کردند. ادعای رسمی می گوید که "مردان خدا" از اوین یک مدرسه درست کرده اند. در این جا "مجازات" نمی شود بلکه "تربیت" می شود. ولی ساکنان آن نواحی شبها از ترس با صدای شلیک تفنگ که از حیاط زندان می آید، از خواب می پرند».

روزنامهٔ نویه زوریخه سایتونگ ۳۱فروردین ٦٩

«ملاقات ما از زندان اوین کاملاً مهر اسدالله لاجوردی را حمل می کند. وی در آغاز دههٔ هشتاد به عنوان سرپرست دادستانی انقلاب تهران مشغول به کار شد و طی این سالیان به بدنامی مشهور شد و به همین دلیل برای مدتی از صحنه گم شد. او با رضایت آشکاری به ما حاصل تربیت مجدد اسلامی در مجازات را نمایش می دهد که کاملاً "از توبهٔ عملی" به دست آمده است. ملاقات ما باید یک پیروزی برای تبلیغات گران ایرانی بشود که به دنبال این هستند، نگرانی در مورد حقوق بشر را به اسلحه یی علیه منتقدان خارجی خود تبدیل کنند. لاجوردی تمامی اقدامهای ضروری را برای تأثیر نمایش در برابر گروه ما انجام داده بود. در گشت وگذار در بخشهای کمی که دست چین شده بود، در زندانی که مخصوص زندانیان سیاسی است، ابتدا شاهد یک پرستش غمخوارانهٔ ایرانی ـ اسلامی شدیم. لاجوردی که به قول خودش اغلب با زندانیانش غذا می خورد، آن قدر تدارك دیده بود که بر اساس سلیقهٔ غربیها نیز دیگر زیادی بود. به هنگام ورود به یک کارگاه خیاطی روشن و جادار، توسط یک گروه حدوداً ۲۵۰ نفری از زندانیان مورد استقبال قرار می گیریم، صورتهای پشت ماشینهای خیاطی از یک طرف بی حوصلگی و از طرف دیگر خالی بودن را نشان می دهند. در صحبتهای مستقیم که با حضور یک مترجم ایرانی و نمایندگان ناآشنای ریاست زندان انجام می گیرند، هیچ زندانی چیزی نمی گوید که اجازه نداشته باشد، یکی به خاطر حمایت غیر مستقیم از سوءقصد مجاهدین خلق محکوم شده، در جواب به این سؤال که آیا وی بعد از آزادی مایل به بازگشت به سوی مجاهدین خلق می باشد، یک نفر سوم می گوید که آنها به وسیله همکاریشان با عراقیها در میان مردم کاملاً محبوبیت خود را از دست داده اند. سخنگو سعی دارد که نشان دهد خود وی نیز جزء مردم می باشد که متوجه می شود قبلاً دیگران همین موضع را

گرفته بوده اند. بدین وسیله یکی از زندانیان خود به سخن آمده یک آموزش بلند بالا در این مورد می دهد که روزنامه های غربی با این ادعای خود که در زندانهای ایران انسانها شکنجه می شوند و مورد فشار قرار می گیرند، یک تصویر کاملاً اشتباه می دهند و این که این یک زندان نیست، بلکه دانشگاه می باشد و افراد در آخر با یک آموزش بهتر از آن که همراه آورده اند، به خانه می روند... لاجوردی یکبار دیگر خوبیهای دستگاه حقوقی ایران را در مقابل تماشاگران بیان می کند. وی می گوید: کارگاهها را چندی پیش تأسیس کردند، زیرا که ارزش "به اجتماع برگرداندن" زندانیان را درك کرده اند. در روزهای تعطیل از چندین سال پیش گردش به شهر، پارك یا نمازجمعه وجود دارد و اگر زندانیان رفتار مطلوب داشته باشند، مرخصی دریافت می دارند. حتی دیدارهای زوجها در سلولهای جداگانه وجود دارد. تازه در پی سؤالها معلوم می شود که لاجوردی یک مشت آهنین خود را در دستکشهای مخمل پنهان کرده است. لاجوردی می گوید: "تمامی آنهایی که این جا هستند، مرتکب خطاهایی شده اند و ما مشخصاً به آنها می فهمانیم که جنایتکار هستند. این بهترین متد، جهت سوق دادن آنها به سوی نشان دادن ندامت است". لاجوردی در مثالی نوع جدید ندامت ایرانی را توضیح می دهد: "در لحظهٔ صرف غذای همگانی چندی پیش یک زندانی جوان نزد من آمد. او پافشاری می کرد که همان شب با من صحبت کند. سپس وی اطلاعات با ارزشی در اختیار من گذاشت که به وسیله آنها ما چندین لانهٔ مجاهدین را پیدا کردیم". یعنی این که ندامت برای زندانیان سیاسی تنها اقرار کامل نیست، بلکه همکاری آنها با بازوی قوی دولت نیز می باشد. لاجوردی مغرورانه اعلام می دارد که تعدادی از زندانیان سابق امروزه در ادارات مشغول کار هستند ولی در مورد این سؤال که وی چطور ندامت مستمر یک زندانی را درك می کند شانه خالی کرده و "راز شغلی" را به میان می کشد. بعد از یک شام اشرافی که این بار با میهمانان مسلمان انجام می گیرد، لاجوردی حاضر به یک صحبت شخصی نیز می شود. وی می گوید که در اوین شکنجه وجود ندارد و دلیل آن هم وجود ما در زندان می باشد و از زمانی که سرکار آمده یعنی از چهار ماه پیش حکم اعدامی را به اجرا درنیاورده است. تنها ما چند تا زندانی را که زندانیان دیگر را به قتل رسانیده بودند، اعدام کردیم. در مورد تعداد زندانیان اوین که چندین بار از وی سؤال شد، ادعا داشت که نمی داند، زیرا وی مسئول چندین زندان می باشد. این مسأله برای ما مهم می باشد زیرا که ما تنها چندصد تن از زندانیان و تنها یک مجموعهٔ سلولی را مشاهده کردیم، در صورتی که اوین حداقل دارای ۳عدد از این مجموعه ها می باشد. در مورد این سؤال که چرا او

به ما اجازهٔ دیدن از آنها را نداد گفت: به دلیل این که آنها تقریباً خالی هستند... یک شیخ پیر از اوگاندا در لحظهٔ بازگشت از اوین می گوید: "من کاملاً فراموش کرده بودم که در زندان هستم". وی کاملاً مجذوب "سحر" لاجوردی شده بود. البته، رئیس زندانها چیزی به آب نداد، هیچ چیز به ما نشان داده نشد که نمی بایستی نشان داده شود. کسی که در اوین نتواند ثابت کند که در مقابل حاکم دولتی خدا که خود را به این موضع نشانده، سر فرود آورده است، زندگی راحتی نخواهد داشت».

گزارش خبرنگار آلمانی نیاز به هیچ توضیحی ندارد. در یک کلام، تمامی گزارشگرانی که به ایران سفر کرده اند، خود را درگیر یک برنامهٔ ساعت به ساعت ریخته شده از جانب رژیم برای بازدید از قسمتهای مشخصی از زندان اوین، بازدید از یک دادگاه ساختگی، بازدید با «خانوادهٔ قربانیان تروریسم مجاهدین»، دیدار با اعضای سازمانهای حقوق بشری ساختهٔ دست ملایان و صحبت با مقامها و آخوندهای رژیم برای شنیدن سخنرانیهایشان در مورد اختلاف دیدگاه «اسلام» آنان با موازین غربی و امروزی حقوق بشر یافته اند. حتی خانوادهٔ قربانیان شکنجه و اعدام رژیم که به بهای دستگیری و شکنجه و اعدام خودشان برای دیدن گزارشگر در مقابل هتل او صف کشیده اند توسط باندهای چماقدار و پاسداران رسمی رژیم از ملاقات با او منع شده اند. دیدارها اغلب بسیار کوتاه بوده، به نحوی که کمبود وقت همیشه یک عامل اصلی ناتمام ماندن تحقیقات بوده است. مراجعه کنندگان به گالیندوپل از حملات و مجازاتهای وحشیانهٔ بعدی هم در امان نماندند. یکی از آنها مجاهد شهید مهرداد کلانی است که طبق گزارش پرفسور کاپیتورن به خاطر مراجعه و شهادت دادن در نزد گالیندوپل اعدام شد.

افشای توطئهٔ رژیم توسط مقاومت ایران

سردمدارن رژیم دجال آخوندی در اولین سفر گالیندوپل با توسل به صحنه سازیها و فریبکاریهایشان، سبب شدند که حاصل این سفر گزارشی مخدوش و بی اعتبار و حاوی دعاوی رژیم آخوندی علیه مجاهدین و مقاومت ایران و علیه موازین شناخته شدهٔ جهانشمول حقوق بشر با سوءاستفاده از مذهب باشد. از این رو چند روز بعد از بازگشت گزارشگر ویژه از سفر ایران، مجاهدین و مقاومت ایران با اطلاعات دریافتی از درون رژیم خمینی دیگر صد درصد به یقین رسیدند که گزارش حاصله از سفر نمایندهٔ ویژه چیزی جز ماحصل یک معامله نمی باشد، به همین دلیل در یک

کنفرانس مطبوعاتی در شهر ژنو در ۲۶فوریه۱۹۹۰ قبل از انتشار گزارش مبادرت به افشای معاملهٔ انجام شده کردند. در بعد از ظهر همین روز گزارش مزبور پیش از موعد مقرر و به نحو شتابزده یی منتشر شد و قویاً مورد استقبال مزدوران رژیم ملایان قرار گرفت. متعاقباً در همین روز آقای مسعود رجوی، رهبر مقاومت ایران، تلگرامی برای دبیرکل ملل متحد ارسال نمود که خلاصه یی از آن به شرح زیر است:

«از نظر مردم ایران این گزارش کاملاً مخدوش، مغرضانه و عاری از اعتبار و صرفاً حاکی از یک معاملهٔ پشت پرده و مطلوب مقامهای رژیم خمینی است که پیشاپیش برای به دست آوردن آن برنامه ریزی و توطئه چینی کرده بودند. این گزارش شرم آور به طرز ناشیانه یی نقض وحشتناك حقوق بشر در ایران و جنایتهای وحشی ترین استبداد مذهبی در دنیای معاصر را می پوشاند یا به حداقل می رساند... مقاومت ایران به این وسیله مراتب اعتراض و اشمئزاز خود را قویاً به دبیرکل ملل متحد ابراز می کند. هم چنین به تمامی دست اندرکاران و طرفهای ذینفع هشدار می دهم که اگر کسی گمان کرده است با تحریف حقایق می توان چهرهٔ ملایان خون آشام حاکم بر ایران را بزك نموده و با آنها کنار آید، سخت در اشتباه است».

تصادفی نبود که صدور آن گزارش ننگین رژیم هار خمینی را هارتر کرد و برای جنایتهای ضدبشری خود یک مستمسک و تأیید بین المللی هم به دست آورده بود. به فاصلهٔ کوتاهی یعنی کمتر از دوماه پس از صدور آن گزارش مخدوش و بی اعتبار، تروریستهای رژیم آخوندی برای تکمیل توطئهٔ خود دکتر کاظم رجوی را در بهار۱۳۶۹ در ژنو و در نزدیکی کاخ ملل متحد به شهادت رساندند. آنان بیهوده گمان می کردند که با ترور این چهرهٔ نامدار مقاومت در صحنهٔ سیاسی و بین المللی و این فعال فداکار و برجستهٔ حقوق بشر توطئهٔ خود را تکمیل کرده و از شکست آن جلوگیری کنند.

اما، دیدیم که خون پاك «شهید بزرگ حقوق بشر و مقاومت ایران»، چهرهٔ پلید و توطئه گر رژیم ضد انسانی خمینی را به روشن ترین صورت افشا کرد و توطئهٔ ننگین آخوندهای ضد بشر علیه حقوق بشر را از بنیاد درهم شکست. بدین سان دکتر کاظم رجوی با تمام وجودش به یکی از بالاترین سندهای دادخواه مقاومت ایران و افشاگر رژیم آخوندی تبدیل شد. آری، او خود گفته بود که «ما تاریخ حقوق بشر را با خون خود می نویسیم».

اولین گزارش گالیندوپل بلافاصله با عکس العمل شدید بسیاری از محافل سیاسی در سطح بین المللی مواجه شد که نسبت به سازش با دیکتاتوری مذهبی و تروریستی ملایان هشدار می دادند. بسیاری از نمایندگان مجلس در سراسر دنیا از جمله در آمریکا

و اکثر کشورهای اروپایی طی بیانیه هایی گزارش مزبور را محکوم کرده و خواستار یک گزارش بی طرفانه از شرایط نقض حقوق بشر در ایران شدند.

مقاومت ایران از آن جا که این گزارش را گزارشی مغرضانه که حاصل یک معامله با رژیم ضدبشری خمینی می بود، تلقی می کرد، کتابی به نام «خیانت به حقوق بشر» در پاسخ به گزارش ذکرشده منتشر نمود که در آن با مدارك و اسناد کافی گزارش مزبور را به نقد کشید.

سفر دوم گالیندوپل و رسوایی رژیم

گالیندوپل در اکتبر سال ۱۹۹۰ برای دومین بار به ایران سفر کرد و در بازگشت گزارشی به مجمع عمومی سازمان ملل متحد ارائه نمود. این بار اما دیگر حنای ملایان رنگی نداشت و توطئه ها و فشارهایشان تأثیرات خود را از دست داده بود. گالیندوپل از یک سو با توطئه های ملایان آشنا شده بود و از سوی دیگر با تمام وجود آثار سوءمعامله و زدوبند با آنان را احساس کرده بود. بگذریم که مهمتر از همهٔ اینها شهادت دکتر کاظم رجوی امکان و شرایط معامله و زدوبند با رژیم را گرفت و راه را بر همهٔ آنانی که می خواستند از نمد رفسنجانی کلاهی بدوزند، بست. به عبارت دیگر تا آن سال این دکتر رجوی بود که در سالنها و راهروهای ملل متحد در ژنو و نیویورك رژیم را به خاطر جنایتهایش رسوای عام و خاص می کرد و امسال خون او بود که فرصت زدوبند را از آخوندها و نمایندگانشان می گرفت.

در هرصورت گزارش این بار گالیندوپل تا اندازهٔ زیادی با گزارش سفر اولش متفاوت بود. برخی از واقعیتها را در آن منعکس کرده بود. مجمع عمومی در ۱۴آذر۶۹ رژیم خمینی را به دلیل نقض حقوق بشر مجدداً محکوم کرد. یعنی روال محکومیت سالانهٔ رژیم در بالاترین ارگان سازمان ملل متحد که از سال۱۹۸۵ آغاز شده و تا سال ۱۹۸۸ بی وقفه ادامه داشت، در سال۱۹۸۹ با زدوبند رژیم خمینی و مانور سیاسی آن که منجر به صدور به یک قطعنامهٔ تشریفاتی در مقابل سفر گزارشگر ویژه به ایران گردید، دچار یک توقف موقت شده بود که مجدداً از سرگرفته شد و روشن شد جامعهٔ جهانی و سازمان ملل متحد به رغم کلیهٔ مانورهای رژیم خمینی، در نهایت بر اثر افشاگریهای بی دریغ مقاومت ایران نمرهٔ بطلان به رژیم خمینی داده اند.

چند ماه بعد سومین سفر گالیندوپل، گزارش بازهم انتقادی تری را با خود به همراه داشت که به آخرین سفر او تبدیل شد. ملایان که دیدند از این سیاست خود طرفی

فصل دوم

واکنش حکومت آخوندی

در قبال رژهٔ ارتش آزادیبخش ملی

در مهر ماه ۱۳۷۰

تلاش برای برگرداندن «برگ حقوق‌بشر»

در سالهای۶۸ تا ۷۰، که با بحران کویت همزمان بود و طی آن مهیب‌ترین بمباران تاریخ سراسر خاك عراق را فراگرفت، رژیم خمینی گمان می‌کرد که به‌آرزوی دست نیافتنی خود یعنی نابودی و از دور خارج شدن ارتش آزادیبخش ملی ایران که در مرز ایران و عراق مستقر بود، دست می‌یابد. از همین رو به‌دنبال خاتمهٔ جنگ کویت، به‌منظور نابود کردن نیروهای مقاومت و صدور ارتجاع به‌عراق، با ۷تیپ و لشکر خود از چندین نقطهٔ مرزی به‌خاك عراق وارد شد ولی نیروهای متجاوزش در نبردهای قهرمانانهٔ مروارید توسط ارتش آزادیبخش ملی درهم شکسته شدند. این درحالی بود که در صحنهٔ سیاسی و بین‌المللی نیز مجاهدین و مقاومت ایران به‌تلاش وسیعی برای افشای جنایتهای ضدانسانی رژیم در داخل کشور و برملا کردن مقاصد شوم آخوندها در زمینهٔ صدور ارتجاع و تروریسم دست زدند. متعاقباً در مهرماه۱۳۷۰ ارتش آزادیبخش ملی ایران با انجام یک رژهٔ شکوهمند، نشان داد که به‌رغم همهٔ خطرها و شرایط سخت و دشوار، در نهایت اقتدار هم‌چنان موجودیت حکومت آخوندی را تهدید می‌کند و سرنگونی آن را تدارك می‌بیند. این رژه که در جریان برگزاریش خبرنگاران و اکیپهای فیلمبرداری و گزارشگری مهمترین رسانه‌های جهان شرکت داشتند، بازتاب وسیعی در داخل و خارج ایران یافت و خواب آرام را از سردمداران رژیم ربود. در نتیجه آخوندها که در میدان نظامی و در صحنهٔ سیاسی شکست خورده و نومید شده بودند، دست به‌کار شدند و به‌تلاش مذبوحانه‌یی برای برگرداندن «برگ حقوق‌بشر» و متهم کردن مجاهدین به آن‌چه خود شایستهٔ آن بوده و هستند، دست زدند. تلاشی که البته جز بی‌آبرویی بیشتر برای خود رژیم ثمری نداشت و در صفحات بعد گوشه‌هایی از آن را ملاحظه می‌کنید.

دستورالعمل ساواك آخوندی*

نقل از یکی از سرکردگان وزارت اطلاعات رژیم خمینی

آبان ۱۳۷۰

«سازمان مجاهدین در زمینه‌ی حقوق بشر خیلی فعالیت دارد و آبرویی برای ما باقی نگذاشته است. باید جلو اینها را گرفت. فعالین مجاهدین در خارج کشور باید شناسایی شوند و باید جلو آنها را بگیریم.

اختلاف‌انداختن بین مجاهدین، بی‌اعتبارکردن آنها در داخل و خارج، مبارزه‌ی شدید با سیاست‌های حقوق‌بشری آنها و قطع کانال‌های مالی آنها خط مشی ماست.

تا زمانیکه مجاهدین هستند، ما از نظر سیاسی و نظامی آینده‌ای نداریم، لذا باید به آنها تهمت زد، باید آنها را بی‌آبرو کرد و با دادن پول و امتیاز به تمام گروههای خارج کشور آنها را جذب کرد...»

* مطلب و کلیشه‌ها از کتاب «رسوایی و شکست یاوه‌های ساواك آخوندی» و کتاب «فرافکنیهای بلاهت‌بار علیه مجاهدین» نقل شده است

رسالت

۱۸/آذر/۱۳۷۰

۲۰۰ تن از اعضای منافقین خواستار پناهندگی به اسرائیل هستند

به نقل از روزنامه [illegible] مورخه [illegible] سخنگوی اسرائیل گزارش داد که ۲۰۰ نفر ایرانی [illegible] گذشته به صورت [illegible] ورود [illegible] اسرائیل شده [illegible]

[illegible] و [illegible] خود را [illegible] اند.

[illegible] گزارش خبرنگار ما [illegible]

که با [illegible] به [illegible] پیروی [illegible] معاونت [illegible] و [illegible]

سازمان منافقین از این سازمان [illegible] افزایش یافته است [illegible] که اکنون [illegible] سازمان [illegible] هزار نفر تجاوز می‌کند.

این گزارش حاکی است [illegible]

کیهان

۴/دی/۱۳۷۰

چاپ رپرتاژ آگهی مجاهدین در مطبوعات خارجی

○... با اوج‌گیری تعارضات و بحرانهای داخلی در سازمان مجاهدین و فرار گسترده اعضا و هواداران این سازمان از عراق به کشورهای دیگر، مجاهدین به تکاپو افتادند تا با افزودن بر تبلیغات و چاپ و جنجالهای تبلیغاتی از برجسته شدن و دامنه یافتن آن بحرانها جلوگیری به عمل آورند.

کیهان

۱۸/دی/۱۳۷۰

پریدگان از سازمان مجاهدین را در سیاهچالهای عراق، دریابید

تهران - ایرنا ۱۰ دی - ۲۱ [illegible] یکی از زنان سرخورده سازمان مجاهدین مقیم کشور سوئد با نوشتن نامه‌ای برای رسانه‌های همگانی جهان از جمله رادیو رژیم صهیونیستی، از جنایات منافقین پرده برداشت!

جوانان ایرانی در زندانهای مجاهدین در عراق به سر می‌برند که باید برای آزادی آنان [illegible] بین‌المللی اقدام [illegible]

وی با اشاره به وضعیت اسفبار دختران عضو و پیشین سازمان مجاهدین در عراق نوشته است: آنان [illegible] عرض انواع

جمهوری اسلامی

۲۴/آذر/۱۳۷۰

افشای جنایات منافقین توسط یکی از اعضای سرخورده این گروهک

کیهان

۲۵/آذر/۱۳۷۰

● مراجعه به محل استقرار توابین بازگشته به کشور

خانواده‌های منافقین خواستار شناسایی بستگان خود و بازگرداندن آنها به ایران اسلامی شدند

خانواده‌های منافقین در تهران و شهرستانها [illegible] با مراجعه به محل استقرار توابین بازگشته به کشور، خواستار شناسایی بستگان خود و تلاش سازمانهای بین‌المللی برای بازگرداندن منافقین سرخورده به ایران اسلامی شدند.

اطلاعات

۲۵/آذر/۱۳۷۰

استمداد خانواده‌های منافقین تواب از سازمانهای بین‌المللی

خانواده‌های منافقین در تهران و شهرستانها طی چند روز گذشته با مراجعه به محل استقرار توابین بازگشته به کشور، خواستار شناسایی بستگان خود و تلاش سازمانهای بین‌المللی برای بازگرداندن منافقین سرخورده به ایران اسلامی شدند. [illegible] که برای نجات [illegible] منافقین [illegible] کرده‌اند تشکر کرده و از آنها خواستند که برای بازگرداندن [illegible] اقدام کنند و سازمانهای بین‌المللی با بررسی این کار [illegible] میکنند.

مجاهدین
تبلیغات هیستریک آخوندها را افشا می کنند

روز ۲۳دیماه، آخوند عبدالله نوری، وزیر کشور رفسنجانی برای تسکین دادن مزدوران هراسان رژیم که از رژهٔ عظیم ارتش آزادیبخش ملی ایران به مثابه ناقوس سرنگونی رژیم ضدبشری سخت به وحشت افتاده اند، اعلام کرد: «بسیاری از اعضای مجاهدین خواهان بازگشت به ایران هستند» و رژیم مخالفتی با بازگشت آنان ندارد. وی در یک ادعای کذب دیگر گفت «تاکنون دو گروه از مجاهدین به ایران بازگشته اند». خبرگزاری و روزنامه های رژیم ضمن پخش این دعاوی مضحک اضافه نمودند که مجاهدین تهدید کرده اند خانواده های اعضای آنان که می خواهند با فرزندانشان «که در عراق زندانی هستند ملاقات کنند را خواهند کشت».

برخلاف اراجیف یک صدبار تکرارشدهٔ رژیم، عموم مردم ایران می دانند که تاکنون حتی یک عضو مجاهدین به نزد رژیم بازنگشته است و همان طور که نمایندهٔ کمیساریای عالی پناهندگان یادآور شده است. عده یی اسیر جنگی سابق که توسط خود مجاهدین آزاد شده بودند و نیز پناهندگان عادی و خانواده هایشان از عراق به ایران برده شده اند. هم چنین از طرف دیگر کسانی که این رژیم تحت عنوان «خانواده های» مجاهدین طی این چند هفتهٔ گذشته به نمایشهای مضحک خود در مقابل نمایندگی صلیب سرخ، محل اقامت گزارشگر ویژهٔ کمیسیون حقوق بشر یا سفارت عراق برده است تنها عده یی پاسدار و شکنجه گر می باشند که در رأس آنها عباس ملکان زاده، شکنجه گر معروف اوین و رئیس انجمنی به نام «انجمن دفاع از قربانیان خشونت» که توسط ساواك ساخته شده است، قرار دارد. در عین حال رژیم از خروج خانواده های واقعی مجاهدین جلوگیری می کند.

اما تا آن جا که به خانواده های خود مجاهدین مربوط می شود نیازی به توضیح نیست که مجاهدین و رزمندگان ارتش آزادیبخش ملی ایران پیوسته و از صمیم قلب خواستار دیدار خانواده هایشان بوده و هستند. به خصوص که سالهاست تعداد زیادی از این خانواده ها حتی مادران و پدران سالخورده و کودکان بیگناه در زندانها و سیاهچالهایشان تحت نظر می باشند و این رژیم خمینی است که همواره مانع خروج

آنها از کشور و دیدار با فرزندانشان بوده است. این رژیم به مدت ۱۰ سال مانع نامه نگاری و حتی ارتباط تلفنی هم بوده و می باشد. بنابراین اگر آخوندها در این زمینه ریگی در کفش ندارند، می توانند اعلام کنند که هیچ ممنوعیتی برای خانواده های مجاهدین که اسامی آنها متعاقباً از سوی سازمان مجاهدین خلق ایران اعلام و به کمیتهٔ بین المللی صلیب سرخ تسلیم خواهد گردید، ایجاد نخواهند کرد و این خانواده ها می توانند آزادانه تحت نظارت صلیب سرخ بین ایران و عراق تردد کنند.

مجاهدین هم چنین یک بار دیگر از هیأتی از سوی کمیتهٔ بین المللی صلیب سرخ و دیگر مجامع بین المللی دعوت می کنند از کلیهٔ مراکز و قرارگاههای مجاهدین و ارتش آزادیبخش ملی ایران در منطقهٔ مرزی بازدید کنند تا کذب اراجیف آخوندی مبنی بر تمایل رزمندگان آزادی به بازگشت و ندامت در نزد دشمن ضدبشری بیش از پیش آشکار شود، مشروط بر این که رژیم خمینی و شخص رفسنجانی متقابلاً بازدید همین هیأت بین المللی را با حضور نمایندگان مقاومت ایران از کلیهٔ قرارگاههای ارتش و قوای مسلح رژیم در داخل خاك ایران پذیرا شود و هر کس که مایل به پیوستن به ارتش آزادیبخش ملی ایران باشد، آزادانه بتواند از زیر سیطرهٔ رژیم آخوندی خارج شود و به مجاهدین و ارتش آزادی بپیوندد. رژیم خمینی هم چنین باید درهای کلیهٔ زندانهای خود را بر روی این هیأت بین المللی بگشاید و محل دفن بیش از ۱۰۰ هزار مجاهد اعدام شده و به ویژه محلهای گورهای جمعی در نقاط مختلف کشور را به این هیأت نشان بدهد.

حقیقت این است که تبلیغات هیستریک شبانه روزی سرکردگان در رسانه های خبری رژیم خمینی علیه مجاهدین مبین ترس و وحشت عظیم آخوندهای خون آشام از ارتش آزادیبخش ملی و انزوای مطلق آنان در میان مردم ایران است. علاوه بر این رژیم تلاش می کند پشتیبانی روزافزون سربازان و افسران ارتش از مجاهدین و ارتش آزادیبخش و هم چنین انفعال گسترده در صفوف پاسداران را با تبلیغات مستمر علیه مجاهدین پرده پوشی کند. چندی پیش رژیم رسماً به دستگیری ۳۰۰تن از میان نیروهای مسلح خود اعتراف نمود و در هفته های اخیر نیز تعدادی از فرماندهان پاسداران به طرق مختلف به مجاهدین اطلاع داده اند که آخوندها مانع موجهای گستردهٔ استعفا در داخل سپاه پاسداران رژیم شده اند چرا که بسیاری از پاسداران اعلام کرده اند از این پس توان و قصد مقابله با مجاهدین و ارتش آزادیبخش ملی را ندارند.

بنابراین تبلیغات دیوانه وار رژیم آخوندی علیه مجاهدین و ارتش آزادیبخش ملی ایران جای تعجب ندارد مخصوصاً که با اوجگیری تظاهرات و اعتراضهای داخلی در

ماههای اخیر رژیم آخوندی خود را در انزوای هول انگیز یافته و هم چون اواخر دوران حکومت شاه ناگزیر گردیده است بازدید صلیب سرخ از زندانهایش را قبول کند. از طرف دیگر رژهٔ پرشکوه ارتش آزادیبخش در نوار مرزی ایران و عراق که ویدئوهای آن دست به دست در میان مردم شهرها و مناطق مختلف ایران می چرخد رعشهٔ مرگ بر ارکان رژیم آخوندی انداخته و رگبار تخم مرغهای گندیده بر سر و روی رفسنجانی و دیگر سردمداران رژیم بر خشم و کین و ترس آنان بسیار افزوده است.

با این همه در میان تمامی اکاذیب و اباطیل سردمداران رژیم یک حرف حق وجود دارد که همانا «میل» مجاهدین به بازگشت به ایران است. آری این میل سوزان و فروزان به آزادسازی و بازگشت به میهن که مبین ارادهٔ قاطع تمامی مردم ایران به سرنگونی آخوندهاست بی تردید در زمان مناسب جامهٔ تحقق می پوشد و سراپای بقایای رژیم خمینی را درمی نوردد و صلح و آزادی و حاکمیت مردمی را در ایران خمینی زده برقرار خواهد نمود.

دفتر مجاهدین خلق ایران ـ بغداد
۲۴دی ۱۳۷۰

رسوایی رژیم در دادگاه سوییس و سازمان خمینی ساختهٔ قربانیان خشونت

رأی دادگاه سوییس: شکست یک توطئهٔ رسوا

نشریهٔ اتحادیهٔ انجمنهای دانشجویان مسلمان خارج کشور
فوق العادهٔ مرداد ۱۳۷۰

در پی ترور دکتر کاظم رجوی، موجی از محکومیتهای گستردهٔ بین المللی به سوی رژیم روانه شد. علاوه بر اظهارنظر بسیاری از نمایندگان مجلس و پارلمان کشورهای مختلف جهان، رسانه های خبری نیز با درج اخبار و تفسیرهایی دستهای خون آلود رژیم را در پشت این جنایت نشان دادند. ازجمله خانم میریام گازو، خبرنگار روزنامهٔ لاسوییس، طی گزارشی از این جنایت، متن تلگرامی از آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت و هم چنین قسمتی از اظهارات دکتر صالح رجوی، در یک کننفرانس مطبوعاتی در پاریس را نقل کرد.

رژیم خمینی که در پی فرصتی برای توطئه چینی علیه مقاومت ایران بود، تصمیم گرفت که از این خبرنگار سوییسی که رفسنجانی را به دادن دستور قتل دکتر کاظم رجوی، متهم کرده بود، به دستگاه قضایی سوییس شکایت کند. استناد قانونی این شکایت مادهٔ۲۹۶ قانون جزایی این کشور است که به موجب آن توهین به رئیس یک دولت خارجی جرم محسوب می شود. جالب است که در تاریخ قضایی سوییس به جز شکایت رژیم، فقط یکبار از این مادهٔ قانونی استفاده شده و آن هم برای شکایت مشابهی بود که شاه علیه یک روزنامه نگار سوییسی ــ که در مقاله اش به شاه عنوان قاتل داده بود ــ مطرح کرده بود.

هدف رژیم از این شکایت این بود که در دادگاه با به کارگیری همان روشهایی که ذکر شد، محکومیتهای بین المللی را که گریبانگیرش شده بود، به خود مقاومت برگرداند. درواقع شکایت از روزنامه نگار سوییسی بهانه یی بود تا توطئهٔ خودش را علیه مقاومت ایران به جریان بیندازد.

معرفی شکنجه‌گر و شاگرد جلاد به‌عنوان «شهود»

آخوندها که به خیال خود فکر می کردند می توانند دادگاه را به تریبونی علیه مقاومت ایران تبدیل کنند، طراحی این توطئه را به وزارت اطلاعات واگذار کردند. آنها تصمیم گرفتند تا گروهی از پاسداران و شکنجه گران را به عنوان شاهد به این دادگاه بفرستند. مأموریت شکنجه گرانی که به دادگاه اعزام می شدند این بود که به عنوان مجاهدین سابق و کسانی که از وضعیت سازمان اطلاع دارند، علیه مجاهدین و مقاومت شهادت دهند و بگویند که مجاهدین خودشان، خودشان را شکنجه می کنند و به قتل می رسانند، بنابراین دکتر کاظم رجوی را هم خودشان ترور کرده اند. وزارت اطلاعات آخوندی که گویا فراموش کرده بود که با ورود به میدان جنگ سیاسی علیه مقاومت ایران، جز رسوایی نصیبی نخواهد داشت، یک لیست ۴۱ نفره را به عنوان شاهد به دادگاه ارائه کرد. دادگاه این لیست را در تاریخ ۱۷ خرداد به وکیلان خبرنگار ابلاغ نمود. با بررسی این لیست از سوی مقاومت ایران، مشخص شد که در میان این ۴۱نفر علاوه بر گروهی از پاسداران و شکنجه گران، اسامی تعدادی از خائنان که سالها در دستگیری فرزندان مبارز و مجاهد مردم و در شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی شرکت فعال داشتند، نیز به چشم می خورند. از جمله در ردیف سوم این لیست ۴۱نفره، نام شاگردجلاد اوین، سعید شاهسوندی دیده می شد. قابل توجه است که مدتی پیش از این تاریخ، دفتر مجاهدین خلق ایران طی اطلاعیه یی توطئهٔ وزارت اطلاعات رژیم مبنی بر اعزام وی به خارج کشور را افشا کرده بود.

نخستین گام در عقب‌نشینی

در پی افشاشدن ماهیت شهود رژیم توسط مقاومت ایران، وزارت اطلاعات رژیم که تا حدی فهمیده بود با پای خودش وارد چه دامی شده است، از فرستادن شهودش به دادگاه خودداری کرد.

در اولین جلسهٔ دادگاه که در تاریخ ۲۵ تیرماه برگزار شد، هنگامی که رئیس دادگاه از وکیل رژیم در مورد شهود سؤال کرد، وی گفت که به دلیل پیش آمدن یک حادثه، نتوانسته اند از تهران حرکت کنند و افزود که آنها به دلیل این که احساس ناامنی می کردند، از شرکت در دادگاه خودداری کردند، چرا که به وسیلهٔ تلفن مورد تهدید قرار گرفته اند.

[illegible] [illegible]-[illegible] [illegible] : [illegible] [illegible]

[illegible]

POUVOIR JUDICIAIRE
TRIBUNAL DE POLICE
Chambre [illegible]

P/20463/[illegible] SAINT GOUDAL [illegible] Ne D. Poncel PC - GOUVERNEMENT IRANIEN Ne C. [illegible]

Mardi 16 juillet 1983 à [illegible] 30, salle [illegible] :

Témoins du Gouvernement Iranien : [illegible] Interprète [illegible]

M. Roland CHATELAIN
Inspecteur Police de Sûreté Vaudoise
M. Sacha BASIC
M. Said SHAHSAVANDI
M. Nader TAVASOLI
M. [illegible] [illegible]
M. Mohammad [illegible]
M. Shahram [illegible]
M. Ali [illegible]-ZADEH [illegible]
M. Ali [illegible]-LASHF
M. Asghar [illegible]-ZADEH
M. [illegible] [illegible]
M. [illegible] [illegible]
M. [illegible] [illegible]
M. Faridah [illegible]
M. [illegible] Mohammad [illegible]
M. Osman [illegible]
M. Shahr [illegible]
M. Majid [illegible]
M. Hassan [illegible]
M. Mohammad SADEGHI
M. [illegible] [illegible]
M. Hossein ALI [illegible]
M. [illegible] [illegible]
M. Zohreh [illegible]
M. [illegible] [illegible]
M. [illegible] [illegible]
M. [illegible] [illegible]
M. [illegible] [illegible]
M. [illegible] [illegible]
M. [illegible] [illegible]
M. Mohammad [illegible]
M. Omar [illegible]
M. [illegible] [illegible]
M. [illegible] [illegible]
M. [illegible] [illegible]-[illegible]
M. [illegible] [illegible]-ZADEH
M. Djamshid [illegible]
M. [illegible] [illegible]
M. Asghar [illegible]
M. [illegible] [illegible]
M. Mohammad Reza [illegible]

قسمتی از لیست ارائه شدهٔ شهود از جانب رژیم خمینی به دادگاه . همان طوری که در این لیست مشاهده می شود ، ۳نفر اول این لیست شهود خارجی می باشند و نفر اول شهود ایرانی رژیم ، سعید شاهسوندی خائن است .

وکیل رژیم سپس براساس این استدلالها تقاضا کرد که دادگاه تا آمدن شهود شاکی، تعطیل شود. این خواسته و استدلال ابلهانه مورد خنده و تمسخر حاضران در دادگاه از جمله وکیل خبرنگار قرار گرفت. دادگاه برای تصمیم گیری پیرامون این خواستهٔ وکیل رژیم به مدت یک ربع وارد شور شد و سپس رئیس دادگاه اعلام کرد که نمی توان دادرسی را بنا به دلایلی که وکیل رژیم اقامه می کند عقب انداخت. به خصوص که دادگاه قبل از هر چیز در خدمت دلایل و شهود ارائه شده از جانب متهم است و اوست که باید دلایل درست و قانونی بودن اطلاعاتی را که انتشار داده ثابت کند. هم چنین با توجه به این که شاکی یک لیست چند ده نفره را به عنوان شاهد معرفی کرده ولی دادگاه مشاهده می کند که هیچ یک از آنها حاضر نشده اند، این عدم حضور عادی نیست و یک تصمیم هماهنگ شده را نشان می دهد. این هم که علت این تصمیم دلایل امنیتی ذکر شده قابل قبول نیست، ضمن آن که این توجیه در آینده هم می تواند مورد استفاده قرار گیرد. لذا با توجه به این که شهود متهم حاضر هستند، دادگاه تصمیم می گیرد که دادرسی با شهادت دادن این شهود ادامه یابد. اما دادگاه این حق را برای خود محفوظ می دارد که در صورتی که لازم تشخیص دهد شهود دیگری از جانب شاکی را بپذیرد و به اظهارات آنها گوش بدهد.
جلسهٔ اول دادگاه با شهادت شهود خبرنگار ادامه یافت. شهود که از جمله شخصیتهای برجستهٔ سوییسی و مسئولان مقاومت ایران را شامل می شد به روشنی و با استناد به دهها سند و مدرك انکارناپذیر اثبات کردند که ترور دکتر کاظم رجوی به فرمان مستقیم رژیم، توسط وزارت اطلاعات آن به مرحلهٔ اجرا درآمده است.

تصمیم به یک عقب‌نشینی مفتضحانه

رژیم که حالا دیگر فهمیده بود با ورود به صحنهٔ نبرد سیاسی چه خطایی مرتکب شده و ابتکار عمل را کاملاً به مقاومت ایران واگذار کرده است، برای خروج از این بن بست و به گمان این که می تواند در نقطه یی دیگر توطئهٔ تازه یی را تدارك ببیند، تصمیم گرفت که به شکل آبرومندانه یی صحنه را ترك کند. به همین دلیل به وکیلش گفت که طرح مصالحه را به اجرا بگذارد.

به همین دلیل در دومین جلسهٔ دادگاه (روز ۲۶تیر)، پیش از این که دادرسی آغاز شود، وکیل رژیم به بهانهٔ این که در ترافیک گیر کرده و نتوانسته خود را آماده کند، از رئیس دادگاه خواست که ۵دقیقه مهلت برای کسب آمادگی به او بدهند. رئیس دادگاه با خواست وکیل رژیم موافقت کرد و شروع کار دادگاه را ۵دقیقه به تأخیر انداخت. در این فاصله وکیل رژیم، وکیل پونسه (وکیل خبرنگار) را به بیرون سالن دادگاه دعوت کرد. در آن جا

پیشنهاد مصالحه داد و گفت که طی یک اطلاعیهٔ مشترك شکایت را پس گرفته و به کار دادگاه خاتمه دهند. اما وکیل پونسه به طور قاطع این کار را رد کرد و گفت که دادگاه تا پایان باید به کار خودش ادامه دهد. بدین ترتیب این ترفند رژیم هم که تصمیم گرفته بود با توسل به آن از چنگ مقاومت بگریزد، با شکست روبه رو شد.

اکنون رژیم که خود را در چنین مخمصه یی می دید، تصمیم گرفت که بخشی از طرحش را به اجرا درآورد. بنابراین از وکیلش خواست که آمدن شهود را به دادگاه ابلاغ کند. بنابراین در جلسهٔ بعدی، پس از این که جلسه رسمی شد، وکیل رژیم بار دیگر خواستار به تعویق افتادن دادگاه برای رسیدن شهود رژیم شد. وی گفت که شهود که ابتدا احساس امنیت نمی کردند، حالا که متوجه تضمین امنیتی دادگاه شده اند، می خواهند حاضر شوند و شهادت بدهند. دادگاه به مدت یک ربع وارد شور شد تا نسبت به این خواستهٔ وکیل رژیم تصمیم بگیرد. در ساعت۵ و ۳۰دقیقه دادگاه تشکیل شد و رأی خود را پیرامون گوش دادن به سخنان شهود رژیم چنین اعلام کرد: برای این که حق دفاع از کسی سلب نشود، دادگاه روز۳۰ و ۳۱ژوییه (۸ و ۹مرداد)، تشکیل می شود تا به حرفهای شهود رژیم گوش دهد.

شکنجه گر رودرروی قربانیش

صبح روز هشتم مرداد، وقتی جلسهٔ دادگاه رسمی اعلام شد، ۸نفر از سوی رژیم به عنوان شهود، حاضر بودند. برخی از آنان برای مجاهدین شکنجه شده یی که در دادگاه حضور داشتند، کاملاً شناخته شده بودند. به خصوص عباس ملکان، شکنجه گر معروف زندان اوین که دو تن از قربانیانش در دادگاه حضور داشتند.

هر یک از این عناصر که در جایگاه شهود می نشستند، با سخنانشان، برگی بر دفتر رسواییهای رژیم می افزودند.

عباس ملکان آخرین شاهد رژیم بود، او که از قبل به دادگاه معرفی نشده بود، در جایگاه شهود نشست و ادعا کرد که قبلاً عضو مجاهدین بوده و در حال حاضر عضو سازمان «دفاع از قربانیان خشونت» است. وی که مجموعه یی از عکسها و کتابهای تهیه شده توسط وزارت اطلاعات رژیم را به همراه خود آورده بود، ادعا می کرد که بسیاری از کسانی را که مجاهدین آنها را تحت نام پاسدار اعدام کرده اند، مردم عادی بوده اند.

دادستان از این شاهد پرسید که آیا سازمان شما فقط به موارد نقض حقوق بشر در مجاهدین می پردازد یا به قربانیان خشونت دولت هم می پردازد؟ شاهد جواب داد: بله ولی امکاناتمان محدود است و در حد توانایی این کار را می کنیم.

در مدتی که این شاهد صحبت می کرد یکی از شکنجه شدگان حاضر در دادگاه از

طریق یادداشت به وکیل پونسه اطلاع داد که در زندان توسط همین شاهد رژیم شکنجه شده و می تواند شهادت بدهد. از طرف دیگر در شرح حال خانم مینا وطنی و یکی دیگر از مجاهدین شکنجه شده هم آمده بود که آنان در زندان توسط فردی به نام عباس ملکان شکنجه شده اند. در نتیجه برای وکیل پونسه این سؤال ایجاد شد که آیا این شاهد رژیم همان عباس ملکان شکنجه گر معروف زندانهای رژیم هست یا خیر و به همین دلیل سؤال و جوابهای زیر در دادگاه رد و بدل شد. سؤال و جوابهایی که ضمن آن این شکنجه گر رژیم به طور شگفت انگیزی افشا شد:

وکیل پونسه (خطاب به ملکان): آیا شما قبلاً با مجاهدین در رابطه بوده اید؟

ملکان: بله.

وکیل پونسه: و رژیم شما را دستگیر کرد؟

ملکان: بله.

وکیل پونسه: و شما پذیرفتید با دولت همکاری کنید؟

ملکان: نه، من به هیچ وجه قول همکاری به دولت ندادم.

وکیل پونسه که با همین چند سؤال و جواب متوجه شد فرد مزبور همان شکنجه گر معروف است و در ضمن یادداشت یک مجاهد شکنجه شدهٔ حاضر در دادگاه را نیز دریافت کرده بود، به رئیس دادگاه گفت: ما می خواهیم یکی از افرادی که توسط این فرد شکنجه شده است با او روبه رو شود تا مشخص گردد که درست می گوید یا نه؟

در این هنگام ملکان شکنجه گر به وضوح وحشتزده شده و دائماً از مترجم می پرسید آنها چه می گویند؟ وکیل رژیم از مترجم خواست که حرفها را برای ملکان ترجمه کند. وقتی ملکان موضوع را فهمید با حالتی نگران گفت: من نمی پذیرم که کسی مرا ببیند. آنها مرا نشان خواهند داد و خواهند گفت من آنهارا شکنجه کرده ام.

وکیل پونسه (به رئیس دادگاه): اجازه دهید شاهد من بیاید. او می گوید خواهر ملکان توسط خود او اعدام شده است.

چند سؤال و جواب دیگر میان رئیس دادگاه و ملکان و هم چنین وکیل پونسه و ملکان انجام شد که در ضمن آنها شکنجه گر بودن او محرز گردید. جو دادگاه شلوغ شد و رئیس دادگاه از ملکان خواست که دادگاه را ترک کند. هنگامی که ملکان دادگاه را ترک می کرد، وکیل پونسه به همراه او بیرون رفت تا دو نفر شکنجه شده که در بیرون ایستاده بودند او را شناسایی کنند. پشت در سالن دادگاه، ملکان با یکی از مجاهدین که توسط خود او شکنجه شده بود، رودررو شد. ملکان که به ناگاه قربانی خود را در برابر چشمان خودش یافت به سرعت سرش را پنهان کرد تا با او روبه رو نشود. این صحنه برای وکیل پونسه، پلیس دادگاه و خبرنگاران که شاهد آن بودند جای هیچ تردیدی باقی نگذاشت که ملکان، جلاد و شکنجه گر است. بعد از این صحنه بود که آقای پونسه با حالتی برافروخته وارد

دادگاه شد و با خشم فریاد زد، او را شناختند. رژیم یک شکنجه گر را به عنوان شاهد برای ما فرستاده است.

آقای پونسه بعداً در دادگاه اعلام کرد که این صحنه را هیچ گاه در زندگیش فراموش نخواهد کرد.

ملکان خواهر خود را اعدام کرده است

جلسهٔ بعدازظهر که از ساعت۱۴ و ۳۰دقیقه آغاز شد، به اظهارات شهود مقاومت اختصاص داشت. اولین شاهد حمید حبیبی از مجاهدین بود. وی پس از معرفی خود گفت که با عباس ملکان در یک محل زندگی می کرده و هر دو عضو انجمن میثاق از انجمنهای هوادار سازمان مجاهدین بوده اند. وی افزود که چهارسال در زندان بوده و در آن جا بارها شکنجه شده است. از جمله به وسیلهٔ عباس ملکان. حمید حبیبی با خشم و ناراحتی گفت: عباس یک روز درحالی که ماسک به چهره داشت، مرا از سلول بیرون برد و در اتاقی شروع به شکنجه کرد. او از من می خواست که اعتراف کنم با مجاهدین کار می کنم. آثار شکنجه های او هنوز روی بدن من آشکار است. چشمم که حالتش عوض شده و دندانهای شکسته ام از جمله این آثار هستند.

وقتی خونریزی شدیدی داشتم به او گفتم عباس تو که مرا می شناسی، چرا این طور می کنی؟ او چشم بند مرا پایین زد و فریاد زد که چی میگی من خواهر خودم را هم به همین جا آوردم، شکنجه کردم و تیرخلاصش را نیز خودم زدم. در این جا وی درحالی که به شدت برافروخته شده بود، پس از ختم شهادتش دادگاه را ترك کرد. در این لحظات تمامی حضار در دادگاه در سکوت و بهت فرو رفته بودند.

شاهد بعدی خانم مینا وطنی بود که ضمن شرح دستگیری و شکنجه هایش گفت: دو نفر از شهود رژیم را از زندان می شناسم که شکنجه گر بودند. صادقی و ملکان. من خودم در زندان شنیدم که عباس ملکان خواهر خودش طاهرهٔ ملکان را اعدام کرده است. طاهره مدتی با من هم سلول بود.

حکم قاطع دادگاه:
محکومیت و رسوایی رژیم و پیروزی مقاومت

سرانجام عصر روز چهارشنبه ۹مرداد، جلسهٔ دادگاه که پس از طی مراحل و شنیدن اظهارات همهٔ شهود و سخنان دادستان، وارد شور شده بود، تشکیل شد و حکم دادگاه مبنی بر تبرئهٔ خانم گازو و سه بار محکومیت رژیم خمینی قرائت شد. رژیم هم چنین

فصل سوم

قتل وحشیانهٔ کشیشان شریف مسیحی
و توطئهٔ رذیلانه برای انتساب آن به‌مجاهدین

خلاصه یی از سابقهٔ امر
و مواضع سازمانهای مسیحی و حقوق‌بشری

سه کشیش ایرانی ـ هائیک هوسپیان مهر، تاتائوس میکائیلیان و مهدی دیباج ـ در سال۱۳۷۳ در تهران به قتل رسیدند. رژیم ایران قتل کشیشان مزبور را به مجاهدین نسبت داد. حتی در این رابطه سه زن را نیز به اصطلاح دستگیر کرد که به ادعای رژیم متهمان، بلافاصله به قتل کشیشان و نیز داشتن ارتباط با سازمان مجاهدین اعتراف کردند. مجاهدین قویاً این ادعای رژیم را تکذیب و ترور سه کشیش را بخشی از سیاست سرکوب مخالفان و اعتراض کنندگان به دیکتاتوری حاکم بر ایران توصیف نمودند. موضوع ترور کشیشان، در خارج کشور انعکاس فراوانی یافت. سازمانهای حقوق بشری و سیاسی و نیز رسانه های خبری، پیرامون این مسأله موضعگیری کردند و مقاله های متعددی در این باره انتشار دادند.

کمیسیون حقوق بشر ملل متحد در ماه مارس۱۹۹۵ قطعنامه یی در محکومیت نقض حقوق بشر در ایران به تصویب رساند که در قسمتی از آن، با اشاره به نقض حقوق اقلیتهای مذهبی در ایران آمده است: کمیسیون نگرانی عمیق خود را از رفتار تبعیض آمیز جمهوری اسلامی ایران نسبت به اقلیتهای مذهبی به دلیل اعتقادات مذهبی آنها و نیز فقدان حفاظت کافی برای اقلیتهای مسیحی، که برخی از آنان مورد تهدید و ترور قرار گرفته اند، ابراز می دارد.

سازمان عفو بین الملل نیز گزارش مشروحی تحت عنوان «ایران با مخفیکاری رسمی ادامهٔ سرکوب را پنهان می سازد» در ماه مه۹۵ منتشر نمود که در آن، با اشاره به ترور کشیشان مسیحی، نوشت: طی ۱۸ماه گذشته چهارتن از رهبران سرشناس اقلیتهای مذهبی، که سه تن آنان مسیحی و یک تن سنی بودند، در شرایط مشکوکی

به قتل رسیده اند. همگی این افراد از انتقادکنندگان به رژیم بوده اند. اسقف هائیک هوسپیان مهر علیه فقدان آزادی مذهبی در ایران و نیز برای آزادساختن مهدی دیباج، یک مسیحی دیگر ایرانی از زندان، فعالیت کرده بود. وی از پیوستن به تعدادی از رهبران اقلیتهای مذهبی دیگر، که طبق گزارشها تحت فشار مقامهای حکومت مجبور شده بودند دو گزارش منتشر شده در ماه نوامبر۹۳ توسط گزارشگر ویژهٔ ملل متحد و سازمان عفو بین الملل را محکوم نمایند، خودداری ورزیده بود. عفو بین الملل در ادامهٔ گزارش خود نوشته بود: طبق گزارشها، به دنبال قتل رهبران مسیحی، سایر رهبران کلیساها از طرف مقامهای رژیم تحت فشار قرار گرفتند تا در رادیو و تلویزیون، مجاهدین را مسئول قتل سه کشیش معرفی نمایند. ولی تعدادی از آنان از انجام این عمل خودداری کرده و برای آن که دچار انتقام رژیم نشوند، مخفیانه کشور را ترك کردند.

یک گروه مدافع حقوق‌بشر در انگلستان:

سه کشیش ایرانی به‌دستور دولت ایران کشته شده‌اند

سازمان «میدل ایست کانسرن»، که دربرگیرندهٔ چندین مؤسسهٔ فعال در زمینهٔ بررسی وضعیت حقوق اقلیتهای مذهبی، به ویژه مسیحیان، در کشورهای خاورمیانه می باشد، در اوایل سال۱۹۹۵ گزارشی تحت عنوان «ایران سال ۱۹۹۴ـ سال ترورها» منتشر نمود. سازمان مزبور در گزارش خود، با بررسی جزئیات ترور سه کشیش و اطلاعات حاصل از منابع خود در داخل ایران، اعلام داشت: شکی وجود ندارد که ترورهای مزبور توسط یک جوخهٔ اعدام، که در چارچوب سرویسهای امنیتی رژیم ایران فعالیت می نماید، انجام گرفته است. جوخه، این دستورهای خود را از بلندپایه ترین مقامهای رژیم دریافت می نماید. در این گزارش هم چنین آمده است: فرحناز انامی، که به عنوان متهم اصلی در ترورها معرفی شده، حتی اگر قاتل واقعی باشد، در واقع یک عامل دولت بوده است، نه آن طور که مقامهای رژیم ادعا کرده اند، یک عضو مجاهدین.

سازمان حقوق بشری «جوبیلی»، که در زمینهٔ منع آزار اقلیتهای مذهبی فعالیت می نماید، در روز ۱۵ژوئن۹۵ جلسه یی در محل پارلمان بریتانیا برای معرفی گزارش «ایران سال ۱۹۹۴ـ سال ترورها» برگزار نمود. ریاست این جلسه را آقای آنتونی کومبز، نمایندهٔ مجلس عوام از حزب محافظه کار و معاون گروه حقوق بشر پارلمان

بریتانیا، برعهده داشت. به دنبال برگزاری جلسهٔ مزبور که در آن تعدادی از نمایندگان پارلمان، نمایندگان سازمانهای مسیحی و نیز تعدادی از خبرنگاران حضور داشتند، بیانیه یی صادر گردید. در این بیانیه با اشاره به ترور کشیشان مسیحی توسط عوامل رژیم ایران، گفته شده که صبح روزی که اسقف هائیک هوسپیان مهر به قتل رسیده، اتومبیل وی به طور یقین در محل پارکینگ زندان اوین شناسایی شده است. هوسپیان مهر قبلاً نیز چندبار در محل زندان اوین مورد بازجویی قرار گرفته بود. سازمانهای میدل ایست کانسرن و جوبیلی معتقدند که اسقف هوسپیان مهر بین ساعت ۹ و ۱۰ صبح روز ۱۹ ژانویه ۹۴، در محل زندان اوین توسط عوامل رژیم به قتل رسیده است. در بیانیهٔ سازمان جوبیلی هم چنین گفته شده است که کشیش تاتائوس میکائیلیان چندین بار توسط مقامهای رژیم به مرگ تهدید شده بود، زیرا خواستار اعمال اقدامهای شدیدتر اقتصادی و سیاسی برضد رژیم ایران، به منظور تقویت قطعنامه های سازمان ملل در محکومیت رژیم به خاطر نقض حقوق بشر، شده بود.

نامهٔ مسئول شورای ملی مقاومت ایران به پاپ

عالیجناب پاپ ژان پل دوم
با سلام و تقدیم احترامات مقاومت عادلانهٔ مردم ایران برای صلح و آزادی

رژیم آخوندی حاکم بر ایران در روزهای ۲۶ و ۲۷تیرماه با به خدمت گرفتن سه زن مزدور بسیجی که به دروغ خود را اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران معرفی می کردند طی یک نمایش تلویزیونی و صحنه پردازی مطبوعاتی در منتهای وقاحت ادعا کرد که کشیش میکائیلیان و هم چنین کشیش دیباج و کشیش هوسپیان مهر توسط مجاهدین به قتل رسیده اند.

سرکوب و دستگیری و شکنجه و اعدام رهبران جامعهٔ مسیحی ایران توسط آخوندهایی که به نام خدا و اسلام حکومت می کنند ـ هم چنان که سرکوب و نقض سبعانهٔ حقوق بشر در مورد تمام مردم ایران و اقلیتهای ملی و مذهبی ـ البته امر شناخته شده یی است. و رژیم آخوندی در اثر افشاگریهای جهانی و اسناد و مدارك ارائه شده توسط مقاومت ایران تاکنون ۳۱بار در ارگانهای مختلف ملل متحد (از جمله هفت بار در مجمع عمومی) به خاطر نقض شدید حقوق بشر محکوم شده است.

سرکوب مسیحیان توسط رژیم خمینی تاریخچهٔ دردناك و پر طول و تفصیلی دارد که از فردای حاکمیت خمینی در ایران آغاز شده است. از دید آخوندها از جمله «جرائم» اقلیت مسیحی این بود که بسیاری از آنان در انتخابات ریاست جمهوری سال۱۳۵۸ از کاندیدای مجاهدین و اپوزیسیون دموکراتیک برای ریاست جمهوری حمایت کرده بودند. به گزارش رویتر (۱۸ژوییه) ملایان در نمایش اخیر تلویزیونی و مطبوعاتیشان نیز از زبان زنان به خدمت گرفته شده تصریح نمودند که کشیش هوسپیان مهر «در پیوستن به شورای ملی مقاومت ... علاقه از خود نشان داده بود».

در ۲۰ دیماه گذشته مقاومت ایران در کنار شماری از رهبران جامعهٔ مسیحی ایران برای جلوگیری از اعدام کشیش دیباج که از ۱۱سال پیش جز در مقاطع کوتاهی پیوسته زندانی و تحت شکنجه بود فراخوان داد و آخوندها تحت فشارهای بین المللی ناگزیر از آزادی موقت او گردیدند. اما اخیراً او را که ۲۵سال پیش به مسیحیت گرویده بود

به جرم «ارتداد» به فجیع ترین صورت به شهادت رساندند. آخوندها هم چنین تقاص آزادی گذرای دیباج را سه روز بعد با ربودن کشیش هوسپیان مهر که برای نجات جان دیباج جد و جهد بسیار کرده بود پس گرفتند. دفتر مجاهدین در پاریس در ۶بهمن ماه گذشته مفقود شدن هوسپیان مهر توسط رژیم ملایان را به اطلاع رساند و وی چند روز بعد به شهادت رسید. هوسپیان مهر قبل از ربوده شدن به مراجع مختلف بین المللی از جمله خود شما نوشته بود که «اگر به خاطر اعتقاداتمان بمیریم یا زندانی شویم، می خواهیم همهٔدنیا از این باخبر شوند که تحت رژیمی که مدعی مذهبی بودن است ... چه می گذرد».

به راستی هم چنان که در انجیل متی آمده است آخوندهای حاکم بر ایران که «به لباس میشان نزد شما می آیند... در باطن گرگان درنده می باشند». به آنان باید گفت «وای بر شما ای فقها زیرا که بارهای گران را بر مردم می نهید و خود بر آن بارها یک انگشت خود را نمی گذارید... » (انجیل لوقا ـ ۱۱).

عالیجناب،

در نخستین سالهای حکومت خمینی وقتی که به او به خاطر شکنجهٔ گستردهٔ مجاهدین اعتراض نموده و خاطرنشان کردیم که در اسلام و دیگر ادیان آسمانی، شکنجه حتی در مورد حیوانات منع شده است، در صحنهٔ تلویزیون ظاهر گردید و در منتهای دنائت مدعی شد که مجاهدین «خودشان، خودشان را شکنجه می کنند» و به پای رژیم می اندازند. در شریعت خمینی و رژیمش دجالیت و دروغ و سالوس و ریا رکن اساسی حکومت و حاکمیت است. بازماندگانش نیز این درس را به خوبی از او فراگرفته و پس از ترور برادرم دکتر کاظم رجوی در ژنو مدعی شدند که ما خودمان او را به قتل رسانده ایم، و اکنون نوبت انتساب کشتار فجیع کشیشان شریف و آزاده به مجاهدین و مقاومت ایران است...

در لئامت آخوندهای شقی و لعنت شده همین بس که در برابر جنایتهای ضدانسانیشان علیه جامعهٔ مسیحی ایران، اکنون با دریدگی فوق تصور به واتیکان خرده می گیرند که چرا ساکت است و چرا مبادرت به محکوم نمودن مجاهدین (به خاطر قتل کشیشان) نمی کند؟ روزنامهٔ حکومتی جمهوری اسلامی که زیر نظر خامنه ای منتشر می شود دیروز در این باره نوشت «واتیکان اگر هم چنان به سکوت خود در این زمینه ادامه دهد، به همدستی با قدرتهای استکباری متهم خواهد شد. بنابراین حق این است که آقای پاپ برای اثبات استقلال واتیکان هر چه سریعتر... به وظیفهٔ خود عمل

نماید» و «اگر آقای پاپ سکوت را بشکند و گروهک تروریستی منافقین (مجاهدین) را محکوم کند به تفاهم... کمک خواهد کرد. این کمترین کاری است که از واتیکان انتظار می رود».

عجبا که آخوندهای فرومایه، هم کشیشان آزاده را به قتل می رسانند و هم با تهدید و تطمیع برای پاپ تعیین «وظیفه» می کنند و «کمترین کاری» را که از شما انتظار دارند شستن دستهای خونین آنهاست!

البته مردم ایران از جمله جامعهٔ مسیحیان ایرانی، در تجربهٔ ۱۵ ساله، آخوندها را به خوبی آزموده اند و از این رو یاوه گویی و تبلیغات مبتذل آخوندی در میان عموم مردم ایران جز چندش و اشمئزاز یا جز تمسخر برنمی انگیزد. به خصوص که مردم ایران به وضوح می دانند که تمامی تشبثات مذبوحانهٔ آخوندها در این ایام از انتساب انفجار در حرم امام رضا و کشتار زائران بی گناه به مجاهدین تا انتساب قتل کشیشان مسیحی به مقاومت ایران، تلاشهای بیهوده یی است در برابر هفتهٔ همبستگی ملی و حمایت از خانم مریم رجوی، رئیس جمهور برگزیدهٔ مقاومت در داخل کشور و گردهماییها و تظاهرات ایرانیان در کشورهای مختلف جهان. به این ترتیب حکومت لرزان و نامشروع آخوندی، وحشت زده از آلترناتیو دموکراتیک که در راه است در این ایام به در و دیوار می زند و بی دریغ دروغ و مزخرف به هم می بافد و به همهٔ دولتها و مقامها و مراجع بین المللی چنگ می زند و از آنها برای هم جبهه شدن با خودش علیه مقاومت مردم ایران کمک می طلبد. اگر چه به صراحت اذعان می کند که تاکنون به هیچ نتیجه یی نرسیده و از این بابت نیز شکوه و شکایت فراوان دارد.

عالیجناب،

حال که آخوندهای منفور خودشان موضوع قتل کشیشان هموطن ما را با شما مطرح و تقاضای مداخله کرده اند؛ از سوی مقاومت ایران اجازه می خواهم پیشنهاد کنم مقرر نمایید رژیم حاکم بر ایران سه زنی را که به عنوان اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران و عاملان قتل کشیش میکائیلیان به نمایش تلویزیونی و مطبوعاتی آورده است، موقتاً به واتیکان بیاورد و آنها را در اختیار مقامها و مسئولان بی طرف که شما مشخص خواهید نمود، بگذارد، تا زنان مزبور در حضور جرم شناسان و نمایندگان اتحادیه های وکلا و حقوقدانان با حضور نمایندگان مجاهدین و مقاومت ایران مورد تحقیق و سؤال و جواب قرار بگیرند. در این صورت حقیقت دعاوی آخوندها به سرعت برای همه روشن خواهد گردید.

اگر آخوندهای حاکم بر ایران راست می گویند که کشتن کشیشهای شریف ایرانی کار مجاهدین است و اگر با حسن نیت خواهان دخالت و موضعگیری پاپ اعظم هستند، می باید به جد از این پیشنهاد استقبال کنند. اما اگر این پیشنهاد را هم مانند پیشنهاد قبلی ما برای اعزام یک هیأت بین المللی به ایران برای تحقیق دربارهٔ فاجعهٔ حرم امام رضا (که به مجاهدین نسبت دادند) رد کنند، دیگر نخواهند توانست دستهای آلوده و جنایتهای ننگین خود را بپوشانند یا به حساب دیگری بنویسند. در چنین صورتی خواستهٔ مصرانهٔ مقاومت ایران از عالیجناب این است که به خاطر امنیت و حفظ حرمت کلیسا و جامعهٔ مسیحیان ایران و هم چنین برای دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران، به محکوم کردن قاطع جنایتهای آخوندها که نقض آشکار ارزشهای متعالی و مشترك مسیحیت و اسلام است مبادرت فرمایید.

با تشکر و احترام
مسعود رجوی
مسئول شورای ملی مقاومت
۳۰تیر۱۳۷۳

رونوشت:
- دبیرکل ملل متحد
- رئیس و اعضای شورای امنیت ملل متحد
- رئیس کمیسیون حقوق بشر ملل متحد
- رئیس کمیتهٔ جهانی صلیب سرخ
- دبیرکل عفو بین الملل

بیانیهٔ ۱۲ سازمان حقوق‌بشری بین‌المللی در محکومیت رژیم خمینی

طی برگزاری پنجاهمین اجلاس سوکمیسیون منع تبعیض و حمایت از اقلیتها، از طرف سازمانهای غیردولتی مدافع حقوق بشر بیانیه های جداگانه یی در محکومیت رژیم خمینی انتشار یافت. بیانیهٔ زیر از طرف ۱۲ سازمان حقوق بشری بین المللی در خلال اجلاس منتشر گردید.

سازمانهای امضاکنندهٔ این بیانیه عبارتند از:

۱ـ ائتلاف بین المللی زنان
۲ـ کنفدراسیون جهانی کار
۳ـ فدراسیون جهانی سندیکاها
۴ـ انجمن آمریکایی حقوقدانان
۵ـ انجمن بین المللی حقوقدانان دموکرات
۶ـ لیگ بین المللی برای حقوق و آزادی خلقها
۷ـ سازمان جهانی معلولین
۸ـ مرکز اروپا ـ جهان سوم
۹ـ بین الملل توسعهٔ تعلیم و تربیت
۱۰ـ جنبش علیه نژادپرستی و برای دوستی بین خلقها
۱۱ـ جنبش بین المللی مبارزه علیه هرنوع از نژادپرستی و تبعیض
۱۲ـ جنبش بین المللی فالکونها

قتل رهبران جامعهٔ مسیحیت در جمهوری اسلامی ایران

در آغاز سال جاری، به دنبال واکنش مسئولانه در قبال رعایت حقوق بشر و یک وحدت عمل و قاطعیت، جامعهٔ بین المللی موفق شد کشیش مهدی دیباج را پس از ۹ سال زندان، در حالی که می رفت تا به جرم ارتداد توسط آخوندهای بی رحم حاکم بر ایران اعدام شود، از مرگ نجات دهد. همهٔ مدافعان حقوق بشر از این که توانسته بودند مانع ارتکاب چنین جنایت فجیعی بشوند خوشحال بودند.

اما، شادی این موفقیت دیری نپایید، چرا که چند روز بعد، در روز ۱۹ژانویه، کشیش هوسپیان مهر، بانی بزرگ آن تبلیغات بین المللی که منجر به آزادی دیباج شد، توسط پلیس مخفی رژیم آخوندها ربوده شد و به قتل رسید. کشیش هوسپیان مهر در نامهٔ ۱۱ ژانویه۱۹۹۴ خود به شورای کلیساهای مجامع ربانی، برای فراخوان به یک اقدام بین المللی به منظور نجات جان کشیش دیباج، به ویژه نوشته بود: «قضیه از این قرار است که برادرمان مهدی دیباج توسط قاضی شرع شهر ساری به مرگ محکوم شده است. دیباج حکم محکومیت به مرگ خود را برای من فرستاده است که سندی روشن و مؤید این است که به موجب قانون شرع او یک مرتد است و بایستی اعدام شود... آنها می خواهند خود را از چنگ تنها کلیساهای پروتستان خلاص کنند و ما برایشان تبدیل به بهترین سیبلها شده ایم... من هدف شما را برای انجام یک اقدام تحسین می کنم و دفتر اجرایی ما نیز به این نتیجه رسیده است که سیاست "سکوت و انتظار" یک سیاست شیطانی است. حتی اگر ما بمیریم یا به خاطر اعتقاداتمان زندانی شویم، می خواهیم به همهٔ مسیحیان جهان آن چیزی را بفهمانیم که بر سر برادران و خواهرانشان در کشوری می آید که مدعی مذهبی بودن است».

کمیسیون حقوق بشر در پنجاهمین اجلاس خود، منزجر از تمامی جنایتهای آخوندها، به طور ویژه نگرانی خود را در قبال نقض حقوق اقلیتهای مذهبی و از جمله مسیحیان توسط رژیم ایران ابراز داشت.

اما این رژیم تاکنون با بی اعتنایی به ۳۱قطعنامهٔ محکومیت مصوبهٔ مجامع مختلف سازمان ملل متحد علیه او، به وضوح نشان داده است که برای ادامهٔ حیات خود هیچ راه حلی جز نقض مستمر اصول انسانی را سراغ ندارد.

به این ترتیب، روز ۴ژوییه۱۹۹۴، دنیا مطلع شد که یک رهبر جدید جامعهٔ مسیحیان ایران

در این کشـور به قتل رسیده است. تاتائوس میکائیلیان، ۶۲ساله، رئیس شورای خلیفه گری پروتستان، در روز ۲۹ژوئن، بدون برجای گذاشتن اثری از خود ناپدید شده بود. این جنایت هولناك در حالی اعلام شد که پلیس در جستجوی میکائیلیان بود، جسد دیگری را کشف نمود: جسد کشیش دیباج.

روز ۷ژوییه گذشته، عفو بین الملل در اطلاعیه یی تأیید نمود که «جسد دو رهبر جدید مسیحیان پیدا شده است و تعداد دیگری هم شاید در خطر باشند». «درهای باز»، یک سازمان مدافع حقوق بشر نیز گزارش نمود که «دو کشیش پروتستان دیگر در ایران در زندان به سر می برند و یک مسیحی ایرانی نیز که پس از مدتی زندگی در ایالات متحده، به ایران برگشته، ناپدید شده است».

قتل اسقف تاتائوس میکائیلیان، هم چون قتل مهدی دیباج و هائیک هوسپیان مهر، توسط سرویسهای مخفی رژیم ایران، در کادر پروژهٔ مهمتری برای حذف اقلیتهای مذهبی در ایران صورت می گیرند. طبق پاره یی گزارشهای جدید، در جریان یک جلسه با مقامهای رژیم، به رؤسای کلیساهای مسیحی اخطار شده است که این آخرین نوئلی است که آنها در ایران برگزار می کنند.

مردم ایران طی قرنها در کنار اقلیتهای قومی و مذهبی خود در مسالمت و بردباری زندگی کرده اند. حضور اقلیتهای مذهبی در سطح جامعهٔ ایران همواره به عنوان بُعد دیگری از ثروت فرهنگی این جامعه تلقی شده است. بدین خاطر است که طرح شورای ملی مقاومت ایران برای برقراری رعایت کامل حقوق اقلیتهای مذهبی در واقع منعکس کنندهٔ عمیق ترین علایق ملت ایران برای به رسمیت شناختن برابری کامل حقوق بین کلیهٔ شهروندان این کشور بدون هیچ گونه تبعیض مذهبی یا قومی است.

اما در نهایت تأسف، بایستی ملاحظه نمود که آخوندها، حتی به قیمت ارتکاب فجیع ترین جنایتها، رؤیای حذف این اقلیتها را در سر می پرورانند! آیا آنها قصد تحقق بخشیدن به یک اندیشهٔ شوم تصفیهٔ مذهبی را در سر می پرورانند؟

ما سازمانهای غیردولتی امضاکنندهٔ این بیانیه، ضمن ابراز انزجار از رفتار رژیم ایران در قبال اقلیتهای مذهبی در این کشور، از کمیسیون فرعی مبارزه علیه اقدامهای تبعیض آمیز و حمایت از اقلیتها می خواهیم تا:

۱ـ یک بار دیگر با صدور قطعنامهٔ شدیداللحنی موارد نقض حقوق بشر توسط رژیم ایران و متوسل شدن آن به تروریسم دولتی را محکوم نماید.

۲ـ قتل ناجوانمردانهٔ سه تن از رهبران جامعهٔ مسیحیت ایران توسط پلیس مخفی رژیم آخوندها را افشا و محکوم نماید.

۳ـ از کمیسر عالی حقوق بشر بخواهد تا رسیدگی به وضعیت حقوق بشر در ایران را در اولویت کار خود قرار داده و با توجه به بی اعتنایی مقامهای ایرانی نسبت

سرکوب اقلیتهای مذهبی در جمهوری اسلامی ایران

بیانیهٔ سازمان پاکس کریستی در مورد قتل سه کشیش که به صورت سند رسمی سازمان ملل در تاریخ ۸ اوت۹۴ (۱۷ مرداد۷۳) انتشار یافت، بدین شرح است:

در آستانهٔ بحث و گفتگو توسط کمیسیون فرعی، در کادر موضوع۱۸ از دستور روز و گزارش ارائه شده توسط آقای آسبیورن ایده (شمارهٔ ***E/CN.4/SUB.2/1994/36***) سازمان پاکس کریستی انتظار دارد اعضای کمیسیون فرعی به وقایع وخیمی توجه نمایند که اخیراً در جمهوری اسلامی ایران به وقوع پیوسته و موجبات پیش بینی افزایش سرکوبهایی را فراهم می کند که از مدتها پیش توسط مقامهای جمهوری اسلامی ایران علیه اقلیتهای مذهبی تحمیل و تشویق شده است. در شرایطی که آقای ایده پیشنهادات خود را برای «یک برنامهٔ کامل مبارزه علیه تبعیض و حفاظت از اقلیتها» ارائه می کند، افشای سه جنایت که فوق العاده برملاکنندهٔ خطراتی است که یکی از این اقلیتها را در ایران تهدید می کند، به طور ویژه یی مناسب به نظر می رسد.

در تاریخ ۱۹ژانویهٔ ۱۹۹۴، کشیش هوسپیان مهر از کلیسای مجامع ربانی در ایران، در تهران به قتل رسید، آن هم به دنبال انتشار علنی حکم محکومیت به مرگ کشیش دیباج به خاطر ارتداد. او قبل از آن ۹ سال را در زندان گذرانده بود. با وجود این در اثر فشارهای بین المللی، مقامهای ایران کشیش دیباج را پس از محکومیتش آزاد کرده بودند. وی مدت زیادی در آزادی زندگی نکرد: روز ۲۴ژوئن گذشته، وی در نزدیکی تهران ربوده و کشته شد. چند روز بعد، کشیش میکاییلیان، رئیس شورای خلیفه گری پروتستانها نیز که تلاش می کرد تا اثری از کشیش دیباج پیدا کند، به ضرب گلوله کشته شد.

مطبوعات بین المللی و مقامهای چندین کشور از این قتلها ابراز تأسف کردند. روز ۷ژوییه، عفو بین الملل اعلام داشت که: «با عنایت به قتلهای اخیر، ما مترصد این هستیم که رهبران دیگری از جامعهٔ مسیحیت در خطر باشند، و ما به طور جدی برای امنیت آنها نگران هستیم». عفو بین الملل می افزاید که به هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور ایران، نامه نوشته است تا درخواست تحقیقی در رابطه با شرایط وقوع

این جنایتها را بنماید و از سوی دیگر خاطرنشان می نماید که تاکنون پاسخی به نامهٔ مشابهی که پس از قتل اسقف هوسپیان مهر در ژانویه۱۹۹۴ ، ارسال نموده ، دریافت نکرده است .

اسقف هوسپیان مهر در نامه یی که در تاریخ ۱۱ژانویه۱۹۹۴ ، ۹روز قبل از قتلش ، برای شورای کلیساهای مجامع ربانی ارسال نموده بود ، توجهات را به تهدیدها و رفتارهای بدی جلب نموده بود که روحانیان و مؤمنان مسیحی ـ به ویژه در میان گروندگان ـ در چندین شهر ایران مثل گرگان ، اصفهان ، کرمانشاه و مشهد قربانیان آن هستند . از این پیشتر ، یعنی از همان ابتدای به قدرت رسیدن آیت الله خمینی ، محدودیتهای شدیدی در زمینهٔ عمل به فرایض مذهبی اقلیتها تحمیل شده بود و مدارس مذهبی بسته شده بودند . دو کشیش ، به نامهای ارسطو سیاح در شیراز و حسین سودمند در مشهد ، یکی سربریده شده و دیگری اعدام شده بود . امروز ، از طریق منابع متفق القول ، مطلع شدیم که بخشی از وزارت اطلاعات ، تحت مدیریت آخوند محسنی ، گویا اخیراً مأمور از بین بردن مسئولان جامعهٔ مسیحی در ایران شده است . در چنین وضعیتی ، قتل سه کشیش جامعهٔ پروتستان که از ابتدای سال تاکنون به وقوع پیوسته اند ، اجازه می دهد باور کنیم که کل جامعهٔ مسیحیت و حتی سایر جوامع مذهبی غیرشیعه ، در معرض یک خطر واقعی و فوری هستند .

سازمان ملل متحد اغلب به خاطر سکوت و مداخلهٔ با تأخیر در مورد وقایع فاجعه باری که بر خلقها و از جمله اقلیتها می گذرد ، مورد انتقاد قرار گرفته است . در رابطه با سرکوبهای جدیدی که در ایران توسعه می یابد ، این سازمان فرصتی منحصر به فرد برای پیش دستی و اعمال فشار بر روی دولت ایران دارد تا این دولت از سیاست سرکوب مذهبی خود صرفنظر کند . سیاستی که توسط کلیهٔ مقررات مورد تصویب جامعهٔ بین المللی محکوم شده است .

اسقف هوسپیان مهر ، قبل از این که در اثر گلوله های قاتلانش جان بسپارد ، در نامه یی به شورای کلیساهای مجامع ربانی نوشته بود : «سیاست سکوت و انتظار سیاستی شیطانی است» .

سازمان پاکس کریستی فراخوانی فوری خطاب به کمیسیون فرعی مبارزه علیه اقدامهای تبعیض آمیز و حفاظت از اقلیتها ، صادر می کند تا طبق روشهای مناسب ، از طریق ارگانهای ذیصلاح ملل متحد ، و به واسطهٔ آنها دبیرکل را در جریان این مسأله قرار دهد .

گزارش گروه حقوق‌بشر پارلـمان انگلستان دربارهٔ صحنه‌سازیهای رژیم در مورد قتل سه روحانی مسیحی

نقل از ایران زمین شماره ۷۸ مورخ ۱۸ دی ۷۴

گزارش جدید گروه حقوق بشر پارلمان بریتانیا که توسط لرد ایوبری، رئیس گروه حقوق بشر پارلمان بریتانیا، تهیه و تدوین گردیده، دربرگیرندهٔ جزئیات دقیقی پیرامون اظهارات و ادعاهای مقامها و ارگانهای رژیم، اظهارات متهمان به قتل قبل از محاکمه و در جریان دو جلسهٔ دادگاه و دیگر اسناد و مدارك موجود در رابطه با ترور رهبران اقلیتهای مذهبی در ایران می باشد. قبل از آن نیز، گروه حقوق بشر پارلمان بریتانیا گزارشی تحت عنوان «تروریسم ایران، دومین ضمیمه به گزارش ماشین جنایت تهران» انتشار داده و در آن نقض حقوق اقلیتهای مذهبی توسط رژیم ایران را با اشارهٔ ویژه به ترور سه تن از کشیشان مسیحی ایرانی، مورد بررسی قرارداده و خیمه شب بازیهای رژیم در این رابطه را افشاکرده بود.

متن بیانیه گروه حقوق بشر پارلـمان انگلستان

گروه حقوق بشر پارلمان بریتانیا نگران قتل کشیشان مسیحی در ایران، و البته به طور ویژه، علاقمند به پیگیری بیانات مختلف فرحناز انامی که به عنوان فرد اصلی در ترور کشیش میکائیلیان معرفی شده، بوده است. رئیس گروه حقوق بشر پارلمان بریتانیا در ۱۵ژوییه۱۹۹۴، نامه یی در مورد این قتلها به آقای غلامرضا انصاری، کاردار ایران در لندن، ارسال نمود که هرگز پاسخی دریافت نکرد.

یک نسخه از مدارکی که گفته می شود به هنگام دستگیری فرحناز انامی در زاهدان در حال فرار از کشور، با او یافته شده بود، تقاضا شد و به اعتقاد رئیس گروه حقوق بشر پارلمان به نظر باورنکردنی می آید که قاتل، در حال فرار از عدالت با دستهای آغشته به خون تازهٔ قربانی، آن قدر احمق بوده که مدارکی که جرم او را ثابت می کند، با خود حمل نماید.

در بیانیهٔ ۷ژوییه۱۹۹۴، کاردار ادعا نموده «مدارکی که در محل اختفای جسد پیدا

شد از رابطه بین قاتلان (میکائیلیان) و آنهایی که در زیارتگاههای حضرت معصومه در قم و امام رضا در مشهد بمبگذاری کرده بودند، حکایت داشت». بنابراین فرحناز انامی نه تنها مدارکی حاکی از ارتکاب جنایت را با خود حمل می نموده، بلکه (این مدارك) را در محل وقوع جنایت نیز پراکنده نموده است!

اکنون مشاهده می شود بین آن چه که در کیهان ۱۹ژوئن۱۹۹۵ درج گردیده و بیاناتی که در زمان دستگیری قاتلان ادعایی کشیش میکائیلیان ابراز شده، تناقضهایی وجود دارد. اگر به یاد بیاوریم ادعا شده بود که متهمان به جنایت، خانه یی را در شرق تهران جهت به دام انداختن قربانی خود با بهانهٔ ملاقات وی با فردی که مایل به پذیرش مسیحیت می باشد، اجاره کرده بودند. طبق خبر ۱۲ژوییه۱۹۹۴ ایرنا، صاحب خانه، آقای جلال اصفهانی، گفته است: «من در ۳۰ژوئن در طبقهٔ پایین خانه بودم که صدای گلوله یی را که ظاهراً در طبقهٔ بالا به کسی شلیک شده بود، شنیدم. من با عجله به طبقهٔ بالا رفته و دو دختر، فرحناز انامی و مریم شهبازپور، اسلحه را به سوی من گرفتند و من به همین خاطر سکوت اختیار کردم. آنها مرا به حمام برده و با طناب دستها و پاهای مرا بسته و به سر من زدند. من بعد از یکساعت توانستم طناب را باز کنم».

آقای اصفهانی در دادگاه ادعا کرده است: «صدایی شبیه افتادن چیزی به زمین توجه مرا جلب کرد». بایستی مربی وی به او گفته باشد که امکان نداشته وی تشخیص دهد که آن (صدای) یک گلوله بوده، چه رسد به این که (صدای) شلیک گلوله یی به کسی بوده باشد.

آقای اصفهانی ادامه داد: «من به طبقهٔ بالا دویدم. جوانکی از اتاق بیرون آمد و درحالی که خود را معرفی می کرد، گفت: "اگر صدایی بکنی، تو را خواهم کشت"».

بنابراین طبق شرح اولیه، وی توسط دو زن و طبق شرح دوم توسط یک مرد مورد تهدید قرار گرفته است. او در دادگاه می گوید: «آنها مرا به طبقهٔ پایین آوردند» در حالی که در بیان اول، او در حمام گذاشته شده بود. در بیان اول، آن دو زن (دست و پای) آقای اصفهانی را بسته بودند ولی هم اکنون گفته می شود که آن مرد اقدام به این عمل نموده است.

به هنگام شرح قتل توسط خانم انامی در کنفرانس خبری ۱۸ژوییه۱۹۹۴، که در همان تاریخ توسط رویتر گزارش شد، او می گوید مجید اسفندیاری، توطئه گر اصلی، میکائیلیان را یکبار با گلوله زد و او (انامی) برای خاتمه دادن

به وی (میکائیلیان)، دو گلوله شلیک کرد. خانم انامی اکنون در دادگاه ادعا می کند: «من صدای یک گلوله را شنیدم. وقتی از اتاقی که در آن بودم خارج شدم، دیدم که حمید او را زده است. من نیز از پشت یک گلوله به گردن او زدم. حمید گلولهٔ سوم را زد. کشیش با ناله یی به زمین افتاد...» بنابراین چه کسی گلولهٔ سوم را زد، اسفندیاری یا انامی؟ چگونه میکائیلیان بعد از گلولهٔ اول هنوز ایستاده بود درحالی که خانم انامی وارد اتاق شده و گلولهٔ دوم را به پشت گردن وی زد؟ چگونه او هنوز بعد از گلولهٔ دوم ایستاده بود و فقط بعد از گلولهٔ سوم «با ناله یی به زمین افتاد»؟ دلیل ابراز این داستان غیرمحتمل، همخوانی کردن آن با واقعیت سوراخ گلوله ها در دیوار، طبق آن چه که در گزارش خبرگزاری رویتر در ۱۸ژوییه۱۹۹۴ منعکس شده، می باشد. ولی راز دیگری نیز وجود دارد. رویتر می گوید چهار سوراخ گلوله بر دیوار وجود داشته درحالی که در هیچ زمانی گفته نشده که بیش از سه گلوله شلیک شده است!

رویتر ۱۸ژوییه۱۹۹۴ می گوید که «بر روی میزی در مقر ایرنا دو اسلحهٔ دستی با خفه کن، دو جعبهٔ گلوله و چندین تراکت مجاهدین که گفته می شود از آپارتمانی در شرق تهران ضبط شده اند، به نمایش گذاشته شده بودند».

مریم شهبازپور، یکی دیگر از توطئه گران، گفت که از پاییز۱۹۹۳، مجاهدین به طور مداوم با «ما» کار می کرده و از اواخر مارس۱۹۹۴، آنها موظف به اجرای «عملیات مهندسی» شدند که او آنها را عملیاتی توصیف کرد که در آنها عاملان «نباید هیچ گونه رد یا مدرکی که بتواند در معرض توجه عموم قرار گیرد، به جای گذارند». (پرسش از سه تروریست سازمان مجاهدین توسط خبرنگاران ایرانی و غیرایرانی). به نظر نمی رسد که کارآموزان درسهای خود را خیلی خوب فرا گرفته باشند. غیر از پراکندن تراکتها در محل قتل میکائیلیان، آنها هم چنین در آن محل (طبق یادداشت ۷ژوییه۱۹۹۴ کاردار سفارت ایران در لندن) مدارکی را جا گذاشتند که «به رابطهٔ بین این قاتلان و آنهایی که در زیارتگاههای حضرت معصومه(ع) در قم و امام رضا(ع) در مشهد بمبگذاری کرده بودند»، دلالت داشتند.

(به نظر می رسد) در مورد این نکتهٔ آخری کاردار دستورات خود را غلط تفسیر کرده است، زیرا کسی که گفته می شود مرتکب جنایت مشهد شده، شخص دیگری بوده به نام آقای مهدی نحوی ۲۵ساله که من به زودی به مورد وی نیز خواهم پرداخت. رویتر ۵ژوییه۱۹۹۴ از نیکوزیا گزارش کرد که زنی در زیارتگاه امام خمینی دستگیر شد و در کیف وی بمبی به وزن ۲/۵ کیلو کشف گردید. او خود را به عنوان «لیلی» ۲۵ساله معرفی کرد. ولی در ۱۸ژوییه۱۹۹۴، رویتر از تهران افشا کرد که او

خانم بتول وافری ۳۴ساله بوده که مادر دو دختر است. رویتر اعلام کرد که سومین توطئه گر در قتل میکائیلیان، خانم مریم شهبازپور ۳۰ساله، در حالی که او هم سعی به قراردادن یک بمب ۵ / ۳کیلویی در زیارتگاه حضرت معصومه در قم داشته، در ۵ژوییه۱۹۹۴ دستگیر گردید. گفته شد که این بمب در یک کتاب دعا مخفی شده بود و همان طوری که ما در همان موقع اظهار داشتیم، این کتاب بایستی واقعاً بسیار عظیم بوده باشد که آن قدر مواد منفجره را در خود جای دهد! از کاردار تقاضای بازرسی کتاب مورد نظر به عمل آمد که پاسخی دریافت نگردید.

از افکار عمومی خواسته شده که باور کند، مادری با دو دختر کوچک، که تازه از تجربهٔ وحشتناك چپاندن جسد میکائیلیان به درون یک فریزر بیرون آمده، به آرامی با یک بمب عظیم در کیف خود به قصد کشتن بازدیدکنندگان بی خبر به محل آرامگاه خمینی رفته باشد. ولی از جریان آخرین محاکمه به نظر می رسد که نه مریم و نه بتول در مورد طرحی که قرار بود برای اسقف میکائیلیان پیاده شود، اطلاع نداشته اند. به گفتهٔ خانم انامی که در کیهان ۱۹ژوئن۱۹۹۵ گزارش شد، آنها «قبل از ورود کشیش اطلاعی نداشته و فقط من و شخص مسئول تشکیلات می دانستیم؛ من فکر می کنم که آنها توسط شخص مسئول با اطلاع از ترس من از اجرای طرح، برای تقویت روحیه ام، به آن جا آورده شده بودند». این اولین باری بود که به بی اطلاعی مریم و بتول اشاره شده است، با این وجود هر دو آنها در کنفرانس مطبوعاتی ۱۸ژوییه۱۹۹۴ فرصت زیادی داشتند که بگویند آنها از ماهیت توطئه اطلاعی نداشته اند.

خبرنگاران از خانم انامی در ۱۸ژوییه پرسیدند که چرا توطئه گران، صاحبخانه، آقای اصفهانی، را نکشتند و شما حق دارید فکر کنید که پاسخ او برای یک چنین قاتل بیرحمی تا حدودی غیرمعقول بوده است زیرا گفت: «به خاطر کهولت سن وی و به خاطر هول زدگی ما از ظهور ناگهانی او، ما به کشتن وی فکر نکردیم». به یاد بیاورید که اینها تروریستهایی هستند که به طور ویژه یی تعلیم دیده بودند که «نباید هیچ گونه رد یا مدرکی که بتواند در معرض توجه عموم قرار گیرد، به جای بگذارند».

صاحبخانه با زبان خود به شرح ماجرا پرداخته و گفت که به سرعت دست و پای بسته خود را باز و پسر همسایه را از پشت پنجره صدا کرد. اسقف میکائیلیان در ساعت۵ بعدازظهر ۲۹ ژوئن (۸تیر)، وارد خانه شده بود. بنابراین ما می توانیم فرض کنیم که زنگ خطر در حدود ساعت ۶ بعدازظهر به صدا درآمده و «عاملان وزارت اطلاعات» به مدت کمی بعد از آن به آن جا وارد شده باشند (نمی دانم چرا وزارت اطلاعات و نه پلیس؟ آیا این به این دلیل نبوده که طرح تبلیغاتی آن قبل از قتل ریخته

شده بوده است؟) با این وجود خانواده (میکائیلیان) برای شناسایی جسد تا ۲ ژوییه، (۱۱تیر) یعنی تا سه روز بعد از وقوع حادثه فراخوانده نشدند (رجوع شود به: ایران ۱۹۹۴، سال ترورها، میدل ایست کانسرن). علت این تأخیر چه بود؟

بازگردیم به جنایت مشهد که در آن ۲۶ نفر توسط بمبی در زیارتگاه امام رضا، از نوادگان پیغمبر (ص)، در ۲۰ ژوئن (۳۰خرداد)، کشته شدند. رویتر در اول اوت (۱۰مرداد)، گزارش کرد که مهدی نحوی بعد از یک درگیری مسلحانه با یک نیروی امنیتی ویژه که برای گرفتن تروریستها تشکیل شده است، دستگیر شد. این گزارش ادامه داد: «چند نفر از جمله سه زن که حکومت تهران گفت اعضای مجاهدین خلق بودند، در رابطه با بمبگذاری مشهد و سایر اعمال خشونت بار از جمله کشتن دو کشیش مسیحی دستگیر شده اند».

این تنها اشاره به همدستی این زنان در بمبگذاری مشهد است که ما توانسته ایم بیابیم، و اگر در مورد دخالت آنها سؤالی وجود داشت، مسلماً آنها همان طوری که به سایر جنایتهای خود اعتراف کرده اند به آن هم اعتراف می کردند.

نحوی که مظنون به بمبگذاری مشهد بود، در یک درگیری مسلحانه به شدت مجروح شد و گزارش شد که در اول اوت تحت عمل جراحی قرار گرفته است. به گفتهٔ رویتر دکتر مسئول گفت که به او اجازه داده نخواهد شد با کسی صحبت نماید. ولی ایرنا در همان روز اعترافی را که ادعا شد توسط نحوی ابراز شده، گزارش نمود. علی فلاحیان، وزیر اطلاعات، گفت که نحوی در پاسخ به این سؤال که چرا چنین جنایت خوفناکی را انجام داده، گفت که او دستورهای «تشکیلات» یعنی سازمان مجاهدین را انجام داده است.

فلاحیان گفته بود که امیدوار است، نحوی زنده بماند تا بتوان اطلاعات بیشتری در مورد فعالیتهایش به دست آورد. ولی همدست او بهرام عباس زاده، که تأیید کرده بود که نحوی بمبگذار مشهد بوده و از او در حال ایستادن در کنار تخت نحوی فیلمبرداری شده بود، روز بعد در زاهدان حلق آویز شد. ظاهراً مقامها آن قدر اشتیاق نداشتند که دریابند که آیا او چیز بیشتری برای گفتن داشته یا نه یا شاید هم او بیش از حد مطلب برای گفتن داشته است؟

به مرگ تاتائوس میکائیلیان باید در چارچوب مرگ خشونت آمیز سایر روحانیون نگریست. وجه اشتراك همگی این بود که آنها با رژیم مشکل داشته اند. مشکل برخی تا منجرشدن به حبس آنها جلو رفته بود و تمامی آنها مورد اخطار یا تهدید قرار گرفته بودند. به غیر از دو کشیش مسیحی، هائیک هوسپیان مهر و مهدی دیباج، مورد

روحانی سنی، حاجی محمد ضیائی نیز وجود دارد که رژیم سازمان مجاهدین را متهم به ترور وی نکرده است.

قابل توجه است که به یاد بیاوریم که حاجی محمد ضیائی در ابتدا به خاطر مصاحبه یی که در سال ۱۹۸۱ با نشریهٔ کویتی الوطن کرده بود و در آن اعدامهای غیرقانونی و قانونی مخالفان حکومت توسط عمال رژیم را محکوم کرده بود، دچار مشکل شده بود. وی روز بعد از چاپ مصاحبه، دستگیر شد و برای ۲ ماه تحت بازجویی و شکنجه قرار گرفت. فشار حامیانش باعث آزادی وی و نجات جانش شد ولی از آن به بعد به طور مستمر مورد آزار رژیم قرار داشت.

او در سال ۱۹۹۲ برای انجام فریضهٔ حج به مکه رفت و به هنگام بازگشت به اتهام توطئه برضد رژیم و تماس با دشمنان جمهوری اسلامی دستگیر شد. وی این بار قبل از آزادی به قید ضمانت، مجدداً برای یک ماه تحت بازجویی و شکنجه قرار گرفت.

حاج محمد ضیائی در سال ۱۹۹۴ علیه تخریب تنها مسجد سنینان در مشهد و اعدام جمعی در استان بلوچستان، که زیر عنوان برخورد با قاچاقچیان موادمخدر انجام می گرفت، اعتراض کرد.

او در ژوئن ۱۹۹۴ (خردادماه)، به محل تولدش روستای هود رفت تا تعطیلات را در بین خانواده و دوستانش بگذراند. وی در آن جا در ۱۰ ژوئن برای نیایشگران در مسجد جامع سخنرانی کرد و نقض حقوق بشر در بلوچستان را محکوم نمود. ضیائی به دلیل این اقدام به دفتر فرماندار لار احضار شد و به او گفته شد که خود را به تهران معرفی نماید. در تهران وی مجبور به امضای یک تعهد شد که دیگر علیه اختناق اعتراض ننماید.

دو هفته بعد، از او مجدداً خواسته شد که در دفتر فرماندار در لار حضور یابد و او در آن جا با دو تن از بازجویان قبلی خود دیدار کرد. آنان این بار موضعی دوستانه تر اتخاذ کرده و گفتند که می خواهند برای دیدن روستای وی، برای چند روزی با او بمانند. حاج محمد ضیائی در بعدازظهر آن دو مرد را به روستای خود برد و از آنها پذیرایی کرد.

از او مجدداً در ۱۵ ژوییه (۲۴تیر)، خواسته شد که خود را در لار معرفی کرده و تنها بیاید. برادر و سایر اعضای خانواده اش به وی اصرار نمودند که از رفتن خودداری نماید، ولی او گفت از آن جا که بازجویان همان دو نفری هستند که برخورد بسیار دوستانه یی داشتند، در نتیجه خطری وجود ندارد. او با قصد بازگشت در همان روز، (منزل را) ترك کرد ولی دیگر زنده دیده نشد. وی در ساعت ۱۱ شب به پدر همسرش که در عوض، در ۳۶کیلومتری لار، زندگی می کرد، تلفن کرد و به او با صدایی لرزان

و عصبی گفت که تا نیمه شب به خانه خواهد رفت. وقتی که او به خانه نرفت، خانواده اش منطقه و حتی قسمتهایی از تهران را به دنبال او گشتند.

سپس در ۲۰ ژوییه (۲۹تیر)، مقر سپاه پاسداران در لار به مقر مهران (در نزدیکی شهر بوستاك در ۵۰ کیلومتری بندر لنگه) و از آن جا به مقر بندر ماقویه پیامی فرستاد که جسدی در اتومبیلی در درهٔ منطقهٔ چاه مسلّم پیدا شده است. او طبق یادداشتی که بر سینه اش سنجاق شده بود، حاج محمد ضیائی بود. سر او از تنش جدا، یک دست و یک پایش قطع و شکمش پاره شده بود.

روزنامه های رژیم در این باره نوشتند که حاجی محمد ضیائی در یک سانحهٔ رانندگی بر اثر سرعت زیاد در پیچ تند گردنه، جان خود را از دست داده است. دروغ بودن این مطلب بسیار روشن است، زیرا دلیلی نداشت که قربانی در جاده یی به سوی بندر لنگه در حال سفر بوده باشد. به علاوه مثله شدن جسد وی هم نمی توانسته دراثر چنین سانحه یی ایجاد شده باشد.

این مورد به این دلیل به طور مشروح ذکر شده که بخشی از یک الگو را نشان می دهد. روحانیون (مذاهب) مختلف که باعث عصبانیت ملایان حاکم می شوند، مرگی خشونت بار در انتظار آنان خواهد بود. حتی رژیم نیز ادعا نکرده است که تمامی آنان توسط مجاهدین به قتل رسیده اند. طبق قانون اساسی رژیم آزادی مذاهب تضمین شده است، اما در عمل این کاملاً نادیده گرفته می شود. طبق آن چه که در قطعنامهٔ کمیسیون حقوق بشر ملل متحد در ماه مارس ۱۹۹۵ تأکید شده، بهاییان در گذشته آن چنان مورد آزار و تعقیب قرار گرفته اند که موجودیت آنان به عنوان جامعه یی از یک اقلیت مذهبی به خطر افتاده است. کلیمیان نیز قربانیان ملایان می باشند. گزارش سال۱۹۹۵ سازمان عفو بین الملل، مورد یک کلیمی ۷۷ساله به نام فیض الله مچوباد را بیان می دارد که متهم به اعتقادات و فعالیتهای مذهبی گشته و در ماه فوریه اعدام می گردد. طبق گزارشهای دریافتی بر بدن وی آثار شدید شکنجه از جمله خارج کردن چشمها از حدقه وجود داشته است. این به نفع رژیم است که با درست کردن پاپوشی، کشتن میکائیلیان را به گردن مجاهدین بیندازد ولی آیا این باور کردنی تر نخواهد بود که تصور شود، همان ارگانی که انگیزه و فرصت برای حمله به کلیهٔ اقلیتهای مذهبی را داشته و در استفاده از قتل به عنوان ابزار در ایران و در سیاست خارجی تردیدی به خود راه نداده است، مسئول تمامی این جنایتها بوده باشد؟ این اهانتی به هوش و فراست ماست که از ما خواسته شود تا داستانهای خارق العاده یی که توسط تهران ساخته و پرداخته و به فرحناز انامی و سایر هنرپیشگان دادگاه دیکته شده است را باور کنیم.

رسوایی چند جانبهٔ «دادگاههای انقلاب اسلامی» ملایان تهران

اطلاعیهٔ کمیسیون مذاهب و آزادی ادیان شورای ملی مقاومت

به گزارش رسانه های رژیم ملایان تهران (چهارشنبه ۱۲ مهرماه۷۴)، رئیس دستگاهی که «دادگاههای انقلاب اسلامی تهران» خوانده می شود، اعلام داشته است که سرانجام، سه زن را به شرح زیر محکوم کرده است: فرحناز انامی، به جرم شرکت در قتلهای کشیش میکائیلیان و کشیش دیباج (در سال۷۳) به ۳۰سال حبس، مریم شهبازپور و بتول وافری را، به دلیل معاونت در قتل کشیش میکائیلیان و برهم زدن نظم جامعه، هر یک به ۲۰سال. این سه زن همانهایی هستند که رژیم، در یک به اصطلاح دادگاه علنی، به هدف پنهان داشتن دستان آغشته به جنایت خود، علم کرده بود، بازی در نقش زنان «عضو» مجاهدین خلق را به عهده گرفته و «اعتراف» نموده بودند، که عامل ترور رهبران مسیحی یادشده هستند و به دستور مجاهدین، دست به این جنایتهای شنیع زده اند.

رئیس «دادگاههای انقلاب اسلامی تهران»، گویی فراموش کرده است که کسی از این رژیم، که حاکمیت پلیدترین دشمنان حق و عدالت است، انتظار پیگرد جنایتی را که خود علیه رهبران مسیحی سازمان داده بود، نداشته است و ملت ایران و ناظران جهانی می دانسته اند که تمام اقدامهای رژیم در این زمینه، نمایشهای تبلیغاتی پوچی است که ضمناً بسیار سست و سخیف صحنه پردازی شده است. جای یادآوری است که علاوه بر تأیید نمایندهٔ ویژهٔ کمیسیون حقوق بشر و سوکمیسیون منع تبعیض و حمایت از اقلیتهای ملل متحد، گروه حقوق بشر پارلمان بریتانیا، جوبیلی کمپین، نگران خاورمیانه، سایر منابع مسیحی و ناظران بی طرف نیز، به طور مکرر و تا همین اواخر، تأیید نموده اند که عامل اصلی قتل سه کشیش مسیحی ناراضی در ایران، رژیم ملایان حاکم است.

اما، مأموریت رئیس «دادگاههای انقلاب اسلامی» کاملاً آشکار است. رژیم در پایان تمامی نمایشها، در نهایت شکست خورده و نتوانسته است، چهرهٔ مرتکب واقعی

این جنایتها، یعنی ملایان حاکم را پنهان نماید. مانده بود، جمع کردن این بازی رسوا و رهانیدن زنانی که در نقشهای اول سناریوی مزبور بازیگری و «انجام وظیفه» کرده بودند. این کار را بایستی رئیس به اصطلاح «دادگاههای انقلاب اسلامی»، خود عهده دار می شد. چنین بود که می بینیم وی مدعی شده، که: «به سبب زن بودن متهمان، با رأفت اسلامی و رضایت اولیای دم، کشیش میکائیلیان» به آنان تخفیف داده شده و «در غیر این صورت آنان به اعدام محکوم می شدند».

او، اما فراموش کرده است که: دعوی «رأفت به زنان»، توسط رژیمی که انبوه زنان و دختران مجاهد و مبارز را بدون احراز هویتشان، و به خاطر پخش اطلاعیه و روزنامه، دسته دسته اعدام می کند، بسیار ناچسب و رسواست. چنان که این بهانه، که گویا «اولیای دم» گذشت کرده اند، در رسوایی دست کمی از آن دروغ ندارد. زیرا دیگر کسی نمانده که از وحشیگریهای این رژیم، برضد هم میهنان غیرمسلمان ما، بی خبر باشد. این «رئیس دادگاه» اگر صداقتی داشت، باید می گفت که در قوانین ضدانسانی این رژیم و احکام ارتجاعی به اصطلاح شرعی ملاهای خمینی، به صراحت آورده اند که قتل این هم میهنان بی گناه ما، «قصاص» ندارد(*). و روشن است که در

* مجموعهٔ کامل قوانین و مقررات جزایی، تدوین فرج الله قربانی، ص۴۰۶ ـ چاپ تهران، انتشارات دانشور.

قانون به اصطلاح «مجازاتهای اسلامی» مصوب ۳شهریور۱۳۶۱: «ماده۵ ـ هرگاه مسلمانی کشته شود، قاتل قصاص می شود... ماده۷ ـ هرگاه کافر ذمی عمداً کافر ذمی دیگری را بکشد، قصاص می شود، اگرچه پیرو دو دین مختلف باشند...»

ملاحظه می کنیم که این قانون با سکوت نسبت به این که اگر قاتل مسلمان باشد، به روشنی بیان می دارد که هرگاه غیرمسلمان به دست مسلمان کشته شود، مشمول قصاص مندرج در این قانون نیست.

ـ تحریر الوسیله خمینی، ج ۲ ص۵۱۹:

الثانی، التساوی فی الدین. فلایقتل مسلم بکافر...

مسألهٔ ۱ ـ لافرق بین اصناف الکفار من الذمی و الحربی و المستأمن و غیره. ولو کان الکافر محرم القتل کالذمی والمعاهد، یعزر لقتله و یغرم المسلم دیة الذمی لهم. شرط دوم قصاص آن است که قاتل و مقتول در دین برابر باشند. بنابر این، مسلمان در برابر قتل کافر، کشته نمی شود ...، مسألهٔ ۱ ـ تفاوتی در انواع کافران ذمی و حربی و پناهجو و غیره، نیست. و چنان چه کافر از نوعی باشد که قتلش حرام است، قاتلش [به جای مجازات قصاص] تعزیر می شود و غرامت خون ذمی مقتول را به آنان می پردازد.

مورد رهبران مقاوم و حق طلب مسیحی، ارگانهای جاسوسی و تروریستی رژیم، رأساً وارد می شوند.

ضمن گرامیداشت یاد رهبران مقاوم و شهید مسیحیان ایران، و نظر به جنبهٔ پلیدی که ملایان شریر، به موضوع داده و خواسته اند، به نام «رأفت به زنان» و درخواست بازماندگان قربانیان، لاپوشانی کنند، بدین وسیله، از ملل متحد و از عموم سازمانها و شخصیتهای مدافع حقوق بشر، می خواهیم که از خواست عادلانهٔ رهبر مقاومت ایران، آقای مسعود رجوی، پشتیبانی کنند که: «ضمن فراخوان جامعهٔ جهانی به محکوم کردن جنایتهای رژیم در حق اقلیتهای مذهبی ایران، یک بار دیگر بر خواست ۲۰ژوییه۹۴ خود از پاپ اعظم تأکید کرد، تا سه زن مزبور در اختیار مقامهای واتیکان قرار گیرند و با حضور هیأت منصفه و وکلا و جرم شناسان و نمایندگان مقاومت ایران، مورد سؤال و جواب قرار گیرند و راز واقعی این جنایت و توطئه های ملایان حاکم بر ایران برملا شود».

جلال گنجه ای

مسئول کمیسیون مذاهب و آزادی ادیان شورای ملی مقاومت

۱۳مهر۱۳۷۴ ـ ۵اکتبر۱۹۹۵

فصل چهارم

چند افشاگری

از سوی کمیسیون امنیت و ضدتروریسم

شورای ملی مقاومت ایران

لیست ارسالی
وزارت اطلاعات و وزارت خارجهٔ رژیم
به سازمانهای بین‌الـمللی برای توطئه علیه
مجاهدین

ایران زمین ۳۷ (۲۷ بهمن ۷۳)

دفتر مطبوعاتی مجاهدین خلق ایران در پاریس، طی اطلاعیه‌یی به تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۷۳، اعلام کرد: «بنا به سندی که از داخل ایران به‌دست آمده، رژیم خمینی یک لیست ۱۱۵ نفره را تحت نام اعضای سابق مجاهدین همراه با آدرس و شمارهٔ تلفن برای بسیاری از مراجع بین‌المللی ارسال کرده و مدعی شده است که این افراد توسط مجاهدین زندانی و شکنجه شده‌اند». این اطلاعیه می‌افزاید: تعداد زیادی از افرادی که نامشان در لیست آمده، در ایران به‌سر می‌برند و بقیه در کشورهای اروپایی و آمریکایی پراکنده‌اند. پیش از این، در تاریخ ۲۰ آبان، دفتر مطبوعاتی مجاهدین در لندن، طی اطلاعیه‌یی تلاش رژیم مفلوك آخوندی را برای آن‌که ۱۴ تن از مزدوران و آلت فعلهای ساواك و سفارتخانه‌هایش در خارج کشور را اعضای سابق و شکنجه شده توسط مجاهدین معرفی کند، افشا و اعلام کرد که هدف از این اقدامهای آخوندها و همدستان و ایادیشان بسیار واضح است: «رژیم آخوندی بهتر و وطنپرست‌تر از مجاهدین و شورای ملی مقاومت ایران است. مجاهدین پل‌پت ایران هستند و بنابراین شکنجه و تیرباران و حلق‌آویز و بمباران و زدن موشک اسکاد به آنان بسیار موجه و ضروری است... تعجبی برنمی‌انگیزد که این ترفند احمقانهٔ بقایای شاه و شیخ،

بلافاصله بعد از شلیک موشکهای اسکاد ــ ب به قرارگاه اشرف، به بازار فروش اجناس اسقاطی و درهم شکستهٔ سیاست عرضه می‌شود».

اکنون توجه خوانندگان را به متن لیست۱۱۵ نفرهٔ تنظیم شده توسط رژیم، جلب می‌کنیم. رژیم آخوندی این لیست را همراه با یک پیام و دستورالعمل شفاهی، از سوی آخوند فلاحیان برای سفارتخانه هایش فرستاده و تأکید کرده است که به‌عنوان «شهود شکنجه»! از طریق پست یا به هر وسیلهٔ دیگر برای مراجع بین المللی ارسال شود. رژیم سعی می کند این کار را تا جایی که ممکن است به‌طور غیر مستقیم انجام دهد و از جمله مزدورانی که برای این کار به خدمت گرفته، ناصر خواجه‌نوری در آمریکاست (مراجعه کنید به ایران زمین شمارهٔ ۳۶ صفحه‌های مقاومت). در لیست مزبور، که به‌نحو بسیار ابلهانه‌یی سرهم‌بندی شده، اسامی و شماره تلفنهای بسیاری از پاسداران و مزدورانی که در تهران یا دیگر شهرهای ایران در ساواک و سپاه رژیم کار می کنند همراه با اسامی بریده‌مزدوران و آلت‌فعلهای شناخته‌شدهٔ رژیم در خارج کشور و کسانی مثل سعید شاهسوندی شاگرد جلاد اوین، مزدور هادی شمس حائری و مزدور محمدرضا عدالتیان (قاتل سه مجاهد خلق که در لیست رژیم جنایتهای او ذکر شده)، درج شده است. ساواک آخوندی در سرهم‌بندی این لیست به یک سوءاستفادهٔ مفتضح و رذیلانه نیز دست زده و اسامی برخی افراد و چهره‌های شناخته‌شدهٔ سیاسی و فرهنگی و کسانی را که هیچ ربطی با این مسائل ندارند و هیچ موضعی علیه مجاهدین نداشته‌اند، به‌عمد، در لیست خود وارد کرده است. بدون شک این عمل رژیم رسواتر از آن است که بتواند کسی را بفریبد و تنها شدت افلاس و درماندگی آخوندها را نشان می‌دهد. ٭

٭ لیست وزارت اطلاعات و وزارت خارجهٔ رژیم که توسط سفارتخانه‌ها و مزدورانش در خارج کشور برای سازمانهای بین‌المللی ارسال شده، این لیست در ایران زمین شمارهٔ۳۹ در تاریخ

وزارت اطلاعات
و طرح برگرداندن برگ حقوق‌بشر
علیه مجاهدین و مقاومت ایران

کمیسیون امنیت و ضدتروریسم شورای ملی مقاومت

هفته‌نامهٔ نیمروز در شمارهٔ جمعه ۲۹دی‌ماه خبر داد که «در حضور کاپیتورن، گزارشگر ویژهٔ کمیسیون حقوق‌بشر، جداشدگان از مجاهدین به نقض حقوق‌بشر در این سازمان شهادت دادند». سپس نیمروز از قول خبرنگار ویژه‌اش به شرح مراجعهٔ تعدادی از بریده‌مزدوران برای گزارش موارد نقض حقوق‌بشر در سازمان مجاهدین اشاره می‌کند. از جمله این‌که آنها در مورد «زندان، شکنجه، طلاقهای اجباری، وضع فرزندان خردسال مجاهدین و آتش گشودن به‌روی کردهای عراق در جریان جنگ خلیج فارس» شهادت داده‌اند. بریده‌مزدوران یادشده هم‌چنین اطلاعیه‌هایی دربارهٔ این اقدام خود در هلند منتشر کرده‌اند و دو تن از آنان به نامهای کریم حقی و حیدر بابایی در روز ۱۷ژانویه طی مصاحبه‌یی با رادیو ۲۴ساعته در لس‌آنجلس ضمن شرح دادن این اقدام خود تصریح کرده‌اند که گزارشگر ویژهٔ ملل متحد برای بررسی نقض حقوق‌بشر توسط رژیم خمینی باید به بررسی نقض حقوق‌بشر توسط مجاهدین بپردازد.

آنها در این مصاحبه گفتند که فریدون گیلانی از طریق ارتباط تلفنی نقش مترجم آنان را در جریان مراجعه به گزارشگر ویژه به‌عهده داشته است.

پیش از این، روزنامهٔ عصر امروز در روزهای ۲۲ و ۲۸آذر، سه نامه خطاب به‌گزارشگر ویژه از طرف جمشید تفرشی، فریدون گیلانی و علی رضوانی درج کرده بود که مضمون آنها ادعای نقض حقوق‌بشر توسط مجاهدین و اعلام آمادگی برای ادای شهادت در این مورد، در مقابل گزارشگر بود.

روزنامهٔ عصر امروز در روز ۲۲آذر، از قول گیلانی خطاب به گزارشگر ویژه نوشته بود: «... متأسفانه باید بر نقض ابتدایی‌ترین حقوق‌بشر در سازمان مجاهدین خلق، که دلیل اصلی استعفای اینجانب بوده، شهادت بدهم ...»

همین روزنامه در روز ۲۳آذر، نامهٔ جمشید تفرشی و روزهای ۲۴ تا ۲۸ آذر نامهٔ علی رضوانی را درج کرده، که درخواست کرده بودند برای گزارش موارد نقض حقوق بشر توسط مجاهدین، نزد گزارشگر بروند. همان طور که در گزارشی تحت عنوان «افشای توطئهٔ وزارت اطلاعات رژیم آخوندی» به طرح «برگرداندن برگ حقوق بشر علیه مجاهدین و مقاومت ایران» اشاره کردیم (ایران زمین، شمارهٔ۷۸)، مراجعهٔ بریده مزدوران به گزارشگر، بخشی از طرح وزارت اطلاعات بود که در شورایعالی امنیت رژیم مطرح و به‌عنوان مأموریت به وزارت اطلاعات سپرده شده بود. در طرح مزبور آمده بود که «به وزارت اطلاعات مأموریت داده می شود که با کمک وزارت خارجه، تا قبل از ورود گزارشگران به ایران، هیأتهایی را در خارج کشور به نزد آنها بفرستند تا دربارهٔ "زندان، شکنجه و اعدام در درون مجاهدین و ارتش آزادیبخش" شهادت بدهند. هم چنین گزارشگران را در جریان "وضعیت خانواده‌ها و به‌خصوص کودکان" مجاهدین قرار دهند. با تأکید بر این که هیأتها

نیمروز

۲۹ دی ۷۴

در حضور کاپیتورن گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر

جدا شدگان از مجاهدین، به نقض حقوق بشر در این سازمان شهادت دادند

عده ای از اعضای جدا شده از مجاهدین خلق، که از هلند، آلمان و نقاط دیگر خود را به سوئیس رسانده بودند، روز سه شنبه در مقر اروپائی سازمان ملل متحد، نزد «موریس دان بی کاپیتورن» گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر در سازمان مجاهدین، رسماً شهادت دادند.

در تاریخ سیاسی ایران این نخستین بار است که گروهی از یک سازمان سیاسی علیه نقض حقوق بشر در سازمان خود نزد بالاترین مسئولان سازمان ملل شهادت میدهند.

بنابه گزارش خبرنگار ویژه نیمروز، علیرغم موانعی که مجاهدین از طریق تبلیغات، ایجاد راهبندان و حضور در مقابل در اصلی سازمان ملل بوجود آورده بودند، این ملاقات ساعت ده صبح سه شنبه صورت پذیرفت و تا یک و نیم بعد از ظهر به طول انجامید تعداد شهود به حدی بود که فقط عده ای از آنان توانستند نام خود را در فهرست شهود ثبت کنند. همه شهود قبول کردند که نامشان علناً در گزارش گزارشگر ویژه سازمان ملل قید شود.

سازمان مجاهدین از چند هفته پیش، ضمن اقدام به تبلیغات وسیعی علیه جداشدگان سعی کرد از طریق انجام ملاقات هائی در نیویورک و ژنو، مقامات مسئول سازمان ملل را قانع کند که جداشدگان از مسعود رجوی، مأموران رژیم جمهوری اسلامی بوده و از طرف وزارت اطلاعات و وزارت خارجه رژیم برای انجام این ملاقات و شهادت رسمی سازماندهی شده اند. علیرغم این تبلیغات شهادت دهندگان که اکثراً پیش از انتقال به عراق از زندانیان سیاسی جمهوری اسلامی بوده اند، ابراز تمایل کردند که حتی جای شکنجه های رژیم اسلامی را هم به نماینده دبیرکل سازمان ملل نشان بدهند.

این عده در پاسخ به سئوال موریس کاپیتورن که آیا هنوز هم فعالیت سیاسی می کنند، چگونگی ابراز داشتند که در حال حاضر، هم علیه جمهوری اسلامی و هم بر افشای موارد آشکار نقض حقوق بشر در سازمان مجاهدین، فعالیت جدی دارند.

خبرنگار ویژه نیمروز گزارش میدهد که بسیاری از شهود هنگام بیان وقایعی که در سازمان مجاهدین برای آنان پیش آمده است، منجمله هنگام توضیح زندان ها و شکنجه ها و حال و روزی که در اردوگاه اشرف در شهر و مادی عراق داشته اند، به شدت می گریستند و کاپیتورن نیز که به شدت متأثر شده بود چند بار همراه آنان گریست. این شهود از نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل برای نجات آن عده از جدا شدگان که هنوز در شرایط غلاظ فرسائی در اردوگاه اشرف باقی مانده اند طلب استمداد کردند.

از جمله مواردی که در حضور گزارشگر ویژه دائر بر نقض حقوق بشر در سازمان مجاهدین شهادت داده شد، توضیح مشروح وجود زندان، شکنجه، طلاق های اجباری، وضع فرزندان خرد سال مجاهدین و آتش گشودن به روی کردهای عراق در جریان جنگ خلیج فارس بود.

بنابراین گزارش، عده ای از مجاهدین وابسته به مسعود رجوی که از کشورهای مختلف از جمله عراق، به سوئیس فرستاده شده بودند، هنگام ورود جدا شدگان به مقر سازمان ملل در مسیر آنان تجمع کرده بودند و جدا شدگان ناگزیر از درب پشتی ساختمان وارد مقر سازمان ملل شدند. هنگام خروج جدا شدگان نیز آن عده قصد ایجاد درگیری داشتند که با دخالت مأموران سوئیسی از ایجاد درگیری جلوگیری شد. توانستند به سلامت از مقر اروپائی سازمان ملل در ژنو خارج شوند. جدا شدگان ایشم دوربین مجاهدین را که با عده ای از آنان عکس می گرفت، تحویل مأموران سوئیسی دادند.

گزارشگر ویژه موارد نقض حقوق بشر در سازمان مجاهدین را به دقت یادداشت کرد و قول داد که این موارد را در گزارش سالانه خود در مورد نقض حقوق بشر در ایران، ایراد کند. نمایندگان گزارشگر ویژه هم اکنون برای بررسی مستمر از نقض حقوق بشر توسط حکومت ایران در تهران به سر می برند.

حامد بابائی پسر چهارده ساله ای که در زندان های رژیم به دنیا آمده است و اکنون جدائی را از مجاهدین مطالبه میکند و به همراه برادرش حماد که پنج ساله است هیچگونه ارتباطی با مادر خود ندارد، جزو این شهود بودند.

ایران زمین ۸۰

"نباید از طرف جمهوری اسلامی یا در رابطه با آن باشند" ، برعکس، بایستی "به‌عنوان مخالفان نظام" ، که در خارج کشور پناهنده هستند، شناخته شوند» .

در زیر توجه هموطنان عزیز را به برخی از اخبار مربوط به‌اجرای طرح مزبور توسط وزارت اطلاعات، جلب می کنیم .

صبح روز سه‌شنبه ۲۶دی، جمشید تفرشی، شمس حائری، کریم حقی، نادره افشاری (همسرفریدون گیلانی) همراه با چند بریده مزدور دیگر برای تکرار لجن پراکنیهای رژیم در مورد نقض حقوق بشر توسط مجاهدین و جلوگیری از محکوم شدن جنایتها و خونریزیهای بی‌دریغ آخوندها، به ژنو نزد گزارشگر ویژه رفتند. این ملاقات توسط ناصر خواجه‌نوری از دو ماه قبل برنامه‌ریزی شده بود. خواجه‌نوری، مطابق طرح پیش‌بینی شده، وقت این ملاقات را تحت عنوان «افرادی از اپوزیسیون رژیم در خارج کشور که می خواهند دربارهٔ موارد نقض حقوق بشر توسط رژیم شهادت بدهند»، گرفته بود. آنها برای پنهان‌کردن ارتباطاتشان با رژیم در نزد گزارشگر ویژه، تصمیم می گیرند که هر کدام حتماً مطلب کوتاهی را علیه رژیم مطرح کنند. علاوه بر این، به‌این نتیجه می‌رسند که با توجه به روشن‌بودن ارتباطات شاهسوندی با وزارت اطلاعات، قرار ملاقات تعیین شدهٔ وی با گزارشگر را لغو نمایند. در این ملاقات قرار بود شاهسوندی به‌اتفاق رضوانی و گیلانی و تعداد دیگری از بریده مزدوران مقیم آلمان شرکت کنند.

بر اساس طرح قبلی، در روز ملاقات با گزارشگر، هماهنگیهای لازم در صحنه به‌عهدهٔ جمشید تفرشی و انجام کلیهٔ امور پشت صحنه به‌عهدهٔ شاهسوندی و گیلانی گذاشته شده بود. این برنامه در جریان سفر خواجه‌نوری به‌اروپا در تاریخ ۲۷آبان، طی ملاقات خواجه‌نوری با گیلانی (در خانهٔ گیلانی) ریخته شده بود. گیلانی قول داده بود تعدادی از بریده مزدوران را برای این جلسه بسیج نماید و قرار بود سعید شاهسوندی، جمشید تفرشی، شمس حائری، علی رضوانی، فریدون گیلانی، نادره افشاری (همسرگیلانی)، کریم حقی و تعدادی دیگر در این ملاقات شرکت کنند. وزارت اطلاعات که مخارج این برنامه و هزینهٔ مسافرت افراد یادشده را تأمین کرده بود، از آغاز با تمام‌قوا به‌دنبال بسیج بریده‌مزدوران بود تا بتواند تعداد قابل توجهی از آنان را برای ملاقات با گزارشگر به‌صحنه بیاورد و ادعا کند که این افراد هم مخالف رژیم و هم مخالف مجاهدین هستند (همان خطی که رژیم آن‌را مستمراً از طریق نیمروز و رادیو ۲۴ساعته مطرح می‌سازد).

در زیر مشخصات ۲تن از عناصر شرکت‌کننده در این طرح را ملاحظه می کنید.

جمشید تفرشی که خود را عضو باسابقهٔ مجاهدین معرفی می کند، تنها مدت یک سال و نیم در قرارگاههای ارتش آزادیبخش به سر برده است. وی در جریان جنگ خلیج فارس و بمبارانهای عراق در سال ۶۹، اعلام بریدگی کرد و به اردوگاه پناهندگان سازمان ملل در حلّه (عراق) منتقل شد. وی از آن جا به ترکیه رفت و پس از برقراری رابطه با رژیم، مخفیانه به ایران سفر کرد و بعد برگشت. او در بازگشت از ایران، با مجاهدین تماس گرفته و گفته بود که رژیم او را ربوده و به زور به ایران برده است (در همان زمان مجاهد شهید، اکبر قربانی، در ترکیه با او صحبت کرده و دلایل دروغ بودن ادعاهای او را به سازمان مجاهدین گزارش کرده بود. نشریهٔ مجاهد، شمارهٔ ۲۹۶، فروردین ۷۲).

تفرشی در سال ۷۰ از ترکیه به دانمارك رفت. او از همان زمان، با سفارت رژیم در دانمارك مخفیانه همکاری داشته است. وی دو سال بعد، از دانمارك به آلمان رفت، اما هم چنان رابطه اش را با سفارت رژیم در دانمارك و رابط وزارت اطلاعات حفظ کرد. او، که از دانمارك با شاهسوندی رابطه داشت، از ابتدای اقامتش در آلمان رابطهٔ فعالتری با وی برقرار نمود.

در حال حاضر رابط تفرشی با وزارت اطلاعات، فردی به نام محمود در دانمارك است که برای ملاقات با تفرشی معمولاً به آلمان می رود. تفرشی بر اساس تسهیلاتی که وزارت اطلاعات برایش فراهم نموده است، با ایران رابطهٔ تجاری دارد و کارهای تجاریش با ایران را از طریق دانمارك انجام می دهد. رژیم همسر تفرشی را از ایران به دانمارك آورده و وی مرتب به داخل کشور رفت و آمد می کند.

تفرشی پس از مسافرت به آلمان، از طریق شاهسوندی به بسیاری از محافل مخالف مقاومت وصل شد. مهمترین فعالیت جمشید تفرشی، تکرار لجن پراکنیهای ساواك آخوندی در نیمروز و برنامه های رادیو ۲۴ساعته و هم چنین اجرای پروژه های وزارت اطلاعات در ملأ بریده مزدوران است.

یکی دیگر از شرکت کنندگان اصلی این برنامه، که از قبل نیز فعالیت زیادی برای بسیج بریده مزدوران در هلند داشت، کریم حقی است. پیش از این، در گزارشی با عنوان «ادعای احمقانهٔ ساواك آخوندی در واکنش به محکومیتهای بین المللی رژیم و پیروزیهای مقاومت»، به تفصیل در مورد کریم حقی، به عنوان یکی از آلت فعلهای ساواك آخوندی، توضیح داده شده است (ایران زمین، شمارهٔ ۷۵). در آن گزارش، پس از اشاره به اعزام کریم حقی به هلند با هزینهٔ سازمان، آمده بود: «... کریم حقی در هلند به سرعت در لجنزار مفاسد اخلاقی فرو رفت و همزمان به آلت فعل ساواك

آخوندی تبدیل شد. وی از این بابت، به نمونهٔ شرم‌آور و بسیار مورد انزجار در جامعهٔ پناهندگان ایرانی مقیم هلند تبدیل گردید. علت خودکشی همسر این مزدور در سال گذشته، مناسبات کثیف و ضدانسانی و فساد اخلاق کریم حقی بود که پلیس هلند و پناهندگان ایرانی مقیم این کشور در جریان آن هستند».

از آن پیشتر روزنامه‌های کیهان و رسالت در اول آذر، یک متن کلیشه‌یی را، که مشخص بود عبارات آن تماماً توسط ساواك آخوندی دیکته شده است، چاپ کردند که در آن آمده بود: «شوهر یک عضو بریده از سازمان منافقین فاش ساخت که همسرش در پی عوارض ناشی از شکنجه‌های روحی و جسمی در زندان منافقین در عراق، جان باخته است».

کریم حقی از فروردین۷۴ از طریق مقصودی در کنسولگری رژیم در هلند، با رژیم رابطه برقرار کرده است. مقصودی در کنسولگری رژیم در هلند مسئولیت شبکهٔ جاسوسی رژیم و بریده مزدوران را بر عهده دارد.

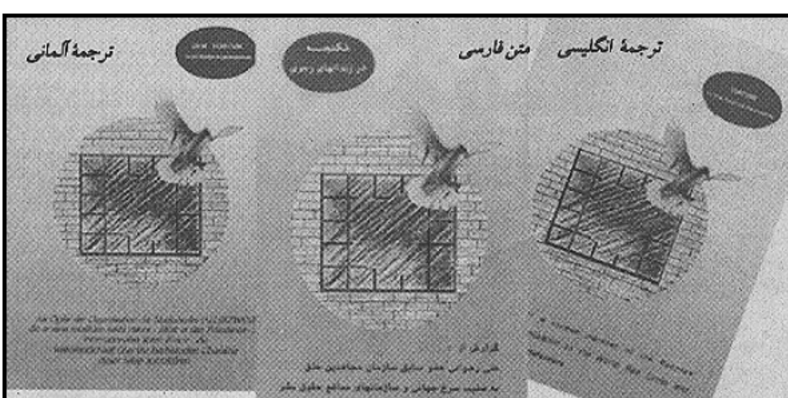
کریم حقی پس از خودکشی همسرش، محترم بابایی، قصد داشت جسد او را از طریق سفارت به ایران بفرستد. اما مقصودی از او خواست که هرطور شده، جسد را در خارج کشور نگه دارد و مادر محترم بابایی را نیز هر طور می‌تواند قانع کند. کریم حقی نیز برای انجام این کار، بدون بیان منظورش از نگهداری جسد در خارج، سعی می‌کند به‌نحوی آنها را متقاعد کند که فرستادن جسد به ایران امکانپذیر نیست. در ازای این کار مقصودی برخی از اعضای خانوادهٔ محترم بابایی را که از زندان آزاد شده بودند، در کمتر از یک هفته به هلند می‌آورد که البته آنها پس از آن‌که در جریان وضع کریم حقی و نقش او در این جریان قرار می‌گیرند، به‌شدت ناراحت و دلگیر می‌شوند.

کریم حقی علاوه بر ارتباط با مقصودی در کنسولگری رژیم، با سعید شاهسوندی، جمشید تفرشی، شمس حائری و برخی دیگر از بریده مزدوران رابطه دارد. وی در حال حاضر در ارتباط با طرحهای رژیم در میان بریده‌مزدوران هلند نقش فعالی بازی می‌کند.

توطئه‌چینی علیه مجاهدین و مقاومت ایران
وظیفهٔ مقدم سفارتخانه‌های رژیم

درحالی که در همه جای جهان وظیفهٔ اصلی سفارتخانه‌ها حل وفصل مسائل فیمابین دولتهاست، اصلی‌ترین و شاید تنها هدف سفارتخانه‌های رژیم در کشورهای مختلف جهان، اشاعهٔ تروریسم و مقابله با مقاومت ایران است. به همین دلیل اکثر کارکنان و وابستگان سفارتهای رژیم از عناصر وزارت اطلاعات هستند که به صورت مأمور به خدمت به وزارت خارجهٔ فرستاده شده‌اند. این واقعیت که طی سالهای اخیر بارها در کشورهای مختلف اثبات شده است، این روزها در ترکیه نیز آشکار شده و تیترهای اول روزنامه‌های این کشور را به خود اختصاص داده است. در یک کلام می‌توان گفت که وظیفهٔ مقدم تمام سفارتخانه‌ها و نمایندگیهای رسمی و غیر رسمی رژیم ــ به خصوص در اروپا و آمریکا ــ طرحریزی و اجرای توطئه‌های تروریستی و پیشبرد سیاستهای گوناگون وزارت اطلاعات علیه مقاومت است. به‌این ترتیب سفارتهای رژیم در کشورهای مختلف به صورت سرپلی برای گسترش تروریسم درآمده‌اند و بخش مهمی از سیاست خارجی رژیم به مقابله با مقاومت ایران اختصاص یافته است.

تبلیغات دجالگرانه و انتشار خبرهای دروغ علیه مقاومت ایران، بخش قابل



ایران زمین ۱۱۹

توجهی از فعالیت سفارتخانه های رژیم را تشکیل می دهد. این سفارتخانه ها با تولید، چاپ و پخش کتابها، نشریات و مجله های گوناگون بر ضد مقاومت ایران، این بخش از وظایف خود را به اجرا می گذارند. وزارت اطلاعات این کار را با اختصاص دادن پولهای کلان و استفاده از بریده مزدوران به پیش می برد.

برای آشنایی با تلاشها و سرمایه گذاریهای رژیم در این زمینه، گوشه یی از اقدامهای رژیم را از نظرتان می گذرانیم:

۱ــ تهیهٔ کتابی به نام:

FELONIES OF THE MKO TERRORISTS IN IRAN

(جنایتهای سازمان تروریستی مجاهدین خلق در ایران)



ایران زمین ۹۱

بر روی جلد این کتاب، آرم ناقصی از سازمان مجاهدین در زمینه یی از پرچم آمریکا و شوروی سابق ترسیم شده است.

این کتاب ۲۱۲ صفحه یی و به صورت رنگی به وسیلهٔ سازمان تبلیغات اسلامی چاپ شده است.

۲ــ کتابی به نام:

INHUMAN ACTIVITES

(فعالیتهای ضد بشری)

این کتاب به وسیلهٔ یکی از نهادهای وزارت اطلاعات موسوم به «سازمان دفاع از قربانیان خشونت» در ۹۴ صفحه و در قطع بزرگ با کاغذ برقی و اعلا و عکسهای رنگی به چاپ رسیده است.

لازم به یادآوری است که سازمان دفاع از قربانیان خشونت، همان سازمانی است که رژیم، قبل از اولین مسافرت گزارشگر سازمان ملل به ایران، آن را علم نمود. مسئول آن یک شکنجه گر شناخته شده به نام عباس ملکان است. ملکان همان کسی است که در سال ۱۳۷۰ در دادگاه سوییس به عنوان یکی از شهود رژیم شرکت کرده بود. این دادگاه، یک سال پس از ترور دکتر کاظم رجوی، براساس شکایت رژیم از یک خبرنگار سوییسی، که در گزارش خود به نقش سردمداران رژیم و شخص رفسنجانی در اجرای این ترور اشاره کرده بود، برگزار شد. این دادگاه به صحنهٔ یک رودررویی سیاسی میان مقاومت و رژیم تبدیل شد و در نهایت رژیم با امضای رأی محکومیت خفت بار خود به یک شکست پر سر و صدای سیاسی تن داد. عباس ملکان در این دادگاه، حین دادن شهادت به نفع رژیم، به وسیلهٔ دوتن از کسانی که به دست خود او شکنجه شده بودند، شناسایی و رسوا شد. یکی از این شکنجه شدگان گفت که ملکان حتی خواهر خودش را به دلیل هواداری از مجاهدین اعدام کرده است.

هم چنان که در کلیشه ملاحظه می کنید، رژیم آرم این سازمان را بسیار شبیه به آرم سازمان عفو بین الملل انتخاب کرده است تا بتواند حداکثر سوء استفاده را از آن به عمل بیاورد.

۳ــ ترجمهٔ قسمتی از گزارش وزارت امور خارجهٔ آمریکا علیه مجاهدین زیر عنوان: «مجاهدین آلترناتیو مناسب برای رژیم ایران نیستند».

مضحک این که آخوندها به نحو متناقضی از یکسو مجاهدین را وابسته به آمریکا قلمداد می کنند، ولی از سوی دیگر گزارش وزارت خارجهٔ آمریکا علیه مجاهدین را با حرص و ولع به شکل انبوه به زبان انگلیسی و فارسی تکثیر و در هرکجا که دستشان

می رسد پخش می کنند.

۴ــ پخش یک نوار ویدئویی تحت عنوان «مریم سمبل خشونت و نظامیگری».

۵ ــ انتشار یک جزوهٔ عربی به نام «الرؤیه» (نگاه). این جزوه ترجمهٔ یک مجلهٔ فارسی با همین نام «نگاه» می باشد که توسط جمشید تفرشی، عامل شناخته شدهٔ وزارت اطلاعات، تهیه می شود. این جزوه توسط وزارت اطلاعات به صورت رنگی چاپ می شود.

۶ ــ ترجمهٔ جزوه هایی از شمس حائری به زبان عربی و ...

۷ــ تکثیر انبوهی از کتابها و جزوه های سرهم بندی شده توسط بریده مزدورانی مانند، نوروزعلی رضوانی، شمس حائری، پرویز یعقوبی، مجید بازگونه، مینو محمدی زاده، غلامحسین شیرعلی و ... که بالغ بر هزاران صفحه می گردد. این کتابها ـ که جلد تعدادی از آنها کلیشه شده است ـ با کاغذ بسیار خوب و جلد رنگی در قطعهای مختلف چاپ شده اند.

اقدام دیگر رژیم، چاپ لجن پراکنیهای بریده مزدوران، به عنوان اسنادی از اپوزیسیون است. به طور مثال نوروزعلی رضوانی در کتابی به نام «شکنجه در زندانهای رجوی» شکنجه هایی را که مقاومت ایران سالها قبل تحت عنوان «زندان و زندانی» از شکنجه گاه اوین بارها افشاکرده بود، کپیه برداری کرده و به مقاومت نسبت می دهد؛ اقدامی که قبل از هرچیز خود رژیم را رسوا می کند.

رژیم به این هم اکتفا نکرده و با دادن پولهای کلان، تلاش کرده است، این لجن پراکنیها را در برخی از روزنامه های عربی هم به چاپ برساند.

تمامی تشبثات فوق به منظور مقابله با پیروزیهای سیاسی مقاومت و چاره جویی نومیدانه در برابر انزوا و محکومیت روزافزون رژیم در صحنهٔ بین المللی صورت می گیرد. در همین راستا عوامل رژیم ضمن مراجعه به تک تک نمایندگان پارلمانها و شخصیتهای سیاسی در کشورهای اروپایی و آمریکایی، که با مقاومت ایران در ارتباط هستند یا به حمایت از این مقاومت برخاسته اند، اسناد و مدارك خودساختهٔ بالا را در اختیار آنها قرار می دهند یا از طریق پست برایشان ارسال می کنند. درماندگی آخوندها به حدی است که در مواردی برای جلوگیری از حمایت از مقاومت، مبالغ کلان پول نیز پیشنهاد کرده اند. رژیم هم چنین در سالهای اخیر، به منظور جلوگیری از جذب شدن ایرانیان به مقاومت و مخدوش کردن مرزهای خود با مخالفان، کتابهای بریده مزدوران را به طور وسیع و به رایگان برای ایرانیان داخل و خارج کشور پست می کند. در موارد متعدد هواداران مقاومت و هموطنان مقیم خارج کشور گفته اند که

کتابهای بریده مزدوران از داخل کشور به آدرس آنها در خارج کشور پست شده اند. عوامل رژیم هم چنین دسته دسته از این کتابها را در گوشه و کنار فرودگاهها و متروهای آلمان مانند بروشورهای تبلیغاتی در مسیر تردد افراد قرار می دهند.

اما سؤال این است که رژیم از این همه تبلیغات جنون آمیز و گسترده علیه مقاومت ایران تاکنون چه طرفی بسته است؟ پاسخ روشن است. هر ناظر خارجی تنها با مشاهدهٔ همین حجم فعالیتهای تبلیغی رژیم و مبالغ هنگفتی که علیه مقاومت خرج می کند، به سادگی به جایگاه و وزن مقاومت پی می برد و نتیجه می گیرد که رژیم تا چه اندازه از ضربات این مقاومت و پیشرفتهایش به امان آمده که به چنین واکنشهایی دست می زند. شخصیتهای سیاسی خارجی بارها در قبال این گونه تلاشهای مذبوحانهٔ رژیم و تبلیغات گسترده اش علیه مقاومت، به نمایندگان مجاهدین و شورا گفته اند که شیوه های رژیم باعث می شود برخی بپرسند مگر مجاهدین و شورا در حکومت هستند؟ زیرا این کارها بیشتر به تلاشهای یک اپوزیسیون شبیه است تا یک حکومت.

محتوای پر از دروغ و تناقض نوشته های عوامل رژیم هم فقط باعث انزجار و تمسخر مخاطبانش می شود. به عنوان مثال کاردار رژیم در انگلستان در راستای همان وظایفی که شرح داده شد، انبوهی از همین مدارك و جزوات علی رضوانی را برای لرد ایوبری، رئیس گروه حقوق بشر پارلمان انگلستان، فرستاده بود تا در دیدگاه او اثر گذاشته و او را به موضعگیری علیه مقاومت فراخواند. اما لرد ایوبری در پاسخ به کاردار رژیم نوشت:

«کنترل جزئیات اتهامهای آقای رضوانی غیرممکن بود، اگر چه دلایل عامی برای شک کردن به درستی آن وجود دارد. اولین و مهمترین دلیل برای من این است که رژیم از مطالب آن، به گسترده ترین شکل، برای مقاصد تبلیغاتی خود استفاده می نماید. دوم این که وی (رضوانی) ادعای خواب و خیال گونه یی را مبنی بر این که کشتار زوار ایرانی در مکه در سال ۱۹۸۷، در نتیجهٔ توطئهٔ عراقیها و مجاهدین بوده، ارائه داده است. سوم این که وی در سال ۱۹۹۱ با چاپلوسی و به گونه یی بسیار تهوع آور، از مجاهدین دفاع کرده است. چهارم این که وی از مرکز کمیساریای عالی پناهندگی در رمادی، به عنوان زندان نام برده است. به این دلایل من به اعتبار گفته های آقای رضوانی اعتقادی ندارم».

لرد ایوبری یک بار دیگر هم به مناسبت دروغپردازیها و نمایشهای رژیم برای نسبت دادن قتل سه روحانی شریف مسیحی به مجاهدین گفته بود که این داستانها توهین به هوش و درك مخاطبان است. نتیجه آن که این تلاشهای ناامیدانهٔ رژیم اساساً نتیجهٔ عکس داده و باعث رسوایی خودش و اثبات حقانیت و اعتبار مجاهدین و

فصل پنجم

۴ توطئهٔ شکست‌خورده

اعمال فشار به آقای محمد تقدسی ـ بهمن ۷۴

دست آخوند از ساحت هنر کوتاه!

منوچهر هزارخانی
ایران زمین ۸۱ (۹ بهمن۷۴)

طبق اطلاعاتی که چندی پیش به ما رسیده و اینک، پس از تحقیق، صحتشان تأیید شده است، اطلاعیه یی که با امضای آقای تقدسی، در شمارهٔ ۱۸دیماه روزنامهٔ نیمروز، چاپ لندن، منتشر شده، حاصل شانتاژ کثیفی بوده که از تخصصهای بی گفتگوی آخوندهاست: مأموران وزارت اطلاعات رژیم پدر آقای تقدسی را در تهران گروگان می گیرند و از همان جا، با تلفن آقای تقدسی را تهدید می کنند که اگر اطلاعیه یی را که با مضمون طرد مجاهدین از او خواسته شده است، ننویسد و منتشر نکند، باید منتظر عواقب این نافرمانی باشد. ضمناً، از آن جا که این «سربازان گمنام» جهل و جنایت، برای «نجات انسانها» از ورطهٔ مقاومت! از دادن هیچ نوع کمکی دریغ نمی کنند (نگاه کنید به ایران زمین، شمارهٔ۶۴، ص۴)، شمارهٔ تلفن یکی از عوامل فعالشان به نام تفرشی را هم ـ که در خارج کشور، از موضع مخالفت با رژیم، به جنبش مقاومت لجن پراکنی می کند ـ به آقای تقدسی می دهند تا برای نوشتن اطلاعیهٔ کذایی از او کمک بگیرد. شاید کسانی باشند که از چاپ همزمان اطلاعیه یی با امضای آقای تقدسی، و اطلاعیهٔ دیگری به امضای تفرشی، حاوی ابراز خوشوقتی از صدور اطلاعیهٔ مزبور، در کنار هم (در همان روزنامه) شگفت زده شده باشند.

شاید هم بعضی از آنها، برای توضیح این همزمانی، به این نتیجه رسیده باشند که هر دو نوشته، کار یک نفر بوده است. این فرض، هر چند به ظاهر اغراق آمیز می نماید، نمی تواند از حقیقت خیلی دور باشد. حداقلش این است که خبر نوشتن

اطلاعیه یی از سوی آقای تقدسی، می بایست به تفرشی «الهام» شده باشد تا او بتواند همزمان با چاپ اطلاعیه یی که قاعدتاً هنوز کسی از مضمونش مطلع نیست، از صدور آن ابراز خوشوقتی کند!

کارنامهٔ دستگاه جاسوسی و تروریستی رژیم آخوندها، موسوم به «وزارت اطلاعات»، برای همه روشن است. هم چنین همه می دانند که آخوند فاسد و بدنامی که در رأس این دستگاه قرار گرفته، در جریان رسیدگی دادگاه برلین به پروندهٔ ترور میکونوس، به عنوان آمر ترورهای چهارگانه، در معرض پیگرد قضایی قرار دارد. این هم که جنبش مقاومت ایران به ریشه کن کردن طاعون ولایت فقیه و حکومت آخوندی کمر بسته و در این راه سازش ناپذیر باقی مانده است، امری نیست که بر کسی ـ به ویژه بر پس مانده های درماندهٔ خمینی ـ پوشیده باشد. هم از این روست که همهٔ عوامل و کارگزاران رژیم در خارج کشور، مدتی است مأموریت یافته اند هر کار دارند زمین بگذارند و تا می توانند، در جهت لجن پراکنی به جنبش مقاومت ایران، کاغذ سیاه کنند یا گلو بدرانند.

عوامل رسوای رژیم آقای تقدسی را تحت فشار قرار داده اند تا او را هم به همین راه بکشانند. چرا؟

آقای تقدسی خوانندهٔ ارزشمندی است که در هنرستانهای موسیقی آمریکا و اروپا تحصیل کرده و هم اکنون یک خوانندهٔ شناخته شدهٔ اپراست. بنابراین، هنرش نه تنها به درد نوحه خواندن برای «اسلام عزیز» خمینی نمی خورد، بلکه طبق فتوای صادره از سوی روضه خوان بیمقداری که در رأس گلهٔ آخوندها قرار گرفته، قاعدتاً باید نوعی «تهاجم فرهنگی» شمرده شود! چه چیز باعث شده که روضه خوانها، از نزدیکی یک خوانندهٔ ارجمند اپرا ـ که در مکتب ریاکارانهٔ آنها حکم «مفسد فی الارض» را دارد ـ به جنبش مقاومتی که ریختن خون وابستگانش از طرف همان آخوندها حلال دانسته شده، احساس خطر کنند؟

البته آقای تقدسی در پاره یی از جشنها و یادبودهای ملی، که توسط جنبش مقاومت ترتیب داده شده بودند، شرکت کرده و در آنها آثاری را اجرا نموده که هر کدام، به نوبهٔ خود، یک یادگار ملی یا یک اثر ارزشمند هنری است. شاید گناه بزرگ آقای تقدسی اجرای سرود «ایران، مرز پرگهر» بوده است؟ این سرود میهنی البته خار چشم آخوندهاست، اما مدتهاست که در نزد مردم ما، حکم سرود ملی را پیدا کرده و اینک، در تقابل با سرود رسمی آخوندها، سمبل مقاومت در برابر این باند وحشی و بی فرهنگ هم شده است. ترانه های اجراشده توسط آقای تقدسی ـ «دویدم و دویدم»،

«یک کوزه عطش» و ... ـ هر کدام، چه به‌لحاظ عمق و استحکام شعرها و چه به‌لحاظ زیبایی و گیرایی آهنگها، بی‌هیچ گفتگو یک اثر بزرگ هنری است. همهٔ آنها میراث فرهنگی ما را غنی‌تر می‌کنند و می‌توان ادعا کرد که همهٔ آنها آثاری ملی و متعلق به مردم و فرهنگ میهنمان هستند، پیش از آن‌که رنگ و بوی پشتیبانی از جریان سیاسی خاصی را دارا باشند.

و درست از همین دیدگاه، از دیدگاه دفاع از ارزشهای ملی و همگانی، است که باید تقدسی ـ و تقدسی‌ها ـ را در برابر ترور شخصیت و شانتاژهای پلید آخوندی حفظ و حمایت کرد. و بهای آن را، هر چه باشد، پرداخت. نباید گذاشت گرازهایی که فرهنگ غنی، گرانقدر و بارور ایران را شخم زده‌اند، هنرمندان خلاق ما را به روز سیاه نشانده‌اند و جامعه را به گورستان هنر مبدل کرده‌اند، جرأت کنند که با گروگانگیری و ایجاد رعب، دامنهٔ ترور جسمی و روانی هنرمندان را به خارج کشور هم بکشانند.

این، البته وظیفهٔ مقاومتی است که آزادی مردم از سلطهٔ نکبت‌بار آخوند را سرلوحهٔ برنامهٔ عملش قرار داده است. اما این مقاومت فرهنگی، زمانی بهترین محصول را خواهد داشت که هنرمندانی که مورد تهاجم رژیم قرار گرفته‌اند، مرعوب گرازها نشوند، بلکه خود، بی‌هیچ تردید و تزلزل، به‌پا خیزند، در صف اول این مقاومت بایستند و پرچم مقاومت فرهنگی را به دوش بکشند.

محمد تقدسی از توطئه وزارت اطلاعات پرده برداشت

ایران زمین۸۳(۲۳ بهمن۷۴)

روز چهارم فوریه (۱۵ بهمن ۷۴)، آقای محمد تقدسی هنرمند ارزندهٔ میهنمان با انتشار یک اطلاعیه، از توطئهٔ دامنه داری که توسط وزارت اطلاعات رژیم برنامه ریزی شده و به کمک عوامل خارج کشوریش به اجرا گذاشته شده بود، پرده برداشت. هدف رژیم از این توطئه این بود که، به زعم خودش، با لکه دارکردن شخصیت هنری و اجتماعی آقای تقدسی، به تبلیغات علیه مقاومت ایران شدت بخشد. هم چنان که خوانندگان به یاد دارند، از این توطئه برای اولین بار، در مقاله یی به قلم سردبیر روزنامه، در ایران زمین شمارهٔ ۸۱ (۹ بهمن ماه)، سخن گفته شد. متن اطلاعیه یی که از سوی آقای تقدسی انتشار یافته از این قرار است:

هموطنان عزیزم

در تاریخ ۹دسامبر، پدر من بعد از بازگشت از آلمان به ایران، از طرف مأموران رژیم دستگیر شد و مورد بازجویی قرار گرفت. دلیلش این بود که چرا پسر شما در خارج از کشور کنسرت اجرا می کند. بعد از فشارهای شدیدی که به او وارد آمد، ایشان را مجبور کردند به من زنگ بزنند. او با صدای لرزان از من خواستار نوشتن اطلاعیه یی برای چاپ در روزنامه های نیمروز و کیهان لندن و ایران تایمز، و خاتمه دادن به اجرای کنسرت برای شورای ملی مقاومت شد.

حتی متن این اطلاعیه توسط شخص رابطی از ایران به من فاکس شد. وی از من خواست که با شخصی به نام جمشید تفرشی تماس گرفته و اطلاعیه را از طریق وی، که رابط او می باشد، به مطبوعات مورد نظرشان (نیمروز و کیهان لندن و ایران تایمز) برسانم. ولی مسأله به همین جا ختم نشد. رژیم از طریق رابطش (تفرشی) از من با اصرار خواستار مصاحبه یی با رادیو ۲۴ساعته شد. من به هیچ عنوان زیر بار نرفتم. رد این درخواست موجب شد که خود تفرشی روی خط برود و مصاحبه یی مملو از دروغ و کذب و تزویر با مانوك خدابخشیان داشته باشد، مصاحبه یی که درواقع قرار بود در آن فقط در رابطه با معرفی من و هنرم با هموطنان حرف زده شود. مصاحبه یی که

به جای آن از رادیو ۲۴ساعته پخش شد، چیزی نبود جز بی احترامی و دروغ و فحاشی به شخصیت هنری اینجانب و به مسخره گرفتن کارهای هنری من. کسانی که اصلاً صلاحیت و سواد لازم را در رشتهٔ هنری من ندارند، در مورد اینجانب اظهارنظر نمودند و اراجیفی را پشت سرهم کردند و خواستند شخصیت هنری مرا لکه دار کنند.

برای روشن شدن ذهن هموطنان عزیزم بایستی عرض کنم که این جانب، بعد از ۸سال نواختن ویلون کلاسیک در هنرستان عالی موسیقی، برای ادامهٔ تحصیلات خوانندگی اپرا در دانشگاه یو. اس. سی به آمریکا رفته و بعد از اتمام تحصیلاتم، به اروپا آمده و به مدت سه سال به استخدام اپرای وین درآمدم و افتخار همکاری با خوانندهٔ برجستهٔ اپرا، پاواروتی، را داشتم.

در کنار فعالیت هنریم در اپرا، چه در آلمان و چه در سایر نقاط جهان، از آن جا که روح ایرانی بودن و میهن پرستی را همواره در وجودم احساس می کردم، شروع به تهیه و تنظیم کارهای هنری جدیدی کردم که علاوه بر دارابودن ویژگیهای موسیقی ملی ایران، از ارزشهای والای موسیقی جهانی نیز برخوردار باشد. در این راه استاد محمد شمس، موسیقیدان برجستهٔ ایرانی، که در زمینهٔ موسیقی کلاسیک دارای تحصیلات و تجربیات غنی می باشد، با من همکاری کرد. نتیجهٔ آن پدیدآمدن آثاری بود که پاره یی از آنها در گذشته ارائه گردید. آلبوم جدیدی هم به زودی تقدیم هموطنان عزیزم خواهم کرد.

ناگفته نماند که در تاریخ ۲۷دی۷۴ در روزنامهٔ کیهان هوایی رژیم اراجیفی در مورد اینجانب به چاپ رساندند که بهتر است بگویم هر که نقش خویش می بیند در آب.

با در میان گذاشتن ماجرایی که بر من گذشت با شما هموطنان شریف و آزاده، به عنوان یک هنرمند که در کنار شما بوده و هنر خود را در خدمت شما هم میهنان عزیز گذاشته ام، می خواهم که خود قضاوت کنید آیا رواست که من، که یک هنرمند هستم، این طور زیر فشار روحی و مورد اتهام و بی حرمتی از طرف افرادی قرار بگیرم که هیچ گونه اصول اخلاقی ندارند و کمترین اطلاعی از مسائل هنری ندارند، بلکه خود از بانیان اعدام هنر در میهنمان هستند!

محمد تقدسی ۴فوریه۹۶

توصیه های «رابط»

هم چنان که در متن اطلاعیه آمده است، ماجرا از دستگیری پدر پیر آقای تقدسی در

ایران آغاز می شود. مأموران وزارت اطلاعات رژیم، پس از دستگیری پدر آقای تقدسی، او را مجبور می کنند که با پسرش تماس بگیرد و از او بخواهد که هر چه آنها (یعنی وزارت اطلاعات رژیم) می گویند، انجام بدهد. سپس یکی از مأموران وزارت اطلاعات، گوشی را می گیرد و بدون این که خودش را معرفی کند، با آقای تقدسی چند کلمه حرف می زند.

پس از این تماس تلفنی، مأمور مزبور یک فاکس برای آقای تقدسی می فرستد که آن را به نام «امامی» امضا کرده است. متن فاکس وزارت اطلاعات به آقای تقدسی به قرار زیر است:

آقای تقدسی، با سلام

شماره تلفنها و فاکسهای کسانی که می توانند در تاریخ نگاری و روشنگری اذهان به شما کمک کنند به عبارت ذیل است:

نیمروز

فاکس: ۰۰۴۴۱۷۱۶۰۳۱۷۳۱

تلفن: ۰۰۴۴۱۷۱۶۰۲۴۴۳۱

کیهان لندن

فاکس: ۰۰۴۴۱۸۱۷۴۸۴۲۸۹

تلفن: ۰۰۴۴۱۸۱۷۴۸۵۳۰۰

رادیو بی بی سی

تلفن: ۰۰۴۴۱۷۱۲۴۰۴۶۳۸

رادیو فرانسه ار. اف. ای

۰۰۳۳۱۴۳۰۴۴۸۱

۰۰۳۳۱۳۹۵۴۴۵۲۶

۰۰۳۳۱۴۲۳۰۳۰۹۵

رادیو صدای آمریکا

۰۰۱۲۰۲۶۱۹۰۳۳۹

به نظر می رسد چنان چه متنی را تنظیم و برای نشریات نیمروز، کیهان لندن و ایران تایمز ارسال دارید، مثبت باشد. پیشنهاد می شود متن مذکور با کسانی که در این کار خبره شده اند تنظیم گردد. جداشده های از سازمان در این کار مهارت لازم را دارند.

تلفن آقای مهندس جمشید تفرشی در هامبورگ، که علنی است، را می دهم و

توصیه دارم که قبل از هرگونه اقدامی با او مشورت کنید:
۵۷۱۱۷۱۰ ۵۷۱۱۷۱۰ (هامبورگ)

شما بدانید که اخلاق وطن فروشان این نیست که به هنرمندانی که از آنها جدا می شوند تهاجم کنند چون از تبعات آن هراس دارند.

اگر کاری داشتید و یا چیزی خواستید از طریق پدر مهربانتان به من انتقال دهید.

با آرزوی موفقیت و با تشکر از اعتماد شما ـ امامی
۱۹آذر۷۴

متن «پیشنهادی» رابط و «اصلاحات» تفرشی در آن

امامی، حدود نیمساعت بعد متن اطلاعیه یی را که از قبل آماده کرده بود، به عنوان متن پیشنهادی، برای آقای تقدسی فاکس می کند. متن مزبور را در زیر ملاحظه می کنید:

«متن اطلاعیه می تواند به شکل ذیل باشد:

هموطنان عزیز

مدتی است برای شما از کانال سازمان مجاهدین خلق اجرای برنامه می کنم. طی این مدت با سنجش افکاری که در پیرامون خود داشتم، به تحقیق دریافتم که شما هموطنان عزیز با چهره یی مکدر به عمل من در رابطه با (به اجرای برنامه های هنری من) با همگامی با مجاهدین می نگرید، و همین باعث شد به صورت کتبی به همهٔ هموطنان خودم در سراسر دنیا اعلام دارم که من بعد صدای تقدسی را از سنگر مجاهدین خلق نخواهید شنید و به دلیل ارزشی که برای افکار ایرانیان عزیز قائل هستم، بدین وسیله از همهٔ آنها عذرخواهی و به تمامی هنرمندانی که هنوز با مجاهدین هستند، توصیه می کنم تا فرصت باقی است به خیل ایرانیان بپیوندند.

با تشکر
محمد تقدسی

از آن پس، تماسهای مکرر جمشید تفرشی آغاز می شود.

وی اطلاعیه را همراه با تغییراتی که در آن داده بود، برای نیمروز ارسال می کند و نوشته یی از خودش را هم با عنوان «یکی دیگر از هنرمندان باارزش کشورمان، راه خود و هنرش را از مسیر انحرافی و ضدمیهنی رجوی جدا نمود»، همراه آن می کند و

برای نیمروز و رادیو ۲۴ساعته می‌فرستد. در نوشتهٔ مزبور گفته شده است: «... متذکر می‌شوم که (آقای تقدسی) خود را برای دریافت اتهامات کلیشه‌یی فرقهٔ رجوی آماده نمایند». این هر دو متن در شمارهٔ ۸دیماه نیمروز درج می‌شوند. رادیو ۲۴ساعته نیز در روز ۱۱دی، عین همین خبر را منعکس می‌کند.

از آن‌جا که آقای تقدسی هنرمند ارزشمند میهنمان به فشارهای واردآمده برای مصاحبه با رادیو ۲۴ساعته تن نمی‌دهد، رادیو ۲۴ساعته جای خالی او را با شاهسوندی، تفرشی، کریم حقی و ... پر می‌کند.

رادیو ۲۴ساعته در روز ۱۱دی، با شاهسوندی به مصاحبه می‌نشیند و سپس برای دومین بار، در روز ۲۰دی، با جمشید تفرشی مصاحبه می‌کند. از تفرشی سؤال می شود که چرا آقای تقدسی از طریق او اعلام جدایی کرده است؟ تفرشی از جواب به این سؤال طفره می‌رود و به‌جای آن، با اشاره به جمله‌یی که خودش در متن اطلاعیه وارد کرده، می‌گوید:

«... آقای تقدسی واقعاً در این اطلاعیه حرف آخر را زدند و همین مطلب را اشاره کردند که در این مدت از هنر من سوءاستفادهٔ سیاسی شد».

سعید شاهسوندی نیز در مصاحبه‌اش با رادیو ۲۴ساعته، خود را مدافع هنر غیروابسته و ملی قلمداد کرده و به اظهارنظرهای بی‌ربط و مهمل دربارهٔ هنر و نصایح آن‌چنانی به هنرمندان می‌پردازد.

به این ترتیب این عوامل شناخته‌شدهٔ وزارت اطلاعات، اعمال فشار و شانتاژ روی یک هنرمند ملی را دفاع از هنر و هنرمند وانمود می‌کنند.

مرضیه: صدبار قاطعتر علیه آخوندها مبارزه خواهم کرد

در پی اجرای اپرت «مثل جنگل، مثل مهتاب و مثل طلوع» توسط خانم مرضیه در برنامهٔ «زنان صدای سرکوب شدگان» در لندن، هفته نامهٔ ایران زمین شماره ۱۰۳ به تاریخ ۱۸ تیر ۷۵ دربارهٔ جوسازیهای برخی رسانه های رژیم (از جمله روزنامه ایران) در مورد کنسرت خانم مرضیه، گفتگویی با ایشان به عمل آورد. بخشهایی از این مصاحبه را در زیر ملاحظه می کنید

● **... در انتهای کنسرت، اتفاقی افتاد که آخوندها و بعضی از نشریات خارج کشور سعی کردند آن را بزرگ کنند و روی درخشش این کنسرت و سخنرانی خانم رجوی سایه بیندازند. نظر شما در این باره چیست؟**

به قول حضرت مولانا، که انگار دربارهٔ این ملاها گفته:

کی شود دریا ز پوز سگ نجس — ***کی شود خورشید از پُف مُنطمس***
ای بریده آن لب و حلق و دهان — ***که کُند تف سوی مه یا آسمان***

بنده باید بگویم که آخوندها و آن کسانی که دوست آخوندها هستند، خیلی بدبخت تر و مفلوکتر از این هستند که روی چنین کنسرتی یا سخنرانی خانم مریم رجوی، که اصل و اساس مسأله بود و در سراسر اروپا و خاورمیانه قابل شنیدن و دیدن بود، سایه یی بیندازد. باز هم به قول حضرت مولانا «مه فشاند نور و سگ عوعو کند». اما دربارهٔ این کاری که اینها کردند، قضیه ازاین قرار بود که پس از اجرای کامل اپرت، که خودش برنامهٔ پایانی بود، و درحالی که من پس از پاسخ به ابراز احساسات مردم داشتم سن را ترك می کردم، یک نفر با عبور از نرده های حفاظتی به سمت سن دوید و پلیس حفاظتی مانع او شد و او را از سالن بیرون برد. حالا روی این

موضوع و این که پسر مرضیه می خواسته مادرش را ببیند و مجاهدین مانع شده اند، آخوندها و ایادیشان این جوسازیها را راه انداخته اند، درحالی که در صحنه اصلاً کسی او را نشناخت.

اما این جوسازیها و توطئه ها برای من تعجبی ندارد. عجب وقتی هست که آخوندها این کارها را نکنند و ما انتظار این مسأله را داشته باشیم. در مثل، گفته اند، که مناقشه نیست. ولی در جایی در قدیمها خوانده ام که روزی لقمان داشت گریه می کرد و خلاصه خیلی ناراحت بود. وقتی علت را از او می پرسند، می گوید امروز یک نفر آدم ابله و احمق از من تعریف و تمجید کرد و من نمی دانم که چه کار احمقانه یی انجام داده ام که او از من خوشش آمده. حالا آخوندها هم همین طورند.

وای به حال ما اگر یک روز ببینیم ملاها یا دوستداران ملاها دارند از ما تعریف و تمجید می کنند. آن روز هست که باید مثل لقمان نشست و فکر کرد که ما چه جنایتی کرده ایم که جنایتکاران و دزدها از ما خوششان آمده. ملاها تا هستند باید همین کارها را بکنند، اینها آن قدر جنایت کرده اند که دیگر این کارها، به قول معروف، اقتضای طبیعت آنها شده؛ درست مثل عقرب که در موردش گفته اند:

نیش عقرب نه از ره کین است　　　اقتضای طبیعتش این است

البته با عرض معذرت از عقرب چون آخوندها هزار بار خطرناکتر از حیوانات گزنده و درنده هستند.

● **تأثیر این مسأله روی خود شما چه بود، آیا در پایان گردهمایی آن شب با آن عظمت و آن همه موفقیت، شیرینی مجلس را در کام شما تلخ نکرد؟ مخصوصاً که ممکن بود این مسأله، که بار عاطفی هم داشت، عواطف شما را جریحه دار بکند.**

خیر، اصلاً و ابداً. بنده الان ۷۲سال دارم و این موها را هم که در آسیاب سفید نکرده ام. حالا که گذشته ها را مرور می کنم. می بینم خیلی وقتها سعی کردند کنسرت ما را به هم بزنند. یک بار هم در جنوب کشور، سی چهل سال قبل، به محلی که من ایستاده بودم و می خواندم، حزب اللهیهای آن دوران سنگ پرتاب کردند و من از همان جا خواندم که:

با محتسب شهر بگویید که زنهار　　　در مجلس ما سنگ میندازکه جام است

حالا هم دوباره محتسب شهر آمده که یک طور دیگر سنگ بیندازد و من باز هم باید بگویم که آخوندها این آرزو را به گور می برند که من به مردمم پشت بکنم و خاموش

بشوم. من بعد از پانزده سال، وقتی آمدم، اول نیامدم روی سن پالەدکنگره یا آلبرت هال؛ صاف و مستقیم رفتم وسط آن بیابانهای بی آب و علف و داغ، وسط آن زنها و مردهای شجاع و رشید و وطن پرست که به خاطر مردم ایران، به خاطر آزادی، سر از پا نمی شناسند. رفتم و روی تانکهای داغ در هوای ۵۰درجه فریاد کشیدم و سرود خواندم، سرود برای مجاهدان و مبارزان خواندم. بعد از سالها عاشقانه و عارفانه خواندن، سرود جنگی و نظامی خواندم، به خاطر آزادی، به خاطر این مردمی که عشق من هستند و زیر نعلینهای آخوندها دارند شب و روز زجر می کشند؛ به خاطر چیزهایی که در این پانزده سال دیدم، دیدم که چه بر سر این مردم می آورند. آخوندها واقعاً احمقند اگر فکر می کنند با این کارها می توانند مرضیه را خاموش کنند. من و ننگ تسلیم در مقابل ملای جنایتکار؟ دوست عزیزم دکتر ساعدی، سالها قبل دربارهٔ آخوندها یک دوبیتی خوانده بود که حالا یادم آمده و فکر می کنم خوب است که آن را بخوانم:

سیصد گل سرخ و یک گل نصرانی — ***ما را ز سر بریده می‌ترسانی***
گر ***ما*** ز ***سر بریده می‌ترسیدیم*** — ***در محفل عاشقان نمی‌رقصیدیم***

و محفل عاشقان، محفل همین زنها و مردهای شجاع است، اینهایی که شب و روز قرار و آرام ندارند، شب و روز عاشقانه دارند علیه این ملاها تلاش و کار می کنند. باید به ملاها گفت واقعاً شما احمق هستید، شما از آن جایی که همهٔ آدمها را، مخصوصاً زنها را، نصفه و نیمهٔ آدم و ناقص العقل فرض می کنید، اساساً به آن مغز ناقصتان نمی رسد که زنی در سن هفتادسالگی و با عمری تجربه، بتواند به خاطر آزادی مملکت و مردم خودش مبارزه بکند؛ و وقتی هم این کار را بکند، سعی می کنید با این کارها مثلاً او را خاموش بکنید. آن هم با این شیوه یی که فی الواقع رذلها و بی سروپاها از آن استفاده می کنند، یعنی کسی بیاید و عواطف افراد یک خانواده را علیه همدیگر به کار بگیرد. این حقیقتاً از آخوندها برمی آید. از آخوندهایی مثل گیلانی، که حتی حکم تیرباران کسان خودش را داده، جز این برنمی آید. اما چه باك، من ترس و وحشتی ندارم، من در میان خانوادهٔ بزرگ خودم، یعنی تمام مردم ایران، و این زنها و مردهای شجاعی که نور چشم من و بهترین بچه های منند، احساس کمال آرامش و عاطفهٔ انسانی را دارم و به آخوندها می گویم این کارها جز این که پروندهٔ شما را سنگین تر و ننگین تر بکند، فایده یی ندارد. من به خاطر آزادی تا آخرین نفس در کنار ملت خودم ایستاده ام. در کنار مقاومت مردم ایران، در کنار این مجاهدان و مبارزان ایستاده ام، سربلند و شاد هم هستم. من واقعاً احساس افتخار می کنم که برضد کسانی

دارم مبارزه می‌کنم که هر جنایتی را انجام می‌دهند. شما آخوندها چه‌ها که نکرده‌اید؟ شما بودید که زن را جلو شوهر شکنجه کردید، به دخترهای نوجوان برای آن‌که کسانشان را درهم بشکنید، جلو چشمهای کسانشان تجاوز کردید، مثل مغولها آمدید و کشتید و سوختید و بردید و حیا هم نمی‌کنید. من می‌دانم با چه موجوداتی دارم مبارزه می‌کنم.

● **آن طور که شنیده‌ایم، طی این مدت موفق شده‌اید تا اندازه‌یی از چند و چون این حرکت زشت آخوندی باخبر بشوید. اگر ممکن است، می‌خواهیم بیشتر در این باره بشنویم.**

بله من در این زمینه اطلاعاتی به‌دست آورده‌ام و چند روز قبل، در مصاحبه‌یی با رادیو ایران‌زمین در انگلستان، آنها را به اطلاع هموطنان عزیزم رساندم، اما اضافه کنم که درست سر بزنگاه، من هر وقت کنسرت دارم، با این مشکلات مواجه هستم. بعضی از نشریات مزدور رژیم آخوندها در خارج کشور، یا آن رادیویی که بیست و چهار ساعته علیه مقاومت ایران و مردم بزرگ ایران مزدوری رژیم را می‌کند، در هر بار مصاحبه‌هایی را پخش کرده که عیناً در مطبوعات آخوندها هم منعکس شده است. آنها آمده‌اند که بنده را ارشاد کنند! در مصاحبه‌های اخیر در همین رادیوها، گفته شده که پسر عاشق، دو سال است که دربه‌در دنبال مادر گمشده‌اش می‌گردد! مادر گول خورده‌اش! عجب، داستان تا کجا پیش رفته که بعد از دوسال که بنده لباس رزم علیه این آخوندها را به تن کرده‌ام، گمشده هستم، اگر گمشدگی این است، به قول حضرت عطار:

گمشدن در گمشدن دین من است — نیستی در هستی آیین من است

به آخوندها باید گفت، کجا من گمشده‌ام؟ من که تازه پیدا شده‌ام. شما هستید که باید گم بشوید و زحمت ما و ملت ایران را کم بکنید. تمام ایرانیها می‌دانند دسترسی به من بسیار کار ساده‌یی است ـ البته نه حالا دیگر برای افرادی که اسباب بی‌آبرویی هستند ـ از طریق دفاتر ریاست جمهوری خانم رجوی یا تلفن روابط عمومی دفترم من سریعاً قابل دسترسی هستم. روزی دهها نامه برای من می‌آید و به تعداد زیادی تلفنی جواب می‌دهم. مثلاً وقتی من برای اولین بار اذان را خواندم، تا مدتها توسط هر کسی که از این کار شادمان شده بود، نامه‌باران و تلفن‌باران شده بودم. حالا چطور شده که بنده گم شده‌ام و پسر عاشق به دنبال مادر گمشده می‌گردد؟ از بی‌حیایی ملاها جز این نباید انتظار داشت. در پایان یک تجمع عظیم ۲۵هزار نفری کاری مشکوک

انجام شد، داد و فریادی که پلیس حفاظت سالن، پلیس انگلستان، بنا بر وظیفه‌اش و احتمال خطر ترور و جنایت توسط رژیم ملاها، از آن جلوگیری کرد. بنده تا جایی که مطلع شدم، یکی از دوستان من به او پیشنهاد کرده بود اگر می‌خواهی مادرت را ببینی، امکانش به‌راحتی هست. اما یکی از افراد وابسته به رژیم، که همراه پسرم بوده، مخالفت کرده و می‌گوید آن برنامه‌مان به‌هم می‌خورد! چنان‌که بعد فهمیدم، این فرد همان کسی بوده که پارسال در لس‌آنجلس آمده بود برنامهٔ مرا به‌هم بزند. متأسفم برای این آدمهای حقیر و مفلوك که به‌خاطر موقعیت خودشان دست به هر جنایت و رذالتی می‌زنند. این آدم کسی است که دستش در دست سفارت رژیم است. این آدم در خارج کار می‌کند، دوست ملاهاست و وقتی دوست من پیشنهاد ملاقات با مرا به پسرم داده بود، این فرد گفته بود نه، برنامه‌مان به‌هم می‌خورد. چه برنامه‌یی داری برای بنده، برای مقاومت و برای مجاهدین؟ دیگر از اطلاعاتی که به دست من آمده یکی از مأموران وزارت اطلاعات رژیم به‌نام خواجه‌نوری، که در آمریکاست، گفته برای انجام این برنامه و اعزام محمود تعداد زیادی ملاقات با او داشته تا او را روانه کرده. واقعاً امان از رذالت آخوندها، اینهایی که حقیقتاً از شرف و انسانیت بویی نبرده‌اند. اضافه بکنم که این خواجه‌نوری، از مأموران وزارت اطلاعات آخوندها در آمریکاست که پروندهٔ ننگینی علیه مقاومت و مجاهدین دارد و به‌خاطر برگرداندن اتهام نقض حقوق بشر آخوندها به‌سوی مقاومت، با کاپیتورن هم چندین ملاقات داشته و برای مأموران وزارت اطلاعات امثال تفرشی از کاپیتورن قرار ملاقات گرفته است.

در هر حال این، کار آخوندها و نوکرهای آنهاست. بکنند و بیشتر از اینها رذالت بکنند. کار من به خودم مربوط است. من در تمام عمرم هیچ‌وقت تسلیم شانتاژ نشده‌ام. تصمیمی گرفتم که نه پسرم، نه دخترم و نه هیچ‌یک از اعضای خانواده‌ام از آن اطلاعی نداشت و حالا هم ادامهٔ این زندگی و مبارزه به خود من و اعتقاداتم مربوط است و بس. تا جایی که به این رژیم مربوط می‌شود، این رژیم حکومت جانیها و مجرمهاست. این رژیم تحت تعقیب قانونی یک ملت شصت هفتاد میلیونی است. من با تمام وجودم اعتقاد دارم که این حکومت مدتهاست فوت کرده و به‌ظاهر سر پا ایستاده است. یک بدن بیمار است، سراپا مرض، مرض جنایت، استبداد، ارتجاع، که سرنوشتی جز نابودی ندارد و خواهیم دید که از بین خواهد رفت. ژاپنیها ضرب‌المثلی دارند که می‌گوید اگر صبر کنی، لاشه‌های دشمنانت را بر روی رود زمان خواهی دید. من که با همه دوستم، مگر با آخوندها. پس باید منتظر آن روزی بود که لاشه‌های این جنایتکارها را رود زمان ببرد و تا آن روز، تا جایی که به من

مربوط است، به قول حضرت حافظ

روندگان طریقت ره بلا سپرند   رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز

من اعلام می کنم، صدباره اعلام می کنم، که آزادی چیزی نیست که انسان بتواند از آن بگذرد. من صد بار قاطعتر از پیش علیه آخوندها و نوکران آخوندها مبارزه خواهم کرد و خواهم جنگید. زیرا اگر آزادی نباشد، زندگی به درد نمی خورد، شایستهٔ انسان نیست. و من در کمال سرفرازی و با ایمان و اعتقاد کامل می گویم آزادی در ایران فقط و فقط به وسیلهٔ همین مقاومت مردمی و فرزندان دلاورش، رئیس جمهور ارزنده و بی نظیرش خانم مریم رجوی، فرمانده کل ارتش آزادیبخش، مسعود سردار بزرگ و همهٔ دوستان و همکارانم در شورا و به یاری ملت بزرگ ایران محقق خواهد شد و بس. این تمام حرف بنده است و این تمام حرف این مقاومتی است که دو سال است افتخار دارم که جزئی از آن باشم.

نامهٔ مهرداد کاووسی به‌نشریه ایران‌زمین
افشای توطئهٔ رژیم
برای متهم کردن مجاهدین به نقض حقوق‌بشر

ایران زمین ۱۰۷ (۱۵ مرداد ۷۵)

نشریهٔ محترم ایران زمین

با سلام و تشکر قلبی، این جانب مهرداد کاووسی، که پس از درخواست پناهندگی سیاسی در ترکیه در اردیبهشت ماه توسط پلیس ترکیه دیپورت و به رژیم تحویل داده شدم، پس از مدتی اسارت در دست وزارت اطلاعات و مواجه بودن با فشارها و تهدیدها توسط رژیم به ترکیه بازگردانده شدم. رژیم قصد داشت بدین وسیله از من برای پیشبرد توطئه هایش علیه مجاهدین استفاده کند ولی من وظیفهٔ خود دانستم که ضمن افشای نیرنگ رژیم، هموطنانم را در جریان آن‌چه بر من گذشت قرار دهم.

این روشنگری و عرض ادب و اظهار سپاس نه براساس رسوم متداول بلکه از بابت حقی است که همهٔ مردم انساندوست و آزادیخواه بر من دارند، یعنی حق حیات مجدد. و به یقین این حیات مجدد و ورود به زندگی دوباره فقط در میان همین مردم و همین انسانها معنای واقعی زندگی پیدا می کند؛ اما به‌روشنی پیداست که این ورود ناگهانی و این حضور زنده در جمع پناهجویان و هموطنان دور از وطن خالی از تعجب نیست، به‌ویژه آن‌که طرف مقابل من در این واقعه به‌لحاظ عدم رعایت ابتدایی ترین مدارج حقوق‌بشری دهها بار محکوم شده و برایش ریختن خون و به نابودی کشاندن آدمیان از نوشیدن آب هم آسانتر است و اگر با تعمق و گشادگی بیشتری به جزئیات وارد شویم، درمی یابیم که اگر اراده و همت همین مردم پاك نهاد و همین آزادمنشی و انساندوستی والای آنها نبود، بر من همان می گذشت که بر «قربانی» ها و «ارباب» ها گذشت. البته شرح این واقعه محتاج وقت بیشتر و امکانات

فراهم‌تری است که اگر (ضرورت) پیدا کند، حتماً به آن خواهم پرداخت؛ لیکن قبل از آن، لازم می‌بینم تنها به شرح مختصری از آن‌چه که اتفاق افتاد اکتفا کنم.

من دوبار به کشور ترکیه سفر کردم، یکبار خواسته و به‌تدریج و با احتیاط از لابه‌لای کوهها، از میان دره‌ها، گاه پیاده و گاه با وسایل نقلیه و در عبارتی کوتاه به‌طور غیرمعمول و از بی‌راهه و البته با دوستان و همفکران هم‌رأی و همراه، و یکبار ناخواسته و به‌سرعت و از فراز ابرها و در عبارتی خلاصه به‌طور متداول و یکراست تا مقصد و البته بدون هم‌رأی و همفکر و همراه. بار اول با پای خود و مطابق میل خود آمدم و با دست و پای بسته و به‌رغم میل خود بازگردانده شدم و بار دوم مطابق میل آنها و بدون آن‌که پایم به اراده و میلم باشد، تا میزانی از راه را آمدم ولی قصد دارم که با بال شوق و به میل خویشتن تا مقصد رهایی بروم، تا آن‌جا که به چشمهٔ زلال حیات دست یابم.

همان روزهای اول که همراه با همسرم تصمیم به هجرت گرفتیم هر دومان به یک اندازه دیوانه شده بودیم. زیرا در روزگاری و در دیاری زندگی می‌کردیم که همه چیز از شهرها و آدمها تکه‌تکه و ریزریز می‌شدند، بذر نفاق و دشمنی در بین همه پاشیده می‌شد. من وقتی پس از طی ده سال اسارت و شکنجه که مرتباً شاهد فشارها، بازجوییها، ضرب و شتمها، اهانتها، تجاوزها و نهایتاً اعدامهای بسیار بودم، از زندانی خارج شدم و به‌خوبی دریافتم که به زندانی بزرگتر منتقل شده‌ام. زندانی که به‌دلیل نابه‌سامانیهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و اختناق و سرکوب عریان و عدم امید به آینده برایم چیزی جز یأس و فشارهای روانی و روحی به‌همراه نخواهد داشت، و البته در این وضعیت آن‌که می‌فهمید باید برمی‌شورید، باید برمی‌خاست و تا آن‌جا می‌رفت که رفتنش معنا پیدا کند، زیرا تنها راه‌حل و پاسخ منطقی و اعتقادی این‌گونه می‌نمود.

من این را خوب فهمیده بودم که مانع جریان‌یافتن آب جوی نمی‌توان شد، سر راهش که سنگ بیندازند باز بهتر می‌جهد و ما که متکی به خلق مظلوم و ستمدیده‌مان بوده و هستیم، از سنگ‌اندازی دشمن نترسیدیم، بیرون آمدیم، اما دشمن تا بخواهی از ماحصل غارت ثروت سرشار مردم در هر پیچ چند مزدور کاشته بود، مزدورانی که ناشناخته بودند چه به‌ظاهر در لباس دوست اما در باطن زشت و پست و چه به‌ظاهر در هیأت مأمور و مفتش و در باطن خرید خدمت شده.

من که به اتفاق چهار نفر دیگر این سفر را آغاز کرده بودیم، پس از عبور از همهٔ موانع و گذرگاهها و کمینهای دشمن سرانجام به خاک کشور ترکیه قدم گذاشتیم. همهٔ نیروهای هدرشده دوباره به جای خود برگشت و ما دور تازه‌یی را آغاز کردیم و این تازه شروع کار بود، برای آزادی قطعاً باید بهای سنگینی پرداخت.

در گام اول به درستی دریافتیم که کشور همسایه جولانگاه اجیران و مزدوران رژیم برای شکار فعالان سیاسی است و این قضیه تمامی افراد پناهنده را با هر ایده و مرام و مسلکی دربرمی گیرد. کمااین که در همان موقع تعداد زیادی از ایرانیان به دلیل همین مشکلات در دفتر حزب سوسیال دموکرات ترکیه تحصن کرده بودند. وزارت کشور ترکیه نیز بنا به دلایل خاص خودشان بر سر راه پناهجویان موانع زیادی برقرار کرده بودند، کار بسیار مشکل بود اما باید رفت و باید به مشکلات خندید، زیرا آن که می خندد زنده است و چنین زنده یی هنوز زود است که با یأس زندگی را ترك کند.

به هر تقدیر و به حسب اجبار مدتی در ترکیه ماندیم و در تمامی طول این مدت تلاش می کردیم تا اولاً با دفتر رئیس جمهور مقاومت در آلمان تماس مستمر داشته باشیم و ثانیاً از هیچ یک از تحولات و رویدادها غافل نمانیم.

مدتی بعد دریافتیم که فائزه (شهید زهرا رجبی) به همراه هیأتی برای رسیدگی به امور پناهندگان وارد ترکیه شده است.

دیدار چنین شخصی که از وارستگی و صلابت خاصی برخوردار بود، برایمان مغتنم به شمار می رفت. در همان برخوردهای نخستین متوجه شدم که این همه تلاش و آن همه مقاومت که در ارتش آزادی در جریان بوده، چنین زنانی را به عرصهٔ تازه یی از مبارزه فرستاده که هر گوشه یی از کلامش به راستی شورانگیزترین و امیدبخش ترین وضعیت را در روحیه و جان انسان تزریق می کرد. تا آن موقع من بسیار آدمها دیده بودم که با خود نشان حقوق بشر و دفاع از پناهندگان را حمل می کردند، اما هیچ کدام نتوانسته بودند در پس دیوار پناهندگی، اندیشه و رنج پناهجو را دریابند. آنها به درد پناهندگان دل می سوزاندند اما درد پناهندگی را در جان حس نمی کردند. ولی فائزه طور دیگری بود، او قصد داشت پناهجویان را از همان گام نخستین یاری کند، از هر راه و به هر میزان. بنابراین به مانند یک خواهر مهربان با متانت و بردباری به درددلها گوش می کرد، راه چاره باز می کرد، بن بستها را می گشود، به مسائل بی اعتنایی نشان نمی داد، همه جا را می دید که با چه کسانی نبوده، پس به سراغشان می رفت، باور داشتن به اراده و همت و اعتقاد به مبارزه را در قلبها می دید. او تمامی مکنونات قلبی پناهندگان را به درستی می خواند و برایشان نمونه های تجربی بسیار می گفت و به آنها می آموخت که با یکدیگر هماهنگ و همراه باشند و ... اما دشمن غافل نبود، و به آن جنایت وحشیانه دست زد. به دنبال یک مأموریت بودم که از طریق رسانه های جمعی خبر شهادت فائزه را شنیدم. آری در جایی که انسان همهٔ بدیها را در کفهٔ دشمن می بیند و همهٔ خوبیها را در کفهٔ مقاومت، آن جا هم نبرد بس مقدس است و هم شهادت بس پرافتخار و شهید بزرگ حمایت از پناهندگان و همرزمش علی که برایم بسیار زحمت کشید، چنین

بودند.

از آن پس دوران سختی شروع شد؛ همسرم بنا به میل و تقاضای خود و به رغم آن چه که دشمن دربارهٔ آن و در زمان اسارت مرا به ردیه نویسی و خلاف واقع گرایی وادار کرد، به ارتش آزادیبخش ملی ایران پیوست و من به حسب شرایط نامطلوب و فقدان امکانات مناسب از کمیساریای عالی پناهندگان درخواست پناهندگی نمودم و به دنبال آن می بایستی خود را نیز به پلیس ترکیه معرفی کنم تا شرایط اقامت من در آن کشور فراهم شود. اما در نهایت ناباوری پلیس ترکیه بدون هیچ گونه تأمل و درنگ ظرف مدت چند ساعت مرا به مرز برد و در آن جا تحویل مأموران مرزی رژیم داد و این دردناکترین دقایق عمر من به هیچ شکل و با هیچ کلمه یی به وصف درنمی آید.

ظرف چند ساعت تنهایی برایم همهٔ خاطرات دردناك ده سال اسارت که قبل از آن متحمل شده بودم، زنده شد... دشوار نبود که تشخیص دهم هیچ چیزی در چشم انداز آینده مثبت نیست، زیرا پس از یافتن چشمه، دوباره گم کردن آن تشنگی را سخت تر می کند و من در آن لحظات به شدت عطش آزادی را در خود احساس می کردم، تا یک قدمیش رفته بودم اما معامله های پنهانی و حرص چندرغاز پول و سفلگی و بی پرنسیپی دلال گونهٔ مأموران انتظامی و بده بستانهای کریه و چندش آور، «آزادی» این مقدس ترین و خداگونه ترین موهبت را از من گرفت.

دیگر از آن به بعد هر چیزی که به وقوع می پیوست بهتر از سکوت و نپیوستن بود. از آن لحظه که باید با عواطف مقدس و با معیارهای خدایی به مبارزه قد علم می کردم، زیرا دوستی و محبت را غولهای بیرحم لگدمال کرده بودند، همهٔ خوبیها ناپدیده شده بود، از این پس هر چیز دیگر فقط زور بود و در برابر زور باید «عشق» برمی خاست، دیوانگی است، باشد، مگر در مبارزه عقل حاکم است، «عقل کجا پی برد شیوهٔ سودای عشق». قلبی که دوست می دارد برای آن ساخته شده که به ارزشمندترین و والاترین و مقدس ترین مواهب خدایی عشق بورزد و این را من در سیمای رزمندگان ارتش آزادی بارها و بارها می دیدم و هم چنین آن هنگام که بزرگمردان و شیرزنان در میدان تیر به استقبال شهادت می رفتند. مدت ده روز اول دائماً به زندانهای انفرادی گوناگون منتقل می شدم، در تمامی لحظات انتقال چشمهایم بسته بود، گویا مقصودشان این بود که هیچ کس متوجه حضور من در جای مشخصی نشود، اما در این میان بازداشتگاه وزارت اطلاعات شهر ارومیه را که به لحاظ شاخصهای فشار و شکنجه زبانزد خاص و عام است، شناختم.

در مرکز اطلاعات ماکو پیشاپیش یکی از مأموران مطرح کرد که قرار است در آینده از من مصاحبه بگیرند و تأکید کرد که با من خیلی کار دارند و این تا حدودی به من اثبات کرد که هم

از بازداشت و تحویل من افرادی مطلع شده‌اند و در پی اقدامهایی هستند و هم عناصر رژیم دربارهٔ من هدفهای خاصی را دنبال می کنند.

پس از طی مراحل مقدماتی بازجویی و نیش و کنایه های چندش آور به تهران منتقل شدم. بازجویی از همان لحظات اول شروع شد، ظاهر قضیه آرام بود و این آرامش می توانست معلول چند چیز باشد، یکی آن که دارند کلاً وضعیت مرا برای آینده ارزیابی می کنند، دیگر آن که آن قدر وضعیت پروندهٔ من روشن است که نیازی به شدت عمل نیست (به طوری که صریحاً به من گفتند: چون تو در ترکیه با مجاهدین در تماس بوده‌ای، حکم تو اعدام است) و نهایتاً این که دارند مواردی را برای من تدارك می کنند که قبلاً با آنها آشنا نشده‌ام.

علاوه بر آن از این پس لازم بود که به حسب اندوخته های فراوان اسارت پیشین هر یک از ترفندها را به خوبی درمی یافتم، چون مطمئن بودم که این بار رژیم با افراد تهی و فاقد کارآیی به سراغ من نمی آید. بلکه قطعاً با شیوه های جدید مرا به تنگنا می کشاند، پس بنا بر همین حدسها می بایستی مراقب همه چیز می بودم.

دیری نپایید که مرا به هتل لاله آوردند... زیاد معطل نشدم، آن چه انتظار داشتم شروع شد، بازجویی و تهدید با حضور تعداد زیادی از عناصر بالای اطلاعاتی، که هدفشان به زودی بر من روشن شد. نوع سؤالها و کیفیت تقسیم بندی آن به وضوح نشان می داد که آنها در پی جمع آوری اطلاعات از من نیستند، چون نه من در ارتش آزادیبخش خدمت کرده بودم که بتوانم از این بابت برایشان مفید باشم و نه در دفاتر ریاست جمهوری به کار سیاسی پرداخته بودم که اطلاعات مفید و مورد نیاز آنها را داشته باشم، من یک زندانی سیاسی بودم که ده سال عمرم را در زندان به سر برده بودم و آن چه از زندان می دانستم آنها بیشتر از من می دانستند. وقتی یک اسیر حامل این دو مورد مهم نباشد قطعاً فایدهٔ چندانی برای یک رژیم سرکوبگر ندارد، پس چه حیله یی در کار است که آنها این زندانی عصیانگر را که ده سال اسارت و داغ و درفش مرعوب و متقاعدش نکرده که به یک زندگی دور از سیاست بپردازد، نگه داشته اند.

این حقیقت پس از اولین دور بازجوییها از پرده بیرون افتاد.

از این لحظه به بعد احساس کردم که در این دام تنها جسم من است که باقی می ماند اما تمامی شرف و وجدان و هستی ام دفن می شود و در آن صورت من برای همیشه بایستی با همهٔ آن چه ظرف ده سال اسارت مصمم بر آن پای فشردم، خداحافظی کنم. نمی دانستم که از این پس از مدار خارج می شوم یا ریشه کن می گردم؟

به هرحال دور دوم و سوم بازجوییها شروع شد. اکثر سؤالها بی جواب می ماند. از این

پس نحوهٔ گفتگوها شماتت بار و انفعالی بود. قصدشان این بود که با سرهم‌بندی کردن مطالبی که برایم چندان تازگی نداشت، چهرهٔ مقاومت را مخدوش کنند، از هر دری سخن می‌گفتند و آسمان و ریسمان را به هم می‌بافتند. بیشتر اوقات با وجود این که گفتارشان دروغهای آشکار و اغراق‌آمیز بود و می‌شد با استدلال و خیلی خونسرد به آنها پاسخ داد، اما به‌دلیل نابرابر بودن فضای مبارزه ترجیح می‌دادم بشنوم و نگویم. چون این مثال یادم بود که گاو جنگی همیشه از پیش محکوم به مرگ است.

سرانجام موعد مقرر برای طرح خواسته‌هایشان فرارسید. گفتند سرنوشت تو می‌تواند همان باشد که خودت هم حدس زده‌ای، اما ترا نگه داشته‌ایم. حتی آقای کاپیتورن برای ما نامه نوشته و معترض شده‌اند که چرا مهرداد را محاکمه نکرده اعدام کرده‌اید؟ یعنی این که آقای کاپیتورن نمی‌گوید که چرا او را اعدام کرده‌اید، می‌گوید چرا محاکمه‌اش نکرده‌اید. خلاصه این که از حالا به بعد آقای کاپیتورن باور کرده که تو اعدام شده‌ای، دیگر از بین بردن تو کار مشکلی نیست، اما قصد ما این نیست، ما می‌خواهیم ترا آزاد کنیم، بروی دنبال کارت. ما با افرادی مشابه تو اصلاً مسأله‌یی نداریم، یعنی به درد ما نمی‌خورید، چون سازمان شما سازمانی از کارافتاده است، در حال متلاشی شدن است، حالا چه تو با آنها باشی چه نباشی. اما ما خیر ترا می‌خواهیم، برو دنبال زندگی.

به خود آمدم. داستان چیز دیگری است. وقتی کسی که تا عمق وجودش به مقاومت کینه می‌ورزد و این گونه استدلال می‌کند چرا از خود نمی‌پرسد که اگر این سازمان در حال تلاشی است ما چرا فائزه را ترور می‌کنیم و اگر از کار افتاده است، چرا برای شکار هوادارانش در اقصی نقاط جهان مزدور و تروریست اعزام می‌کنیم؟ و اگر از مقاومت چیزی باقی نمانده، چرا به سمت قرارگاههای به قول خودش خالی از رزمنده، موشک اسکاد شلیک می‌کنیم؟

درهرحال اقامت من در هتل چندان طولی نکشید (فقط یک روز) و با این ترفندها که در هتل همهٔ وسایل مهیا و مجهز نیست! مرا به خانهٔ امن! بردند، خانه‌یی که بنا به ادعای خودشان نظیر آن را به تعداد ۲۰۰ تا ۳۰۰تا دارند و زندانیان خود را نه تنها در اوین بلکه در آن جاها نیز نگه می‌دارند.

از این به بعد کارهای تبلیغی و آموزشی شروع شد، همهٔ کتابهای بریده مزدوران را جلویم پهن کردند، کتابهایی از علی رضوانی، رضا تویسرکانی، شمس حائری، فریدون گیلانی، مجید بازگونه، طاهرهٔ باقرزاده و غیره. توصیه برای خواندن این کتابها برایم بسی تعجب‌آور بود، زیرا این کتابها گرچه به منظور مخدوش کردن چهرهٔ مقاومت نوشته شده، اما در لابه‌لای آنها، رژیم را نیز هدف قرار داده بودند و یکی از بازجویان ادعا می‌کرد هنوز

هم با برخی از نویسندگان مربوطه اختلاف عقیده دارند. اما دائماً خواندن آنها را برای گرفتن درس عبرت به من توصیه می کردند، به این نیز اکتفا نکردند و برای این که سناریو کاملاً اثربخش باشد، نمونهٔ زندهٔ آن یعنی ناهید حسینی را نیز آوردند. البته کسانی دیگر را نیز به سراغم فرستادند. چند پرسش کوتاه از او برایم عمق فاجعه بار سقوط او را روشن کرد و دانستم که این کارها که از جانب بریده مزدوران سر می زند و در قالب قیافه های حق به جانب و استدلالهای باب طبع رژیم صورت می گیرد، ریشه در کجا دارد و از کدام سرچشمه آب می خورد. اما آن چه در جامعهٔ تحت ستم می گذرد و آن چه سردمداران حاکم نشان می دهند چیزی است که دل به آن نتوان بست. ارائهٔ کتابهای بریده مزدوران آن هم در آن جا یک چیز را بر من ثابت کرد، به خصوص که وقتی احساس کردم که در خارج کشور اقدامهایی در سطح بین المللی و مجامع حقوق بشری برای من صورت گرفته است و سرنوشت مرا پیگیری می کنند، دیگر تردیدی به خود راه ندادم که رژیم قصد دارد از من به عنوان یک عامل در جهت هدفها و منافع خودش استفاده کند و این وقتی مسجل شد که بازجویان ارشد با ۳شرط نزد من آمدند، طرح کلی قضیه برایم روشن شد:

۱ـ نفوذی گری در سازمان مجاهدین در خارج کشور

۲ـ همکاری اطلاعاتی در داخل

۳ـ همکاری با رژیم در متهم ساختن مقاومت به نقض حقوق بشر و زندان و شکنجه

ظاهراً می خواستند مسیری برایم مشخص کنند که چندی است برخی از بریده های ظاهراً حق به جانب طی کرده اند و برای خود در خارج کشور دفتر و دستکی به هم زده و به شغل شریف! آدم فروشی و فحاشی و نفاق و پخش اراجیف و لگدزدن به مقاومت اشتغال دارند، البته از قبل به درستی روشن بود که سرنخ قضیه به کجا وصل بوده و احتمالاً حضرات یک دوره برای درس خواندن! به همین مدرسه ها! که من را آورده بودند، آمده اند.

در این خانه یک کمد مخصوص کتابهای همینها بود و یک کمد حاوی پروندهٔ جداشده ها! از مقاومت.

به هرحال پس از گذران این دوره و درس اجباری! نوبت به پیشنهاد کار عملی رسید، از قبیل این که طی نامه یی به آقای کاپیتورن بنویسم که همسرم توسط مجاهدین به گروگان گرفته شده و ارائهٔ نامه به نمایندهٔ ملل متحد در فرودگاه مهرآباد و ارائهٔ نسخه های دیگری به عفو بین الملل و دفتر ملل متحد در ژنو، کار به بن بست خاصی نزدیک می شد، تهدید به گروگان گرفتن افراد خانواده، تهدید به فرستادن به اوین و مجازات اعدام و از این قبیل هر روز تکرار می شد، اما از سوی دیگر مقاومت، نمایندهٔ ویژهٔ ملل متحد، نماینده های حقوق بشری و بسیاری از نمایندگان پارلمانها به دنبال قضیه بودند. سرانجام با چشم پوشی از

موارد قبل، نامه را که به دلخواه خودشان نوشته و پای آن از من امضا گرفته بودند در فرودگاه مهرآباد به نمایندهٔ کمیساریای عالی پناهندگی تحویل دادم و آنها از صحنه فیلمبرداری هم کردند تا نشان دهند که من از ایران خارج شده‌ام و در صورت وقوع هرگونه حادثه‌یی آنها از مظان اتهام دور باشند.

شایان ذکر است که آنها قصد داشتند ابتدا مرا به انگلیس منتقل کنند تا بتوانند قبل از شروع کنسرت ارلزکورت لندن مرا به‌نحوی وارد سالن کنند تا به‌نوعی در اذهان عمومی جوسازی نمایند. اما این حیله به‌دلیل نبودن وسایل لازم میسر نشد و به‌ناچار به‌همان پرواز ترکیه اکتفا کردند و خبر را نیز دو روز قبل از کنسرت پخش کردند تا بتوانند حتی اندکی هم که شده موضوع کنسرت و فضای آن‌را تحت‌الشعاع قرار دهند، اما این خواب آن‌طور که فکر می‌کردند، تعبیر نشد.

در فرودگاه استانبول نفرات سفارت و مأموران وزارت اطلاعات با دوربین فیلمبرداری در انتظار ورود من بودند و یکی از آنها که مرا به آنکارا برد، تا پایان فاکس نامه‌ام به مراجع مختلف بین‌المللی، پاسپورتم را در اختیار داشت.

در آنکارا نیز مرا به‌شدت تحت مراقبت گرفته بودند اما با پناه‌بردن به مقر ملل متحد همه چیز عوض شد. مسئولان مربوطه از سرنوشت من آگاه بودند و طی شش ساعت مصاحبه و بیان حقایق تمامی آن‌چه که در آن شرایط به من تحمیل نموده بودند را تکذیب کردم. مسئولان دفتر ملل متحد و کمیساریای عالی پناهندگان نیز بلافاصله از وزارت کشور ترکیه خواستند که مسئولیت حفظ جان مرا به‌عهده بگیرند و از آن پس تحت حفاظت پلیس ترکیه قرار گرفتم و بلافاصله پس از ورود به سوئد، آقای کاپیتورن را به‌وسیلهٔ نامه در جریان امور قرار دادم.

امروز اما همهٔ هستی و موجودیت خود را به همهٔ کسانی که در این راه مرا یاری کردند مدیون می‌باشم. می‌دانم که برایم چه کارها کرده‌اند، می‌دانم که نهادهای حقوق بشری به‌دنبال قضایای من از هیچ تلاشی فروگذار نکردند، می‌دانم که خانواده‌ام تلاشی وافر برای رهایی من به‌کار بردند و می‌دانم که بسیاری از ارگانهای مقاومت عادلانهٔ مردم ایران برای رهاییم تلاش کردند و می‌دانم که بسیاری از ایرانیان شریف و آزاده با برپایی تظاهرات و مراجعه به دولتمردان و سازمانهای جهانی دفاع از حقوق انسانها خواستار رهایی من شدند، همهٔ اینها هم برای من و هم برای همهٔ آزاداندیشان مغتنم است. به همت والای همهٔ رزمندگان آزادی و مبارزان و آزاداندیشان که دلشان برای ایران این زیباترین وطن می‌تپد، درود می‌فرستم و برای همهٔ تلاش‌گران راه رهایی ایران آرزوی موفقیت می‌کنم.

مهرداد کاووسی

مهندس عباس میناچی
توطئهٔ کثیف رژیم علیه مجاهدین را افشا کرد

ایران زمین۱۱۶ (۱۴آبان۷۵)

شانتاژ ضدانسانی برای تحت فشارگذاشتن خانواده های هواداران و فعالان مقاومت در ایران، از تخصصهای ویژهٔ وزارت اطلاعات حکومت آخوندی است. در گفتگویی که در زیر می خوانید، با نمونهٔ دیگری از این شیوه، که توسط آخوندها به طورگسترده به کار برده می شود، آشنا می شوید. در این توطئه، آخوندها نه تنها یک خانواده را زیر شدیدترین فشارهای روحی قرار داده و در اضطراب و نگرانی غرق کرده اند، بلکه برای رسیدن به مقصود خود، سازمانهای مدافع حقوق بشر را هم به بازی گرفته اند.

افشای توطئه نشان می دهد که چگونه آخوندها با چنگالهای خون آلود و کارنامهٔ سیاهی که از شکنجه و اعدام و ترور دارند، می کوشند تا به قول خودشان «برگ حقوق بشر» را روی قربانیان نقض حقوق بشر برگردانند. به این ترتیب آنها نوع جدیدی از شکنجهٔ روحی را، که البته در بسیاری از موارد با شکنجه های جسمی همراه است و اعضای بیگناه خانواده های مبارزان راه آزادی قربانیش هستند، به اشکال گوناگون شکنجه های اختراع شده توسط حکومت آخوندی افزوده اند.

● **ممکن است خودتان را معرفی کنید و بگویید از چه سالی در رابطه با مقاومت فعالیت می کنید؟**

من عباس میناچی هستم. تحصیلاتم را در رشتهٔ مهندسی برق در آمریکا گذراندم و در دانشکاه آیوا به عنوان استادیار کار می کردم. در سال۶۳ برای پیوستن به صفوف مجاهدین به منطقه مرزی رفتم. از ابتدای تأسیس ارتش آزادیبخش، در این ارتش

به خدمت مشغولم و از سال۷۲ افتخار عضویت در شورای ملی مقاومت را پیدا کردم. پدرم، ناصر میناچی، در دولت موقت بازرگان وزیرارشاد ملی بود.

● **شما کی** و **چگونه از توطئهٔ** رژیم و **تحت** فشارگ**ذاشتن خانواده‌تان مطلع شدید**؟

تیرماه گذشته بود؛ که مطلع شدم پدرم طی نامه هایی به سازمانهای حقوق بشری اظهار نگرانی کرده که من در زندانهای مجاهدین تحت شکنجه و بازداشت هستم. باورم نمی شد که پدرم این کار را کرده باشد. می دانستم به هر صورت آدم دنیادیده یی است و بی جهت به دنبال این شایعات و اخبار راه نمی افتد. ازطرف دیگر خباثت این رژیم را هم در همهٔ زمینه ها دیده بودم و می دانستم که این قضیه، توطئه یی است که برای مقاصد خود راه انداخته و حتماً به اشکال مختلف پدرم را زیر فشار گذاشته است. از فشارهای روانی گرفته تا هر چیز دیگر. اما بیش از همه دلم برای مظلومیت این مقاومت می سوخت که چطور با تن و جان خونفشان حالا می بایست با انبوهی شهید و اسیر، بر صندلی متهم نشسته و در مقابل سازمانهای حقوق بشری از خود دفاع کند.

از آن جا که برای من روشن بود که رژیم دست اندرکار یک توطئه است برای پیگیری و کشف حقیقت بایستی به اروپا می آمدم. از یک طرف کارها و مسئولیتهایم را می بایست بر دوش همرزمان دیگر قرار می دادم و از طرف دیگر نگران بودم که به خانواده ام چه دروغهایی گفته شده و آنها را تحت چه فشارهایی قرارداده اند که دست به این کار زده اند. علاوه بر این، مشکلات مسافرت به خارج، آن هم از منطقه مرزی، ذهنم را مشغول کرده بود. ولی سرانجام مشکلات حل شد و توانستم به اروپا بیایم.

● در **اروپا** چه **اقدامهایی کردید، آیا از نتایج** آن **راضی هستید؟**

طی مدتی که در این جا هستم، با ارگانهای مختلف بین المللی مدافع حقوق بشر در تماس بودم و در ملاقاتهای متعدد توطئهٔ کثیف رژیم و فشاری را که بر خانوادهٔ رزمندگان ارتش آزادی و فعالان مقاومت ایران در داخل کشور می آورد، برای آنها تشریح کردم. نامه های مختلفی برای عفو بین الملل، صلیب سرخ بین المللی، پروفسور کاپیتورن، دیده بان حقوق بشر و... نوشتم و ماجرای فشارهای رژیم بر خانواده ام را تشریح کردم. در سفری که نمایندهٔ ویژهٔ کمسیون حقوق بشر به ژنو داشت ملاقات بسیار خوبی با ایشان داشتم. شاید مطلع باشید که پاکس کریستی، در اطلاعیه یی که در این باره منتشر کرده، به موضوع دروغپردازیهای رژیم در مورد من

اشاره کرده است.

علاوه بر این، وضعیت خودم را برای سازمانها و شخصیتهای مدافع حقوق بشر به تفصیل گفتم و تأکید کردم که رژیم می خواهد سازمانهای حقوق بشری را علیه مقاومت ایران به کار بگیرد و آنها باید مراقب باشند که به دام توطئه های رژیم نیفتند. هم چنین مصرانه از آنها خواستم که به خاطر خانواده های رزمندگان، که تحت حاکمیت رژیم دستشان از همه جا کوتاه است، این توطئه را افشا کنند و راه این گونه شانتاژها و اعمال فشارهای رژیم را ببندند.

در مجموع فکر می کنم نتایج خوبی از این ملاقاتها گرفته شد. شاید بتوان گفت عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. آخوندها می خواستند با استفاده از شناخته شدگی خانوادهٔ من به خیال خودشان یک برگ علیه مقاومت رو کنند. درحالی که همهٔ ارگانهای بین المللی ذیربط و مدافع حقوق بشر به خوبی فهمیدند که این تبلیغات، تا چه اندازه بی پایه و عاری از حقیقت است و دلیلی جز وحشت رژیم از مقاومت ندارد.

● **آیا توانستید با خانواده هم تماسی بگیرید؟**

به اروپا که رسیدم، در اولین فرصت با پدر و مادرم تماس گرفتم، صدای آنها بسیار شکسته و غمگین بود. معلوم بود که رژیم تا آن جا که توانسته، با دادن خبرهای دروغ آنها را زیر فشار قرار داده است. پس از توضیحات خانواده، متوجه شدم که مدتی است ایادی رژیم مستقیم و غیر مستقیم با آنها تماس گرفته و سعی کرده اند آنها را نسبت به سرنوشت من نگران کنند. البته صدایم را که شنیدند، احساس کردم که دیگر جای نگرانی برایشان نیست. به وضوح می دیدند که چقدر عوامل رژیم حیله گری کرده اند.

● **رژیم چگونه توانست خانوادهٔ شما** را **این طور در نگرانی فرو برد**، برای **این کار به چه شیوه یی متوسل شد؟**

زمستان پارسال یکی از عوامل سفارت رژیم آخوندی در فرانسه، سراغ پدرم رفته و به او گفته بود که پسرت توسط مجاهدین دستگیر شده و در زندانی در اردوگاه رمادی به سر می برد. همین مزدور به پدرم توصیه کرده بود که برای نجات من، باید به ارگانهای بین المللی مراجعه کند و از آنها بخواهد مجاهدین را تحت فشار بگذارند. یک ماه بعد، مسعود غفاری، یکی از اعضای وزارت اطلاعات رژیم، سراغ پدرم

رفت و به او گفت که پسرت، عباس، در یک درگیری مرزی توسط مجاهدین کشته شده است. پدرم می گفت که این خبر دیگر او را داغان کرده بود، به طوری که جرأت نکرده بود که آن را به مادرم بگوید. با ایجاد چنین فضایی، پدرم را مجبور می کنند که نامه هایی برای مراجع حقوق بشری بنویسد و از وضعیت من اظهار نگرانی کند. تصورش را بکنید یک پدر و مادر پیر، که عمری زحمت بزرگ کردن فرزندی را می کشند و به امید دیدار او هستند، ناگهان به آنها خبر داده شود که فرزندشان در زندان و زیر شکنجه است و بعد هم در یک درگیری مرزی کشته شده است، چه حالی خواهند داشت؟

● **به نظر شما هدف** رژیم از **این کار** چه بود؟

راستش برای خودم شنیدن این دروغپردازی رژیم خیلی عجیب بود. چراکه من حی و حاضر وجود داشتم و رژیم می بایست این را هم در نظر می گرفت که من در مقابل چنین شایعاتی عکس العمل نشان خواهم داد. اما واقعیت این است که رژیم به حدی مستأصل است که از هر دستاویزی برای به در بردن خود از بحرانی که گریبانش را گرفته، استفاده می کند.

چرا که این رژیم تاکنون ۳۸ بار به خاطر نقض حقوق بشر، در سازمان ملل متحد محکوم شده است و در تمامی محافل بین المللی به عنوان یکی از بزرگترین ناقضان حقوق بشر شناخته می شود. از طرف دیگر از اعتبار بین المللی مقاومت و رئیس جمهور محبوب آن به شدت وحشت کرده است. از این رو سعی می کند از هر طریق ممکن، از برگ حقوق بشر علیه مجاهدین استفاده کند و توجهات بین المللی را، حتی برای یک روز هم که شده، از خود منحرف نماید. برای همین هم شایعات مسخره مبنی بر وجود زندان و شکنجه در قرارگاههای مجاهدین را پخش می کند.

رژیم می داند که خطر اصلی که تهدیدش می کند، از طرف ارتش آزادیبخش است و همواره در وحشت از آن به سر می برد. به همین خاطر در صدد است که از هر راه روی رزمندگان این مقاومت فشار بیاورد. در همین رابطه است که به صورت رذیلانه یی از اهرم خانواده و روابط و عواطف خانوادگی استفاده می کند. این همان رژیمی است که طی این سالها خانواده های زیادی را به صورت جمعی به قتل رسانده یا در سیاهچالهای مخوفش، در حضور پدر یا مادر، فرزند جگرگوشه شان را شکنجه کرده است. این جا هم با سوءاستفاده از احساسات و عواطف خانوادگی، دست به این کار کثیف می زند و چنین اخباری را در میان خانواده های رزمندگان پخش

می کند تا روحیهٔ خانواده ها را درهم بشکند. به خصوص که می داند برای رزمندگان ارتش آزادیبخش در منطقه مرزی، تماس مستقیم با ایران چه اندازه مشکل است.

● **آن طور که ما مطلع شدیم شما در حال ترک اروپا هستید و در نظر دارید به زودی به پایگاههای ارتش آزادیبخش برگردید. در این زمینه چه توصیه ها یا نکاتی برای هم میهنانمان دارید؟**

روشن است که خانوادهٔ من تنها خانواده یی که هدف این توطئهٔ رذیلانه قرار گرفته باشد، نبوده و نیست. رژیم در واپسین نفسهایش هر کاری از دستش بربیاید، برضد این مقاومت و هوادارانش انجام می دهد. من می خواهم از فرصت استفاده کنم و به همهٔ هموطنان و هواداران مقاومت و به خصوص خانواده های رزمندگان ارتش آزادی، بگویم که به هیچ وجه به این شایعات توجه نکنند. و این گونه توطئه های رژیم را همه جا افشا کنند. بدیهی است که این هم بخشی از مبارزهٔ ما علیه رژیم است. معلوم است که وقتی مقاومت در این جا با چنین سرعتی پیش می تازد و از سوی دیگر بهترین فرزندان ایران زمین راه ارتش آزادی را در پیش می گیرند تا با میل و ارادهٔ خود برای آزادی میهن اسیرمان از دست آخوندهای جنایتکار بجنگند، رژیم بیکار نمی نشیند و سعی می کند با این توطئه ها جو بدبینی و ترس ایجاد کند. بر طبق اخبار رسیده، رژیم برای این طرح بودجهٔ کلانی نیز اختصاص داده و ارگانهای اطلاعاتی خود را حول آن بسیج کرده است. بدیهی است که افشای این توطئه و بی توجهی به این شایعات، خودبه خود طرح رژیم را با شکست روبه رو می کند و این همان چیزی است که از آن به شدت می ترسد.

باید یادآوری کنم که خانواده های رزمندگان و اعضای مقاومت در هر کجا که هستند، می توانند با شماره تلفنهای روابط عمومی ارتش آزادیبخش و دفاتر رئیس جمهور برگزیدهٔ مقاومت در کشورهای مختلف، تماس گرفته و جویای حال فرزندان خود شوند یا برای آنها نامه یا پیام بفرستند. بار دیگر از خانواده های رزمندگان آزادی درخواست می کنم که به هیچ وجه به این شایعات توجه نکنند و این توطئه را در میان بقیهٔ خانواده ها نیز افشا کنند. مهم این است که، این توطئهٔ رژیم را بر سر خودش خراب کنیم. و بالاخره، خانواده هایی که قربانی چنین توطئه هایی شده اند، می توانند با ارسال نامه به سازمانهای حقوق بشری به افشاگری علیه این طرح بپردازند و طعم شکست دیگری را به رژیم بچشانند.

اشک و آه ساواک آخوندی برای «یوسف گم گشته در بغداد»!

عباس میناچی

چند ماه قبل، در مصاحبه‌یی که با «ایران‌زمین»، داشتم، به یکی از کثیف‌ترین توطئه‌های رژیم اشاره کردم که طی آن وزارت اطلاعات با فشار روی خانواده‌های مجاهدین و رزمندگان و وابستگان مقاومت و تکرار اکاذیبی از قبیل وجود زندان و شکنجه در درون مجاهدین و ارتش آزادیبخش و زندانی کردن فرزندان آنها، خانواده‌ها را مجبور به نامه‌نگاری به سازمانهای حقوق‌بشری می‌نماید. در همین زمینه به تبلیغات و دروغپردازیهای ساواک آخوندی مبنی‌بر زندانی کردن خود من توسط سازمان اشاره کردم و فشارهایی را که در این رابطه نسبت به خانواده و پدرم اعمال نموده و خطوط و اقداماتی را که دنبال کرده بود، مطرح نمودم. هم‌چنین اشاره کرده بودم که در همان روزها ساعتهای متمادی با پدرم صحبت کرده‌ام و مکرراً با او تماس تلفنی داشته‌ام.

اما در هفتهٔ گذشته مطلع شدم که نشریه‌یی به‌نام «میهن»، متعلق به باند مزدوری به‌نام کشتگر (از شریکان باند موسوم به اکثریت)، در شمارهٔ دیماه خود، همان اراجیف وزارت اطلاعات رژیم را به‌صورت نامه‌یی با امضای پدر من با تیتر «دوازده سال است از سرنوشت فرزندم خبر ندارم»، چاپ کرده و در آن ضمن انکار واقعیاتی که من در مصاحبه‌ام افشا کرده بودم (فشارهای وزارت اطلاعات برای وادار نمودن پدرم برای تماس با مجامع حقوق بشری)، و بدون هیچ اشاره‌یی به تماسهای تلفنی و صحبتهای طولانی من با پدرم، هم‌چنان از قول پدرم مدعی شده بود که ۱۲ سال است از سرنوشت من خبری ندارد!

در همین روزها یک مزدور اجاره‌یی ساواک آخوندی به نام علیرضا نوری‌زاده، در کیهان پس‌مانده‌های ساواک شاه، که این روزها کوس رسوایی روابط مزدوری اربابانشان (باندها و سرکردگان سلطنت‌طلب) با وزارت اطلاعات رژیم، در همه‌جا زده شده است، اراجیف مشابهی را با بیان «عارفانه» و «شاعرانه» به‌هم بافته و برای «یوسفی گم شده در بغداد» که من باشم سوز وگداز کرده است که: «میناچی و

همسرش امروز فقط یک آرزو دارند، این که از سرنوشت پسرشان دکتر عباس میناچی آگاه شوند... او به طایفهٔ دردکشان دردکشیدهٔ سازمان پیوست و همین امر باعث وحشت پدر و مادرش شد که دست توسل به سوی عالم و آدم دراز کردند تا شاید عباس را بار دیگر ببینند. اما تا امروز این استمداد به جایی نرسیده است» (کیهان لندن ۴بهمن۷۵). مزدور اجاره یی در ادامهٔ نوشته اش برای تشریح ابعاد این «فاجعه» مدعی شده است که رژیم به فرزند آقای رجوی اجازه داد که به دیدار پدر برود، ولی پدر و مادر من اجازه نیافته اند که با من دیدار کنند.

آری وقتی مجاهدین به چنین شقاوتهایی متهم شوند، لاجرم همین طور بایستی از «رحمت و عطوفت» لاجوردی و دیگر دژخیمان پلید آخوندها ستایش کرد و «فضائل» آنها را برشمرد!

آخر، تا آن جا که به عوامل دستگاه سرکوب و جاسوسی رژیم مربوط می شود، آن گونه توصیفات «عارفانه» از ولی فقیه جنایتکار رژیم و این گونه ستایشهای «شاعرانه» از سردژخیم آخوندها (لاجوردی)، لازمهٔ تکرار این گونه اتهامهای رژیم نسبت به مجاهدین و رهبری پاکبازشان می باشد. آن هم در نقطه یی که تداعی کنندهٔ شقاوت آمیزترین صحنه هاست: به نمایش گذاشتن فرزند شیرخوار اشرف و مسعود بر بالای سر پیکر مادر شهیدش در تلویزیون، همان صحنه یی که پاکترین عواطف و رقیقترین احساسات ملت ما را جریحه دار کرد. لابد که با این توصیفات، رهنمود ساواك آخوندی و پیام سوز و گدازهای مزدورانش این است که «یوسف گم شده در بغداد»، یعنی من، بایستی خود را از «اسارت» رهبری مجاهدین نجات دهم و به «رحمت و عطوفت» همان اربابان مورد ستایش نوری زاده و کشتگر و... پناه ببرم!

البته نه از وزارت اطلاعات آخوندها و نه از امثال این مزدوران انتظار دیگری نیست. آخر یکی از اینها همان باند معلوم الحالی است که همراه با خائنان اکثریتی در سرکوب و لودادن مجاهدین و دیگر مبارزان راه آزادی شرکت داشته و پس از سرآمدن تاریخ مصرفش در داخل کشور، تحت عنوان «اپوزیسیون» به پشت جبههٔ سیاسی رژیم علیه مقاومت در خارج کشور منتقل شد و همین ۳ـ۴سال پیش بود که خبر داد دفتر رفسنجانی (اسم مستعار وزارت اطلاعات) با آنها تماس گرفته است و این را به عنوان یک «خبر خجسته» حلوا حلوا کرد. البته قبل از آن بارها در نقش تریبون ساواك آخوندی، از زندان و شکنجه در درون مجاهدین «خبر» داده بود.

راستش از این همه حماقت ناشی از پیسی وزارت اطلاعات رژیم خنده ام گرفت. یاد ضرب المثل «دزد ناشی به کاهدان می زند» افتادم. واقعاً این آدمهای کودن

چه مراجعی و چه حضراتی را به‌عنوان مرجع شکایت پدر من انتخاب کرده‌اند. آخر کسانی که پدر من را می‌شناسند می‌دانند که او با توجه به تنفرش نسبت به این باندهای توده‌یی هزار سال آزگار هم که شده نیم‌نگاهی هم به این جماعت نمی‌اندازد چه برسد به این که برای دیدن پسرش به آنها نامه بنویسد. یا شکایت کسی را نزد آنها ببرد. از این خنده‌دارتر ادعاهای نوری‌زاده است که به قول خودش سابقاً روزی دو سه بار در تماس با پدر من و یارانش بوده است. یادم می‌آید که پدرم از زمان شاه، او را مزدور ساواک و آدمی بی‌چشم و رو توصیف می‌کرد و هیچ مراوده‌یی با او نداشت.

ضمناً این مزدور ادعا می‌کند که نامه‌های پدرم به سازمانهای حقوق بشری را در دست دارد. آن‌چه مسلم است این است که این نامه‌ها را ازطریق کارفرمایانش در ساواک آخوندی دریافت کرده تا این مأموریت تبلیغاتی را انجام دهد.

درست در هنگامی داشتم همین مطلب را می‌نوشتم، خبردار شدم که نشریهٔ دیگری به‌نام «نیمروز» که به‌ارگان نیمه‌رسمی وزارت اطلاعات معروف است، عین همین نامهٔ جعلی را با مقدمه‌یی حاوی مقداری خوش‌خدمتی بیشتر چاپ کرده و با یک تیتر درشت نوشته‌است که «مجاهدین خلق فرزند ناصر میناچی را در عراق زندانی کرده‌اند». جالب این جاست که این نشریه، به گفتگوی من با روزنامهٔ ایران زمین نیز اشاره کرده است. گفتگویی که طی آن به‌تفصیل در مورد این توطئهٔ وزارت اطلاعات و تماسهایی که با پدرم داشتم توضیح داده‌بودم. با این حال گردانندگان این ننگین‌نامه دروغهایی را که وزارت اطلاعات در اختیارشان گذاشته عیناً چاپ کرده‌اند. البته در این که ساواک آخوندی وقتی می‌خواهد خطی را پیش ببرد از طریق تمام ارگانها و امکاناتش به‌طور یکسان پیش می‌برد، تردیدی نیست. روشی که به‌رسوا شدن هرچه‌بیشتر این ارگانها می‌انجامد. تا آن‌جا که یادم می‌آید پیش از این ایران‌زمین دربارهٔ رابطهٔ پرویز اصفهانی (گردانندهٔ «نیمروز») با ساواک آخوندی و تعهدی او که درمقابل دریافت دستمزد برای لجن‌پراکنی علیه مجاهدین و مقاومت ایران سپرده است، به‌تفصیل نوشته و افشاگری کرده است. بنابراین نیازی نمی‌بینم که بیش از این در بارهٔ این ننگین‌نامه چیزی بنویسم.

واقعیت این است که پس‌از افشاگریهایی که علیه توطئهٔ رژیم در رابطه با خانواده‌های مجاهدین و رزمندگان ارتش آزادیبخش صورت گرفت، و به‌خصوص با انعکاس آن در گزارش پروفسورکاپیتورن (که با شخص ایشان در ژنو و هم‌چنین با برخی سازمانهای دیگر حقوق بشری در سفرم به اروپا دیدار و راجع به این موضوع گفتگو کردم) در مورد نقض حقوق بشر در ایران توسط رژیم، وزارت اطلاعات به

دست و پا افتاده تا بازهم از طریق فشار روی خانواده ها، ازجمله پدر من، و هم چنین با به کار گرفتن مزدوران خود در خارج کشور این اراجیف را بار دیگر پخش کند. این دروغپردازیهای ابلهانه و ازجمله این ادعای مسخره که خانوادهٔ من ۱۲ سال است که از وضعیتم خبری ندارند، در شرایطی مطرح می شود، که همین اخیراً در جریان یک سفر چندماهه که به اروپا داشتم، با پدرم و مادرم که به آمریکا رفته بودند و سایر اعضای خانواده و بستگان، بارها تماس گرفته و ساعتها با یکدیگر صحبت کردیم. بنابراین جای هیچ نگرانی دربارهٔ وضعیت من باقی نمانده و این را همان زمان پدرم صراحتاً به همان سازمانهای حقوق بشری که تحت فشار وزارت اطلاعات برای آنها نامه نوشته بود، چه به صورت مکتوب و چه به صورت شفاهی اعلام کرد. ضمناً از آن جاکه خودم ویزای آمریکا نداشتم چندین بار مصرانه از پدر و مادرم خواستم که برای دیدن من به هرکشور اروپایی که مایلند بیایند، ولی آنها از ترس ایادی و جاسوسان رژیم از این کار و از دیدار فرزند خود صرفنظر کردند. بااین حال تا زمانی که پدر و مادرم به ایران برگشتند، در اروپا به انتظار دیدارشان ماندم، ولی ترس آنها از رژیم مانع دیدارمان شد.

پس ملاحظه می کنید که این گونه به اصطلاح دلسوزیها، چیزی جز تکرار اراجیف وزارت اطلاعات رژیم و پیشبرد خطوط سیاسی و تبلیغاتی آن نیست. زیرا هرگونه نامه نگاری به نام پدرم، تا زمانی که تحت حاکمیت دیکتاتوری آخوندی است، ساخته و پرداختهٔ وزارت اطلاعات است. به همین منظور از مراجع بین المللی درخواست کرده ام این توطئه را محکوم کنند و رژیم را برای پایان دادن به این اقدامات ضدانسانیش علیه خانواده ها، ازجمله خانوادهٔ من، تحت فشار بگذارند.

اما تا آن جا که به مزدوران و پادوهای خارج کشوری رژیم برمی گردد این اشک تمساح ریختنها و دل سوزاندنها برای پدر و مادرها و خانواده های مجاهدین که تیغ و دشنه و دار جلاد زندگی و فرزندی برای آنها باقی نگذاشته، هیچ دردی از آنها دوا نمی کند. بهتر است دهان کثیف خود را بسته و به حال و روز مواجب دهندگانشان گریه کنند که اکنون اوجگیری فعالیتهای مقاومت آنها را دچار رعشهٔ مرگ کرده است.

رسوایی رژیم آخوندی

به رغم تنشها و توطئه های رژیم و به رغم اقدامات عوامل وزارت اطلاعات درخارج و داخل کشور ـ که درصفحات پیشین با نمونه هایی از آن آشنا شدید ـ حکومت آخوندی کمترین موفقیتی در بازی رذیلانه اش با «برگ حقوق بشر» به دست نیاورد. تلاشهای رژیم نه فقط موفقیتی به دست نیاورد، بلکه با محکومیت و ابراز تنفر بسیاری از شخصیتها و سازمانهای مدافع حقوق بشر روبه رو شد. شیوه های مورد استفاده رژیم در این تلاشها نیز در معرض محکومیت جامعهٔ بین المللی قرار گرفت و عالیترین مرجع بین المللی نسبت به آن واکنش نشان داد وخواستار توقف آنها گردید.

پروفسور موریس دنبی کاپیتورن، نمایندهٔ ویژهٔ ملل متحد برای بررسی نقض حقوق بشر در ایران، در گزارش خود به مجمع عمومی ملل متحد در نوامبر۱۹۹۶، برموارد زیرین انگشت گذاشت:

ـ « خروج خانم مرضیه، خوانندهٔ محبوب ایرانی ۷۲ساله، در سال ۹۴ منجر به آزار و اذیت دخترش در تهران شد و بنا بر گزارشهایی، پسرش را مجبور کردند که کنسرت این خواننده را که در ژوئن۹۶ در لندن برگزار شد، تحت این بهانه که مادرش زندانی یک گروه اپوزیسیون است به هم بریزند».

ـ «در دسامبر۹۵ یکی از خویشاوندان آقای محمد تقدسی، خوانندهٔ اپرا، در فرودگاه تهران دستگیر شد و تحت فشار قرار گرفت تا از این خواننده بخواهد که برای اپوزیسیون ایران برنامه اجرا نکند».

ـ « به خانوادهٔ آقای عباس میناچی مقدم در ایران گفته شده بود که وی در یک زندان که متعلق به اپوزیسیون است زندانی است. آقای میناچی در روز ۲۷اوت۹۶، طی

ملاقاتی با گزارشگر در ژنو اتهامات ایراد شده در مورد اسارت را انکار کرد».
ـ « پناهندگان ایرانی در کشورهای اروپایی گفته اند که به خانواده هایشان در ایران تلفنهای تهدیدآمیز شده و به آنها گفته شده از اقوامشان بخواهند که دست از فعالیت سیاسی بردارند یا به ایران بازگردند. مطابق این گزارشها، حالت صدا و لحن این بستگان نشان می داده که یا تحت نظر بوده یا متن از پیش نوشته شده یی را می خوانند».

ـ «اعدام مهرداد کلانی در ۲۲ژوئن۹۶ که از جمله «به جرم ملاقات و گفتگو» با گالیندوپل و هیأت همراه او صورت گرفت. در ۱۱ژوئن گزارشگر طی نامه یی دولت ایران را از شرایط و نکاتی که در آئیننامهٔ مربوط به جمع آوری اطلاعات توسط نمایندگان ویژه وجود دارد، مطلع نمود و به قطعنامه۷۰/ ۱۹۹۶ کمیسیون حقوق بشر استناد کرد. در ۹اوت۹۶ گزارشگر نامهٔ دیگری به دولت ایران فرستاد و خواستار اطلاعات دقیق در مورد چگونگی اجرای دادگاه و حکم اعدام مهرداد کلانی شد. دولت ایران جوابی به این خواسته نداد. آقای کلانی در نامه یی که در آخر ماه مارس۹۶ به گزارشگر نوشته بود، به شرایط زندان و سلول انفرادی در بخش آسایشگاه زندان اوین اشاره کرده بود*

* در پانویس گزارش نیز دراین باره می خوانیم :
نامهٔ مورخ ۱۱ژوئن۱۹۹۶ در مورد آقای مهرداد کلانی فرزند علی اکبر، هوادار شورای ملی مقاومت که مدعی گردیده به خاطر ملاقات با آقای رینالدو گالیندوپل و برخی مسائل دیگر بازداشت گردیده است. این ملاقات به تاریخ ۲۲ژانویهٔ۱۹۹۵ در دفتر توسعهٔ سازمان ملل متحد در تهران صورت گرفته و نامبرده در حین خروج از این دفتر بازداشت شده است (رجوع کنید به پاراگراف۱۳ بند۲). نامبرده در شعبهٔ دوم دادگاه انقلاب در تاریخ ۱۳ژانویه به مرگ محکوم شد. یکی از جرائم نامبرده ملاقات با گالیندوپل و همراهانش بوده است.

فصل ششم

شکست توطئه‌های رژیم

شکست مفتضحانهٔ آخوندها در بازی با «برگ حقوق‌بشر»

از پیام مسئول شورای ملی مقاومت
به مناسبت هجدهمین سالگرد انقلاب ضد سلطنتی
بهمن ۷۵

... آخوندها با سرمایه گذاریهای کلان در همهٔ زمینه‌ها می‌خواستند که به قول خودشان «برگ حقوق بشر» را علیه مجاهدین و شورای ملی مقاومت برگردانند. به این منظور:

اولاً: در داخل ایران سراغ بسیاری خانواده‌های مجاهدین رفتند تا با انواع فشارها، آنها را وادار کنند که به مجامع بین‌المللی نامه بنویسند و اظهار کنند که فرزندان مجاهدشان را خود مجاهدین زندانی کرده‌اند و شکنجه می‌کنند. آخوندها در این زمینه از هرجعل و دروغ و دغل و هم‌چنین انواع تهدیدها فروگذار نکردند. برخی ارگانهای مدافع حقوق‌بشر به نمایندگان مقاومت می‌گفتند که سیل نامه‌ها به طرف ما سرازیر شده است و خود همین وضع نشان می‌دهد دولت پشت قضیه است. به این ترتیب یک رژیم حاکم بسیج داده بود که علیه سازمان و نیروی مخالف خودش به مجامع بین‌المللی شکایت کنند که اینها حقوق‌بشر را نقض کرده‌اند.

ثانیاً: خانواده‌های اعضا و هواداران مقاومت را که در خارج به‌سر می‌برند، به‌اشکال مختلف تحت فشار گذاشتند که با فرزندانشان تماس بگیرند و آنها را هرطور شده یا به داخل کشور بکشانند یا وادار به موضعگیری و کناره‌گیری از مقاومت کنند.

به میزانی که تیغشان می برید منسوبین نزدیک را با انواع تهدیدها و تطمیعها به کار یا به گروگان گرفتند یا دستگیر کردند و تحت شکنجه قرار دادند تا به وسیلهٔ آنها ارادهٔ ولو یک حامی و هوادار مقاومت را درهم بشکنند.

به راستی که در این زمینه آخوندهای جنایتکار شدیدترین فشار ضدانسانی را بر خانم مرضیه، بانوی ارجمند هنر ایران و مشاور رئیس جمهور برگزیدهٔ مقاومت، وارد آوردند. دخترش را زندانی کردند و بعد پسر را رو در روی مادر قرار دادند و خلاصه به هرشکل یک مادر ۷۲ساله و هنرمندی با آن قدر و شأن را با انواع فشارهای روحی آزردند ولی الحق که مرضیه بر تارك همهٔ هنرهای بی بدیلش، درخشانترین غزل شرف و افتخار را در میدان مقاومت سرود و هرچه آنها بیشتر فشار آوردند خروشید که با ارتجاع و ستم و دجالگری صدبار قاطعانه تر مبارزره خواهم کرد. مضحک این بود که ادعا می کردند که مجاهدین و شورای ملی مقاومت مادر ۷۲ساله و دنیادیده را شستشوی مغزی داده اند و بانوی هنر ایران را که هرروز در این جا و آن جای جهان دربرابر دهها هزار ایرانی و خارجی برنامه اجرا می کرد، حبس کرده اند و نمی گذارند با کسی تماس بگیرد. می خواستند بدین وسیله، یعنی به وسیلهٔ شانتاژ و دروغ، نقض حقوق بشر توسط ما را افشا کنند و به زعم خودشان «برگ حقوق بشر» را علیه ما برگردانند.

ثالثاً: تا آن جا که توانستند خرج و مخارج کردند تا عده یی مزدور و بریدهٔ خودفروخته به وزارت اطلاعات را بسیج کنند، رقعه بنویسند، کتاب (به انواع زبانها) چاپ کنند، سمینار بگذارند و به هیأت فردی و جمعی سراغ سازمانهای مدافع حقوق بشر یا گزارشگر ویژهٔ ملل متحد بروند و از این که مجاهدین و شورا حقوق بشر را نقض می کنند، شکایت کنند. در این میان جای شکنجه گران به نام ساواك شاه رسماً و در جلو صحنه خالی بود که آن هم پر شد و دیدیم که ازغندی یکی از سران ساواك و از معاونان ثابتی و سردژخیم وحشی اوین هم کتابی نوشته و در خیل بریده مزدوران و عوامل ساواك آخوندی در ننگین نامه های پس مانده های شاه در لس آنجلس زبان به طلبکاری از ما گشوده است!

راستی که در حلقهٔ خودفروختگان و بریده مزدوران، جای این یکی خالی بود!

اخیراً کمیسیون امنیت و ضدتروریسم شورا به اطلاعاتی دست یافت که نشان می داد وزارت اطلاعات رژیم آخوندی طرحی را برای به خدمت گرفتن پس مانده های شاه پیش برده است که بچهٔ شاه را هم دربرمی گیرد و مهرهٔ اصلیش پرویز ثابتی است. برای پیشبرد این طرح، پرویز ثابتی عده یی از ساواکیهای سابق، ازجمله هوشنگ

ازغندی را، که یکی از نزدیکترین شکنجه گران به ثابتی است، به خدمت گرفته و آنان را در مسیر رابطه و همکاری با رژیم قرار می دهد. رسولی، یکی دیگر از بازجویان و شکنجه گران معروف، نیز در این طرح به خدمت گرفته شده است.

رابعاً: پس از قتل عامها و انواع صحنه سازیها و نقل و انتقال زندانیان سیاسی و پس از سالها جلوگیری از بازدید گزارشگر ویژهٔ ملل متحد و نمایندگان کمیتهٔ بین المللی صلیب سرخ و سایر سازمانهای مدافع حقوق بشر، بالاخره اجازه دادند که گزارشگر ویژه و برخی دیگر از گزارشگران ملل متحد در مدتی کوتاه و با انواع محدودیتها، سفری به ایران داشته باشند. بعد هم درنهایت وقاحت و باج خواهی، انتظارشان این بود که گزارشها و قطعنامه ها علیه مجاهدین و مقاومت ایران صادر شود و همان طور که از قول ماندلا جعل کرده بودند، از بهبود وضع حقوق بشر در ایران اظهار رضایت به عمل آید، بلکه ورق محکومیت آخوندها به سمت مقاومت برگردد.

آخر در دیدگاه آخوندها و مزدوران و متحدانشان حقوق بشر چیزی جز یک «برگ» در بازی سیاسی نیست. والا آنها با حقوق بشر و سازمانها و شخصیتهای مدافع آن چه سروکاری دارند؟ سالهاست که سردمداران این رژیم رو در روی قطعنامه های ملل متحد می گویند «حقوق بشر بی حقوق بشر» و از همان زمان شهید بزرگ حقوق بشر، دکتر کاظم رجوی، به آنها جواب می داد: «ما تاریخچهٔ حقوق بشر را با خونمان می نویسیم».

درست به همین دلیل و به دلیل ایستادگی اصولی همهٔ کسانی که حاضر نبودند شرف انسانی خودشان را به دست یک رژیم ضد انسانی به تاراج بدهند، در این مصاف هم، پوزهٔ آخوندهای گرگ صفت چنان به خاك مالیده شد که فکرش را هم نمی کردند.

گزارشگر ویژهٔ ادیان ملل متحد که به ایران رفته بود، به رغم همهٔ حیله گریهای رژیم، در گزارش مفصلی که در نهم فوریه به کمیسیون حقوق بشر ملل متحد تقدیم کرد از تبعیض مذهبی گزارش داد و ضمن بررسی جریان قتل کشیشان پروتستان و انتساب آن به رژیم، توطئهٔ حکومت آخوندی را برای منسوب کردن این جنایت به مجاهدین از طریق یک محاکمهٔ نمایشی و در عین حال مرعوب کردن پیروان این مذاهب، افشا کرد.

در همین زمینه نمایندهٔ انجمن بین المللی دفاع از آزادی مذاهب، طی سخنرانی خود در پنجاه ودومین اجلاس کمیسیون حقوق بشر ملل متحد گفت: «در مورد سه رهبر مسیحی که در سال۹۴ به قتل رسیدند، منابع ایرانی که دارای تماسهای سطح بالای دولتی هستند، گزارشهای پیشین را، مبنی بر وجود جوخه های مرگ که تحت

فرمان بالاترین محافل سیاسی عمل می کنند و عامل قتل افراد انتخاب شده یی هستند، تأیید می کنند. به نظر می رسد که تاکتیک کنونی دولت ایران این باشد که رهبران مسیحی مخالف را که فکر می کند باعث دردسرش هستند به قتل برساند و بعد تقصیر آن را به گردن مجاهدین بیندازد».

گزاشگر ویژهٔ ملل متحد هم در گزارشش که در کمیتهٔ سوم مجمع عمومی ملل متحد مطرح گردید و البته به دلیل تضییقات و محدودیتها و نیرنگهای رژیم تنها بخشی از حقایق مربوط به اوضاع میهن ما را دربر می گیرد، بر «افزایش محسوس اعدامها»، «سخت تر شدن مجازاتها»، «کاهش تحمل و بردباری» و در یک کلام «وخامت بیشتر وضع حقوق بشر در ایران» تأکید نمود و در مورد تلاشها و توطئه های حکومت آخوندی نیز در گزارش خود نکات زیر را یادآور شد:

«ـ خانم مرضیه، خوانندهٔ مشهور۷۲ساله در سال۱۹۹۴ از ایران خارج شد، دخترش در تهران مورد تهدید واقع شد و بنابر گزارشهایی پسرش را مجبور کردند که کنسرت این خواننده را در لندن تحت این بهانه که مادرش زندانی یک سازمان اپوزیسیون است، به هم بریزد.

ـ یکی از خویشاوندان آقای محمد تقدسی، خوانندهٔ اپرا، در فرودگاه تهران مورد بازجویی و فشار قرار گرفت تا از این خواننده بخواهد برای اپوزیسیون ایران برنامه اجرا نکند.

ـبه خانوادهٔ آقای عباس میناچی مقدم در ایران گفته شده بود که وی در یک زندان که متعلق به اپوزیسیون است، زندانی است. آقای میناچی در روز ۲۷اوت۹۶، طی ملاقاتی با گزارشگر در ژنو ادعای ساخته شده توسط ایران را انکار کرد.

ـ اعدام مهرداد کلانی در ۲۲ژوئن۹۶ به جرم ملاقات و گفتگو با گالیندوپل و همراهان او صورت گرفت».

برهمین اساس بود که مجمع عمومی ملل متحد، به عنوان بالاترین مرجع بین المللی، در روز ۲۲آذر گذشته، در سی ونهمین قطعنامهٔ ملل متحد مبنی بر محکومیت رژیم آخوندی، تعداد زیاد اعدامها، اعمال شکنجه، محدودیت در آزادی بیان و عقیده، تبعیض گسترده علیه زنان، سخت تر شدن قوانین جزایی، آزار و اذیت نویسندگان و فعالان مطبوعات را در ایران تحت حاکمیت آخوندها محکوم کرد. مجمع عمومی ملل متحد در این قطعنامه «از ادامهٔ خشونت علیه ایرانیان در خارج کشور» ابراز انزجار کرد و از رژیم ملایان خواست که از فعالیت علیه اعضای اپوزیسیون ایران که در خارج زندگی می کنند و ارعاب بستگان آنان در داخل ایران

اجتناب کند.

محکومیت آخوندها تنها به قطعنامه های ملل متحد محدود نبود. مراجع مختلف مدافع حقوق بشر قطعنامه ها و بیانیه هایی در محکومیت حکومت آخوندها انتشار دادند و بعضاً توطئه های مشخص رژیم علیه مقاومت را با ذکر نام مزدوران وزارت اطلاعات افشا کردند.

به این ترتیب یک بار دیگر رژیم آخوندی با رأی قاطع جامعهٔ بین المللی محکوم و منکوب شد و جنایتها و توطئه هایش علیه مقاومت ایران در صحنهٔ سیاسی با خفت و خواری درهم شکست.

از این پیشتر، در ۳۰تیر گذشته بیانیهٔ شورای ملی مقاومت تأکید کرده بود که «توطئه های وزارت اطلاعات و عواملش در خارج کشور، که تلاش می کردند ماسک "اپوزیسیون" را بر چهره بگذارند و به قول خودشان "برگ حقوق بشر" را برضد مقاومت برگردانند، با شکستی رسوایی آور روبه رو شد. دستگاه سرکوب و جاسوسی رژیم هم چنین تلاش کرد که با توسل به شانتاژ و گروگانگیری و اعمال فشار بر اعضای خانوادهٔ هنرمندان و هواداران شورا، آنها را از مقاومت دور کند، اما نه فقط نتیجه یی به دست نیاورد، بلکه بر اثر شکست این توطئه ها، شبکهٔ وزارت اطلاعات و عوامل قدیمی و تازه استخدام شده اش در خارج کشور و هماهنگی مستقیم آنها با شکنجه گران داخل کشور برملا شد. ابعاد این توطئه ها در کنار تمهیدات تروریستی و ساختن سلاحهای نوظهور همراه با اشتغال دائمی سفارتخانه ها و وزارت خارجهٔ رژیم به توطئه چینی علیه مقاومت، از نشانه های استیصال و درماندگی رژیم آخوندی است که، به گفتهٔ رسانه ها و کارشناسان خارجی، به خاطر موفقیتهای درخشان مقاومت به شدت عصبی شده و تعادلش را از دست داده است».

بیانیهٔ سازمان پاکس کریستی
دربارهٔ
توطئهٔ رژیم برای برگرداندن برگ حقوق‌بشر علیه مقاومت

ایران زمین ۱۹ (۷مهر۷۳)

این بیانیه توسط سازمان پاکس کریستی در ۲۲ اوت ۱۹۹۶ به ثبت رسید و به عنوا ن سند رسمی سازمان ملل متحد، توزیع شد.

طی ۱۷ سال حاکمیت دیکتاتوری مذهبی و تروریستی آخوندها در ایران، جامعهٔ بین‌المللی شاهد رفتار غیرانسانی با مردم و اشکال گوناگونی از نقض ابتدایی‌ترین حقوق‌بشر بوده است. سرکوب آزادیهای اساسی، تصویب قانونهای زن‌ستیزانه ـ که تبعیض مستمر و سرکوب وحشیانهٔ آنان را به دنبال داشته است، محروم کردن اقلیتهای مذهبی از حق تبلیغ و قتل رهبران مسیحی و مسلمانان سنی، سرکوب اقلیتهای قومی و ترور مخالفان ایرانی و فعالان مقاومت در خارج کشور، تنها بخش کوچکی از کارنامهٔ سیاه حاکمان تهران است که باعث ۳۷ بار محکومیت این رژیم توسط ارگانهای مختلف ملل متحد شده است.

حاکمان تهران، برای گریز از محکومیتهای بین‌المللی و خروج از انزوای جهانی، به ترفندها و تاکتیکهای جدیدی روی آورده‌اند که وزارت اطلاعات آنها را طراحی و هدایت می‌کند. این شیوهٔ جدید که به آن سیاست «برگرداندن برگ حقوق‌بشر علیه مقاومت» نام داده‌اند، با این هدف طراحی شده است که از راه پخش اتهامها و اخبار جعلی علیه مقاومت ایران در سطح بین‌المللی، چهرهٔ آلترناتیو دموکراتیک به‌نحوی مخدوش شود که در نتیجهٔ آن، جنایتهای وحشیانهٔ رژیم رنگ ببازد و تعادلی در محکومیتهای جهانی رژیم پدید آید.

ـ در این زمینه، از خانواده‌های قربانیان یا پناهندگان ایرانی مقیم خارج به‌مثابه اهرمی برای واردکردن فشار و جنجال‌آفرینی استفاده می‌شود. حکومت ایران طبق شیوهٔ متداول خود، برای وادارکردن آنها به همکاری تلاش می‌کند. تاکنون

۳۵۰۰مورد مشخص شناسایی شده است که مأموران وزارت اطلاعات از طریق تلفن یا مراجعهٔ مستقیم، افرادی از خانواده های پناهندگان مقیم خارج یا هواداران و فعالان اپوزیسیون را تحت فشار قرار داده اند تا فرزندان خود را از فعالیت سیاسی بازدارند.

ذکر چند مورد در این زمینه، ابعاد این توطئهٔ رژیم را برای پایین آوردن خود از سکوی محکومیت جهانی به خوبی نشان می دهد.

ـ یک زندانی سیاسی هوادار سابق مجاهدین به نام مهرداد کاووسی، که به مدت ده سال(۸۲ تا ۹۲) در زندانهای خمینی به سر برده بود، پس از خروج از ایران، درحالی که در ترکیه متقاضی پناهندگی سیاسی بود و در آستانهٔ پذیرفته شدن توسط دولت سوئد قرار داشت، به وسیلهٔ مقامهای ترکیه دستگیر و به دولت ایران تحویل داده شد. این دستگیری موجی از اعتراض و واکنش بین المللی را برانگیخت که به طور گسترده یی در رسانه ها منعکس شد. او در ایران، در زیر فشار بازجوییهای پیوسته و تهدید به اعدام توسط وزارت اطلاعات، ناچار می شود نامه هایی خطاب به پروفسور کاپیتورن، گزارشگر ویژهٔ کمیسیون حقوق بشر برای ایران، کمیساریای عالی پناهندگان ملل متحد و عفو بین الملل بنویسد و در آنها مدعی شود که همسرش توسط مجاهدین به گروگان گرفته شده است. مأموران رژیم نوشتن و ارسال این نامه ها را تنها شرط آزادی و اعزام دوبارهٔ او به خارج از کشور قرار می دهند. آنها او را تحت نظر به ترکیه منتقل می کنند و از او می خواهند در حضور خودشان نامه ها را به مخاطبان یاد شده فاکس کند تا بتواند گذرنامهٔ خود را بگیرد. مهرداد اکنون در سوئد پناهندهٔ سیاسی است و در برابر اجلاس جاری سوکمیسیون دربارهٔ آن چه بر او گذشته، شهادت داده است.

ـ وزارت اطلاعات پدر یک خوانندهٔ مشهور اپرا به نام تقدسی را، که کنسرتهایی در حمایت از مقاومت ایران برگزار کرده بود، زیر فشار و تهدید قرارداد تا او را مجبور کند در اطلاعیه های علنی، جدایی خود را از مقاومت اعلام کند. مأمور وزارت اطلاعات حتی متن اطلاعیه را برای وی فاکس کرد و توسط یکی از عوامل خود در خارج کشور به نام جمشید تفرشی، آن را در یک روزنامهٔ وابسته به رژیم به نام «نیمروز» به چاپ رساند. تقدسی این توطئه را در ملاقات مفصلی برای پروفسور کاپیتورن توضیح داده است.

ـ عوامل رژیم یک کارگردان سینما به نام منصور قدرخواه، که پناهندهٔ سیاسی مقیم آلمان می باشد، را که فیلمی در مورد پیوستن خانم مرضیه، الههٔ آواز ایران، به مقاومت در دست تهیه داشت، به مرگ تهدید کردند تا از این کار دست بکشد.

ـ «وزارت اطلاعات و یک دیپلومات ایرانی در پاریس ضمن تماس با خانواده آقای عباس میناچی، یک عضو باسابقهٔ مجاهدین به آنها گفتند که پسرشان توسط مجاهدین زندانی شده است. از این طریق، آنها والدین آقای میناچی را وادار کردند که به پروفسور کاپیتورن، عفو بین الملل و سایر سازمانهای حقوق بشری نامه نوشته و نگرانی خود را ابراز دارند».

ما ضمن این که معتقدیم باید توسل جستن رژیم به چنین توطئه هایی، که برای پوشاندن واقعیت نقض شدید حقوق بشر در ایران انجام می گیرد، به شدت محکوم شود، از گزارشگران و متخصصان حقوق بشر، دولتها و سازمانهای غیردولتی می خواهیم که در برابر چنین ترفندها و فریبکاریهایی هشیار باشند و اجازه ندهند که ملل متحد و سازمانهای مدافع حقوق بشر بازیچهٔ مانورهای آخوندهای حاکم بر ایران شوند.

ایران کتاب منتشر کرده است:

- پیام رئیس جمهور مریم رجوی به مناسبت روز جهانی زن — ۱۳۷۳
- گفتگو با خانم مریم رجوی رئیس جمهور برگزیدهٔ مقاومت — ۱۳۷۳
- ما گلهای خندانیم (۱) — ۱۳۷۳
- آشنایی با شورای ملی مقاومت — چاپ اول ۱۳۷۳
  چاپ دوم ۱۳۷۳
- میهن، آفتاب و پرنده — ۱۳۷۴
  (گزیده یی از شعرهای مقاومت)
- گفتگوی تلویزیونی با خانم مریم رجوی، رئیس جمهور برگزیدهٔ مقاومت — ۱۳۷۳
- ارتش آزادیبخش ملی ایران — ۱۳۷۴
- ۳۰خرداد پاسخ به ضرورت تاریخ — ۱۳۷۴
- زنان صدای سرکوب شدگان (سخنرانی خانم مریم رجوی) — ۱۳۷۵
- سخنرانی مسعود رجوی در گردهماییهای بزرگ رزمندگان و پشتیبانان مقاومت برای بزرگداشت پانزدهمین سالگرد ۳۰خرداد۱۳۷۵ — ۱۳۷۵
- زن، بنیادگرایی و اسلام — ۱۳۷۵
  (سخنرانی خانم مریم رجوی در دیدار با گروهی از زنان روشنفکر خارجی)
- شامگاهی زمینی (شعر) از اسماعیل وفا یغمایی — ۱۳۷۵
- وصیتنامه ... (آبه پیر) — ۱۳۷۶
- سخنرانی مریم و مسعود رجوی در مراسم بزرگداشت شانزدهمین سالگرد ۳۰خرداد — ۱۳۷۶